تاریخ ادبیات دری

از

دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری

مؤلف : پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم

انتشارات پوهنتون کابل. ۱۳۶۶

تاریخ ادبیات دری

از

دوره‌های باستانی تاپایان قرن چهارم هجری

مؤلف: پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم

PROPERTY OF
ACKU
5365

به اهتمام: پوهیالی نظر محمد بهروز

انتشارات پوهنتون کابل

۱۳۶۶

یاد داشت :

یکی از امور مهم علمی و ادبی به ویژه در پوهنتون کابل تألیف کتبی است که از یکطرف در معرفی فرهنگ کشور تاثیر داشته باشد و از سوی دیگر در کار بلند بردن سویه محصلان پوهنځی زبان و ادبیات مفید واقع شود.

ما در طول سه، چهار سال اخیر کتابهایی را به نشر سپردیم که مورد نیاز همه علاقمندان دانش بود. صرف و نحو زبان دری، بیدل شاعر زمانه ها، احوال و آثار بیدل، ادبیات معاصر دری. تا کنون به نشر رسیده است و تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری، اینك درحال اتمام است وکتاب مقایسه نحو در زبانهای دری و فرانسوی وکتاب وزن شعر دری نیز طبع شده است.

در رشته ادبیات یعنی تاریخ ادبیات و ادبیات شناسی و مقایسه ادبیات تا کنون آثار جامع در کشورما نشر نه شده است، از ینرو به نشر چنین آثار نیاز مندی ما خیلی زیاد است و استادان ما دست به کار شده اند تا درین رشته آثار مفیدی بوجود آرند و این کار نه تنها از نگاه استادان ما بلکه از لحاظ احتیاجی که به اینگونه آثار داریم خیلی ارزشمند است.

فاکولته زبان وادبیات سعی بلیغ دارد تا استادان با صلاحیت یعنی آنانیکه در تمام دوره کار پر ثمر وارزنده خویش علاوه بر تدریس به نوشتن آثار سودمند دست زده اند بیش ازپیش به ایجاد اینچنین کتاب های بسیار مفید در ساحه تحصیل دست یابند. هر اندازه ییکه به نشر کتب فایده مند درسی وممد درسی موفق گردیم بهمان پیمانه راه موفقیت ما بسوی پیروزی بر دیو سیاه جهل که منشأ بسیاری از نابسامانیها در کشور ماست کشوده تر و فراختر میگردد.

مصارفیراکه در طریق اشاعه وتعمیم علم و پخش کتب سود آور میکنیم در واقع سرمایه گذاری بسیار نافع و پر بار است که ثمرات آن خواه زود یا دیر عاید مان میگردد.

نشروتکثیر کتب علاوه برتعمیم دانش سود بی پایان دیگرهم دارد که جوانان مارابه‌مطالعه وکسب‌علم وسوادراغب میسازدواذهان انعطاف پذیر شان راازاشتغال به اموری که نه تنهاسود مند نیست بلکه مخرب استعداد وافکار جوانان ماست، نیز باز میدارد.

انتشار آثار گرانبهای فرهنگی و هنری وعلمی با لخاصه ادبی که خواننده رابه‌مزایای ثقافتی جامعه خودش ملتفت وآگاه میسازد یکی از وظایف بسیار عمده واحتراز ناپذیرماست ودرین زمینه ناگزیرخواهیم بودکه اندکترین درنگ وترددنداشته باشیم.

استاد محترم پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم که مقالات و آثار زیاد در باره ادبیات و فرهنگ نبشته‌اند از عرصه سالیان زیاد به امور تدریس‌وتعلیم و تألیف و تحقیق‌مصروف بوده‌اند وآثارش‌بصورت کتب ومقالات‌درکشور به نشر رسیده، آثارشعری دارد و شعرهایش بیشتر انتهاضی است و مقالات‌و کتب‌ارزندهٔ علمی هم به یادگار گذاشته است که حاوی مطالب ادبی‌است.

نشر این اثر پوهاندقویم برذخایر دانش‌ادبی‌این کانون علمی و فرهنگ میافزاید. موفقیتش را در راه خدمت بعلم و هموطنان آرزو دارم.

درین مرحله حساس که برای استقرار صلح درکشور عزیز ما براساس مشی انساندوستانه حزب د. خ. ا و دولت ج. د. ا مصالحه ملی پیش گرفته شده است، هم طریق صلح را می‌پیماییم وهم‌در راه نشر و تعمیم علم‌وسواد مبارزه پیگیر می‌نماییم وتمنای ما اینست که طور شایسته کامگار آییم و یقیناً پیروز می شویم. والسلام.

کاندیداکادمیسین

پوهاند شاه علی‌اکبر شهرستانی

رئیس پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل

فهرست موضوعها

عنوان | صفحه

تقریظ ها — الف

پیشگفتار — ه

مقدمه — ز

بخش نخست

وضع زبانها و ادبیات از دوره های باستانی
تاپایان قرن ۲ هجری

۱- خصوصیات عمدهٔ اجتماعی واقتصادی افغانستان در عهد باستان و بازتاب آن در ادبیات باستانی — ۱

۲- مراحل تحول زبانهای هندوایرانی — ۹

۳- زبان وادبیات اوستایی — ۱۱

٤- زبان وادبیات پهلوی — ۱۹

زبان دری — ٤۱

آغاز شعر گویی در زبان دری — ٤۷

دوره ها و پایه‌های تاریخی انکشاف شعر دری — ۵٦

بخش دوم

ادبیات دری در قرنهای (۳-٤ ه / ۹ - ۱۰ م)

۱- بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی واقتصادی وانعکاس آن در ادبیات — ٦۰

۲- ویژه گیهای هنری، اشکال وموضوعات شعر دری — ۷۰

۳- ادبیات در دورهٔ طاهری — ۱۰۲

عنوان	صفحه
٤ـ ادبیات در دورهٔ صفاری	۱۰۸
٥ـ ادبیات دردورهٔ سامانی	۱۱۳
الف) ابوالحسن شهید	۱۱۳
ب) ابوطیب مصعبی	۱۱٦
ج) رودکی سمرقندی	۱۱۹
د) ابوشکور بلخی	۱٤۱
ه) ابوالمؤید بلخی	۱٤٤
و) مسعودی مروزی	۱٤٥
ز) رابعهٔ بلخی	۱٤٦
ح) ابوعبدالله ولوالجی	۱٤۹
ط) بشار مرغزی	۱٥۱
ی) دقیقی بلخی	۱٥۱
ک) کسایی مروزی	۱۸۱
ل) عمارهٔ مروزی	۱۸۸
تاثیر شاعران دورهٔ سامانی برگوینده گان دوره‌های دیگر	۱۹۰
نثردری دردورهٔ سامانی	۱۹٥
آغاز نثر دری وچگونه گی تطور وشیوه‌های آن	۱۹٥
بررسی ویژه گیهای آثار منثور دورهٔ سامانی ازنظرشکل، موضوع وتعدد	۱۹۹
۱ـ مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری	۲۰۳
۲ـ ترجمهٔ تاریخ طبری	۲۰۷
۳ـ ترجمهٔ تفسیر طبری	۲۱۰
٤ـ آثار ابوالمؤید بلخی	۲۱۱
٥ـ آثار دیگر منثور دورهٔ سامانی	۲۱۱
فهرست مآخذ	

تقریظ :

اثر ارزشمند (تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری) محترم پوهاند عبدالقیوم قویم را مطالعه کردم . این اثر افزون برمقدمه حاوی بررسی وضع ادبیات دوره های باستانی وادبیات دری تا پایان قرن چهارم هجری میباشد . من با این گفتهٔ پوهاند قویم که :

«تاریخهای ادبی در زبان دری از مولفهٔ ادوارد براون انگلیسی گرفته تا کتابهای ذبیح الله صفا و جلال الدین همایی وامثال آن که همه به تبعیت از براون نگاشته شده، ناظر بر مفهوم عام کلمه ادبیات است» کاملاً . موافقم. وتاحال به استثنای چنداثرمعدودمانند تاریخ ادبیات یان ریپکا وهمکاران. نور وظلمت اثر م . ای . زند. وامثال آن که با اتکا به بینش مترقی تحریر یافته اند ودرآن خصوصیات وماهیت طبقاتی ادبیات وتحول آن با نظرداشت مناسبات اجتماعی ، اقتصادی وسیاسی بررسی گردیده وفلسفهٔ درونی جریان تکامل ادبی را درپیکرهٔ تاریخ شرح ونقش حوادث رادر انکشاف و انحطاط ادبیات توضیح نموده اند، باقی تواریخ ادبیات ناظر بر مفهوم عام کلمه ادبیات بوده اند.

پوهاند قویم با این روش علمی ومطابق به تیوری مترقی و پیشرو، وبا ارتباط به مناسبات اجتماعی، اقتصادی وسیاسی وتوجه به چگونه گی وجه طبقاتی ادبیات وتشریح علل حوادث وپدیده ها درحالت ارتباطشان با یکدیگر وتحلیل آن، این اثر ارزشمند را به رشتهٔ تحریر کشیده است. مؤلف در تلفیق مطالب روش تازه ونو امروزی را درنظر گرفته، در شرح حال شعرا با اقوال و اسناد معتبر اتکا کرده، وبا تفحص عمیق که دال بر احاطهٔ علمی و تحقیقی مؤلف میباشد موضوعات رادنبال نموده است. پژوهشگر محترم در توضیح وتشریح اشعار شعرا بیشتر به طرز تفکروچگونه گی زیبا یی شناختی آثار بادر نظر گرفتن محیط زیست شاعر وارتباط آنها به بازتاب واقعیات زنده گی توجه نموده ومطابق به روشهای علمی با آثار ادبی درفراز ونشیب پیکرهٔ تاریخ تا پایان قرن چارم هجری وبا نقد وسره کردن آثار، مطالب ارزنده که سود فراوان به محصلان ومطالعه کننده گان پیشکش میکند انتخاب وبدین وسیله نیاز مبرم محصلان را براورده ساخته است.

ازآنجاییکه تا حال درد پارتمنت دری پوهنځی زبان وادبیات کتابی در این مورد با این نظم وترتیب تالیف نه گردیده است، بنابرآن این اثر درنوع خود نخستین گامیست دراین راه، که بنده آنرا عالی ارزیابی میکنم و برای استادان ومحققان دیگر این دیپارتمنت وخود مؤلف این کتاب، آرزوی تدوین وتالیف آثار دیگر را به دنبال این کتاب دربخشهای دیگر آن دارم. موفقیت بیشتر مؤلف را آرزومندم.

پوهاند دکتور عبدالرزاق زهیر

تقریظ :

تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری تالیف پوهاند عبدالقیوم قویم استاد پوهنځی زبان و ادبیات که شامل یك مقدمه وموضوعات مربوط به ادبیات باستانی وادبیات دری تا پایان قرن چهارم هجری همراه با فهرست مأخذ است، ازجهات مختلف با دقت وعلاقهٔ خاص مطالعه گردید و مورد ارزیابی قرار گرفت .

در بخش نخستین اثر ، ادبیات باستانی وخصوصیات عمدهٔ اجتماعی-اقتصادی علماً مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته است و بر اساس قاعده ها وضابطه های علمی ، انعکاس وضع اجتماعی ، اقتصادی در ادبیات دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم نشان داده شده است ، که انصافاً در این زمینهٔ خاص یعنی در تاریخ ادبیات کشور ما تازه و نو است . و هم در همین بخش مراحل تحول وخصوصیات زبان اوستا و زبان پهلوی و چگونه گی اختلاف نحوهٔ بیان در آثار یکه از این دو زبان قدیمی کشورما ، از تصاریف روزگار جان به سلامت کشیده وبه دست ما رسیده است،ورد ارزیابی وتحقیقعا لما نه قرار گرفته‌است. تحلیل مؤلف ارجمندواحاطه ییکه

در زبان و ادبیات کهن و قدیم ما دارند ، و هم شمارش جنبه های حماسی و پهلوانی ادبیات اوستایی ، ارزش این اثر را دو چندان ساخته است که برای شاگردان و استادان تاریخ ادبیات و دست اندر کاران ادبیات قدیم ما حایز اهمیت فراوان است . به ادامهٔ این بخش از چگونه گی وجه تسمیه و زادگاه اصلی و کیفیت به میان آمدن و تحول زبان دری که همیشه مورد اختلاف محققین بوده با استفاده از مراجع معتبر و مأخذ دست اول نظر عالمانه و محققانه بر قرار کرده است که درخورستا یش است . در پایان این بخش دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف ادبیات دری را از روی اسناد مؤثق متکی بر موازین علمی بر شمرده است .

در بخش بعدی این اثر چگونه گی ادبیات دری را با در نظر داشت اوضاع سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی مورد مداقه قرار داده است . درهمین بخش از اشکال و موضوعات خصوصیات هنری شعر وهمچنان از بهترین آثار در جهان ادب با اشاره به گوینده گان آثار سخن رانده است که در مجموع برای شاگردان و استادان دیپارتمنت زبان و ادبیات دری پوهنځی زبان و ادبیات رهنمایی خوب ومرجع مطمئن میتواند باشد .

مراجع و مآخذ کتاب را برجسته ترین وعلمی ترین آثار تشکیل داده است که برای محققین تاریخ ادبیات وشاگردان پوهنځی زبان وادبیات بهترین رهنما شده میتواند .

با طبع این کتاب پر مایه وورزین که از دیدگاه علمی - مترقی تالیف و ترتیب یافته است ، گنجینه های آثار مفید وبا ارزش کشور ما غنی تر گردد .

پوهندوی دکتور عبدالخالق وفایی

استاد پوهنځی زبان وادبیات

پیشگفتار

کتابیکه اینک از نظر خوانندهٔ محترم میگذرد ، ماحصل سالها تحقیق وتدریس نگارنده است و بر اساس برنامهٔ ویژهٔ درسی دیپارتمنت زبان وادبیات دری پوهنځی زبان و ادبیات تألیف شده است. در این اثر مقصود اصلی بررسی وضع ادبیات دو دورهٔ مشخص میباشد که هریکی از آنها ویژه گی مختص به خود رادارد. یکی ادبیات باستانی که شامل ادبیات اوستایی و پهلوی است ودیگر ادبیات دری از آغاز تا پایان قرن چهارم هجری. ادبیات این دو مرحله به مثابهٔ مراحل آغازین تلاشهای آفرینشی ادبی ما ارزش فراوان دارد، زیرا مسیر تحول و انکشاف ادبیات در دوره های بعدی بر بنیاد آن مورد پژوهش و داوری قرار میگیرد.

در این شکی نیست که تاحال تعداد زیادی تاریخهای ادبیات فارسی دری توسط دانشمندان متعدد با روشها و نظر های متفاوت نگاشته شده است. به همین سبب نوآوری در این زمینه کار ساده یی نیست. نگارنده درحین تألیف اثر خویش ، با آنکه به اکثر تاریخهای ادبی فارسی دری ، در پهلوی سایر مراجع قابل اعتماد رجوع کرده و از آنها استفادهٔ مؤثر علمی نموده است، ضمناً سعی کرده است تاعلاوه بر احاطه بر مباحث و موضوعات عمومی و مشخص که محققان دیگر نیز به نحوی از انحا به آنها توجه کرده اند، بعضی مطالب

تازه‌یی را که در دیگر تاریخهای ادبی مطرح نشده است، مورد پژوهش قرار بدهد. این نکته نیز قابل یاد آوریست که نوشتن تاریخ ادبیات توسط یک محقق مستلزم قبول زحمت فراوان و تفحص متداوم میباشد و امکان راه یافتن کاستیها یی در اثر میتواند متصور باشد، روی همین ملحوظ امروز اکثر رسم چنین است که تاریخهای ادبی را جمعی از پژوهنده گان مینویسند تا اثر از هر لحاظ جامع و کامل باشد. امیدواریم در آیندهٔ نه چندان دور، به همکاری مشترک کانونهای فرهنگی و علمی ذیصلاح کشور خویش، بتوانیم به تألیف تاریخ ادبیات جامع و مکمل که در برگیرندهٔ همه دوره ها باشد، توفیق یابیم.

اما از آنجاییکه کتاب حاضر مبتنی بر یک برنامهٔ معین و محدود درسی و آنهم برای یک سمستر تألیف شده است، امید میرود که مؤلف در همین محدوده، از عهدهٔ نگارش این دوره، به تنهایی بدر آمده باشد و کار پژوهشی وی در راه بررسی و معرفی ادبیات دورهٔ مورد نظر، اندک خدمتی به حساب رود اگر کمبودیها یی داشته باشد، با ابراز نظر دانشمندان در آینده بتواند بیش از پیش تکمیل گردد.

این کتاب پیش از آنکه برای طبع حروفی آماده گردد، سه بار در فاصله های زمانی به صورت گستنتر چاپ شده بود. در چاپ حاضر افزایشها و کاهشهای لازم به عمل آمد. نگارنده وظیفه خود میداند که از استادان گرانقدر دیپارتمنت دری، به ویژه پوهاند دکتور عبدالرزاق زهیر و پوهندوی دکتور عبدالخالق وفایی به خاطر تدقیق کتاب و محترم پوهیالی نظر محمد بهروز، به خاطر اهتمام چاپ اثر، ابراز امتنان نماید و همچنان از کارگران شریف مطبعهٔ وزارت تحصیلات عالی و مسلکی ج. د. ا. به سبب مساعی و توجه‌شان در چاپ کتاب سپاسگزار باشد.

پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم

مقدمه :

ادبیات ما حصل تلاش هنری انسان در جهت تبین و تشریح چگونه گی آرزوها و نیازمندیهای انسان و نتیجه ادراک مخیلانه او در رابطه به عوالم محسوس و نامحسوس است. این تلاش که در مفهوم سازنده گی مندمج میتواند بود. محصول زنده گی اجتماعی است و بدان سبب ارزش بسزایی دارد. به تاسی از همین واقعیت میتوان قول ماکسیم گورکی را مصداقی برای ارج گذاری این تلاش دانست. (۱)

ادبیات به موازات رویداد های جامعه و تغییر و تحول آن ، دیگرگونی میپذیرد و در تجسم خصلت حوادث و تشخیص علل و عوامل آن سهم ویژهٔ خود را ایفا میکند.

ادبیات خصوصیت و ماهیت طبقاتی دارد. بنا بران مطابق شرایط زمان به بیان تناقضات طبقاتی مبادرت میورزد ، به همین سبب ما آثار ادبی را تنها از رهگذر ساخت و شکل آن و نیز زیبایی و آرایشهای ادبی آن ، مورد بررسی تاریخی قرار نمیدهیم ، بلکه از جهت محتوی و ارزشمندی مضمون آن نیز مطالعه وارزیابی میکنیم و در حین بررسی به هر دو جنبه آن ارزش قایل میشویم .

---

(۱) ماکسیم گورکی ، ادبیات ازنظر گورکی ، ترجمهٔ ابوتراب باقرزاده ، انتشارات روز ، تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۷ ، ص ۳۰

از آنجا یکه آثار ادبی جوامع و ملل درطول سالیان متمادی آهسته درارتباط باسایر پدیده های اجتماعی و مواریث فرهنگی به وجود میآیدو به همینگونه نیزهمانند آنها درجریان تاریخ تغییر میپذیرد ، لهذا برای تشخیص منظم چگونه گی تحولات آثارادبی باید آثار درتسلسل تاریخی وهمگام باوضع سیاسی، اجتماعی، واقتصادی حاکم برجامعه مطالعه و تحقیق شود. همین مطالعۀ تحول تاریخی آثار ادبی را بنام « تاریخ ادبیات» میخوانیم. به عبارت دیگر دانشي که تطور ادبیات یک زبان یا یك جامعه را به تأسی ازاصول مشخص بررسی وتحقیق مدارد، بنام تاریخ ادبیات یاد میشود .

درتاریخ ادبیات، از پیدایش نخستین آثارادبی وادامۀ تحولات آن آثار ازلحاظ شکل ومحتوی ودیگر خصوصیات در دوره های مختلف؛ تکامل وانحطاط آن ،علل واسباب این تکامل وانحطاط و پیدایش اشکال وانواع ادبی وبه وجود آمدن سبکها وجریانهای ادبی و آفرینشی درنتیجۀ تاثیر عوامل گوناگون وامثال آن سخن به میان میآید..

بادر نظرداشتن این حقیقت مؤرخ ادبی میتواندبه ایضاح این امر بپردازد که ادبیات درجامعۀ مورد نظرش درطول تاریخ چه وظایفی راانجام داده ودر خدمت چه کسانی قرار گرفته وبالاخره رسالت تاریخی خودرا دربرابر مردم چسان به دست اجراسپرده وداراي چه مشخصاتی بوده است .

مطالعۀ وضع ادبی یك زبان یا یك جامعه یا نگارش تاریخ ادبیات آن میتواند به تاسی ازاسالیب مختلف صورت گیرد. واز دیدگاههای مختلف بی اختلاف نمی باشد. ماکسیم گورکی ضمن بحث درباره ادبیات، نویسنده گان تازه کاررا توصیه میکند تا اطلاعاتی از تاریخ ادبیات داشته باشند ازابراز نظراودر بارۀ

تاریخ ادبیات و. کلتویال وتمجیدوی ازاین اثر، برمیاید که تاریخ ادبیات باید حاوی شرح جالبی از نحوهٔ تکامل خلاقیت زبانی و قلمی باشد . (۱)

در اینجا متوجه میشویم که گورکی در تاریخ ادبیات علاوه برآثار ادبی نوشته شده به تحلیل و ارزش یابی آثار شفاهی وفولکلوری نیز ارج میگذارد و سهم آنرا در تکوین تاریخ ادبیات بدیهی میپندارد .

روشهای متداول نگارش تاریخ ادبیات در اروپای غربی متفاوت است و در مجموع محققان تاریخ ادبی آنجا ، به دو طرز متوسل شده اند ، یکی نگاشتن تاریخ ادبیات به مفهوم عام کلمه ادبیات، دیگر بهمفهوم خاص آن، در نوع نخستین همه آثار فکری یک زبان یا یک جامعه یعنی آثار ادبی ، علمی ، تاریخی ، فلسفی و امثال آن مورد نظر می باشد و در نوع دوم جنبه های زیبایی شناختی آثار مورد توجه قرار دارد . (۲)

تاریخ های ادبی زبان دری از مؤلفه ادوارد براون انگلیسی گرفته تا کتابهای ذبیح الله صفا و شفق و جلال الدین همایی و امثال آن ناظر برمفهوم عام کلمهٔ ادبیات است .

در حالیکه تاریخ ادبیات یان ریپکا و همکاران او که با اتکا به بینش مترقی تحریر یافته ، از مزایای قابل توجه درشیوهٔ نگارش تاریخ ادبی بهره-مندمیباشد ودر آن تحول ادبیات فارسی دری با در نظرداشت مناسبات اجتماعی-اقتصادی بررسی گردیده و ویژه گیهای این ادبیات از لحاظ احاطهٔ موضوعات و خصوصیات هنری نیز از نظر به دور داشته نشده است .

۱- ماکسیم گورکی، همان اثرص ۲۹

2, Rene Wellk and Austin Warren, Theory of Literature, Zro Edition New york, PP. 15-45.

باید اظهار داشت که تاریخ ادبیات به مفهوم عام کلمهٔ ادب به تاریخ فرهنگ تقرب میکند. اگر تاریخ ادبیات دری به این مفهوم نگارش یابد، باید غیراز موضوعات ادبی، موضوعات دیگر از قبیل مسایل کلامی در قرون متوالی، مطالب علمی ونجومی، اشکال طبابت وچگونه گی جریانهای فلسفی ومانند این موضوعات مورد تحقیق قرار گیرد. البته این کار خالی از پراگنده گی ودشواری نیست ونمیتواند درنشان دادن وبررسی همه جانبهٔ آثار ادبی وبر شمردن مزایا ومصایب آن ازجهت شکل ومحتوی وتعهد آثار ادبی درقبال زنده گی اجتماعی و تشریح حال واحوال جامعه کاملاً بسنده و موفق باشد، زیرا بسیار کلی و عمومی است.

در تاریخهای ادبیات دری نظیر کتابهای براون و صفا این روش را ملاحظه میتوان کرد. این نویسنده گان در موضوعات غیر ادبی نیز بسیار منهمك شده اندو در آن موارد چنان صحبت را به درازا کشانیده اند که گاه تحلیل های ادبی به صورت کوتاه ارایه گردیده است. پس اگر قرار باشد ایضاح وضع علمی وفرهنگی دوره یی برای یافتن رابطهٔ این مسایل با تحول ادبیات آن صورت بگیرد، در این زمینه ها باید با اختصار و حفظ تمامیت موضوع صحبت به عمل آید. این مسأله مخصوصاً در تاریخ ادبیات دری بدان سبب مورد توجه قرار میگیرد که قسمت زیاد آثار در دوام سده های متوالی به موضوعات علمی، تاریخی، تصوفی، جغرافیایی، نجومی، فلسفی و امثال آن نیز اختصاص یافته و اغلب آثار منثور از احتوای چنین موضوعات بر کنار نبوده است، و قسمتی از اینگونه مطالب در شعر دری نیز راه یافته است. با آنهم بر مورخی که در کار نگارش تاریخ ادبی اشتغال میورزد، لازم است تا در صورت ضرورت از این قبیل آثار در تثبیت نحوهٔ تحول وضع ادبی

دری در پروسهٔ تاریخ استفاده نماید و بجای اینکه درمحتوای آثار غیرادبی بسیار بپیچد ، باید تفحص وی تا حد لازم ناظر بر دقایق و موازین اسلوب نگارش آن آثار باشد . ولی تاریخهای ادبیا تیکه قبلاً از آنها نام بردیم ، به رعایت چنین اصل توجه نکرده اند و احیاناً اگر توجه هم کرده باشند کارشان ویژه گی خود را دارد .

در نظر داشتن منظور زیبایی شناختی واستفاده از جنبه های زیبایی آثار در تاریخ ادبیات و توجه به کتابهای بزرگ و ممتاز از خصوصیت نگارش تاریخ ادبیات برمبنای مفهوم خاص کلمهٔ ادب میباشد که دومین نوع نگاشتن تاریخ ادبی است . مقصود از کتابهای بزرگ وممتاز کتابهایی است که از نگاه طرز بیان ادبی شهرت دارد. در این روش اگر کتابهای تاریخی، اخلاقی، عرفانی و حتی فلسفی و نظایران نیز در نظر گرفته شود ، بحث در مورد نویسنده گان چنین اثارکوتا هتر نسبت به تحقیق راجع به نویسنده گان نثر های حکایتی ، حماسی ، روایی و نیز شاعران خواهد بود و به مزایای دقیق زیبایی شناختی آنان اختصاص خواهد داشت .

علاوه بر آن هستند نویسنده گانیکه تاریخ ادبیات را به شکل تاریخ الشعرا نوشته اند . این اسلوب نگارش تاریخ ادبیات میتوان تنها به تراجم احوال محدود باشد و این تراجم جز تذکره شاعران چیز دیگر نیست . تذکره های شاعران طوریکه به همه پژوهنده گان آشکار میباشد به شرح احوال سخنوران اختصاص دارد و در آن ، به صورت عموم حوادث زنده گی و سر گذشت شاعران به ابتدایی ترین شکل مورد پژوهش و بررسی قرار میگیرد . در این اسلوب بدون آنکه تاثیر سر گذشت سخنوران و چگونه گی تاثیر جریان ادبی و اوضاع و احوال روزگار آنان ، به طرز

بینش وجنبه‌ها ی هنری و زیبا یی شنا ختی و شیوه بیان و ماهیت محتوا یی آثار شان نشان داده شود، تنها به اقتباس نمونهٔ اشعار آنان بدون مناسبت و به حیث مجموعهٔ پراگنده توجه به عمل میآ ید و در توضیح مزا یای این نمونه ها نیز هیچ اقدامی صورت نمیگیرد .

پس از تذکر مطا لب بالا به این نتیجه میرسیم که مورخ ادبی باید با شنا خت عمیق و تحلیل دقیق ازجامعه و ادبیات ورابطهٔ با همی تحولات ادبی با حوادث گونا گون اجتماعی و درک نقش فنا ناپذیر مردم درساختن تاریخ و آفرینش ادبیات دست به نگارش تاریخ ادبی فراز نماید و از تحولات ادبی و نحوهٔ آن در بحبوحهٔ تحولات اجتماعی اقتصادی وسیاسی طوری سخن گوید تا ما حصل کار وی از ساحهٔ مدلول واقعی تاریخ ادبیات به دور نرود. البته در این امر هیچ شکی وجود ندارد که مقتضیا تیکه در نگارش تاریخ ادبیات دری در قرون وسطی واز جمله به ارتباط آثار منظوم ومنثور و در انتخاب آثار مشخص از میان انبوه آثار یکه در موضوعات گونا گون نگاشته است موجود میباشد، با سده های پسین و به ویژه دورهٔ معاصر بی تفاوت نیست . برمبنای روش درست انتخاب شده و با داشتن معلومات کافی و تخصصی درهر دوره یی از دوره ها ، میتوان ازعهده انجام دادن این کار مهم وقابل توجه یعنی نوشتن تاریخ ادبیات، به خوبی بدر آمد .

PROPERTY OF ACKU 5365

بخش نخستین

وضع زبانها وادبیات

ازدوره های باستانی تا پایان قرن ۲ هجری

۱ــ خصوصیات عمدهٔ اجتماعی واقتصادی افغانستان در عهد باستان و بازتاب آن درادبیات باستانی :

افغانستان که در دورهٔ اوستایی آریانا و در اوایل عهد اسلامی خراسان نامیده میشد، مهد وملتقای تمدنها و فرهنگ های گوناگون ومرکز بروز رویدادهای شگفتی انگیز بوده و پرتو این فرهنگها و رویدادها در پروسهٔ تاریخ به بیرون از کشور ما نیز تابیده ومورد استفادهٔ جهانیان قرار گرفته است.

به قول ج ، ج ویلز در حدود هشتاد قرن پیش از امروز کار افزار اساسی انسان را سنگ های ناتراشیده تشکیل میدادو در آن روزگاران در سرزمینی کناره های دریاچهٔ کسپین مردمانی میزیستند که در مرور ایام بنا بر عوامل جغرافیایی، اجتماعی واقتصادی مهاجرتها یی کردندو گروهی چند از آن مردم درحوالی کم و بیش سه هزار سال پیش ازمیلاد مسیح به بلندیهای

پامیروسر چشمه‌های رودخانه آمودریا وسیردریا رسیدند (۱) آنجارا درآن روزگارمناسبترین جای برای بودوباش یافتند ودرهمانجا اقامت گزیدند.

پس‌از گذشت سالهای چندتعداد نفوس آنان روبه‌فزونی گذاشت وهوای آنجاروبه‌سردی گرایید، بنابر آن عده یی ازآریایی های مقیم آنجا کوچ کردند وبه‌سرزمین پهناور «بخدی» فرودآمدندو نخستین مدنیت بخدی یا باختری رابنیاد گذاشتند.

این‌مردم درآن‌روزگاران که‌درکناره‌های کسپین حیات بسر میبردند، خود را «آریا» نمي‌خواندند، مگرهماندسته ییکه‌به‌کناره های آمودریارسیدند به‌گواهی کتاب اوستا خودرا «آریا» یعنی نجیب‌زاده وکشاورزو برزگر ومهمان نوازنامیدند وسرزمین خودرا «آریانا ویجه»، یعنی‌سرزمین آریاها خواندند.

نفوس آریایی‌های آریاناویجه‌نیز باگذشت‌زمان‌زیاد شدوچراگاه‌های آن سرزمین برایشان تنگ گردید وبنابریک سلسله عوامل باهم به‌پیکار برخاستند که متون کهن ویدایی ازآن ماجرا به عنوان جنگ‌ده قبیله یاد کرده است. این ماجراها سبب شد تا قبایل‌چنداز ناحیهٔ بلخ مهاجرت کنند. چنانکه درحوالی قرن چهاردهم پیش از میلادتیره هایی بنام «بهارت» از بلخ کوچ کردند و بارمه های خود از راه کوبها (کابل) وارغنداب به درهٔ خیبر و بولان پراگنده شدند. سپس به سرزمین سندهو (حوزهٔ رود خانهٔ سند) سر از یر شدند و مقاومت دراویدین‌ها رادرهم شکستاندندو کشور خودرا بنام «بهار تاورشه» (چراگاه بهارتا) نامیدند چندی بعد طوایف دیگر از آریاییهای

۱ ــ به‌حواله‌پوهاند محمدرحیم‌الهام، مجلهٔ‌ادب، شمارهٔ ۳ــ۴، سال۱۳۵۴

اریانا ویجه ازوطن اصلی خود یعنی نواحی بلخ سفر کردند واز هریوا (هرات) گذشتند و در سر زمینهای غربی ساکن شدند و مسکن جدید خویش را به نام پارس یاد کردند. بدینترتیب مردمان آریایی بلخ به چند دسته تقسیم شدند. دسته یی که دردره ها و کوهپایه ها و چراگاه های افغانستان گسترش یافتند آنها را آریایی های مرکزی یا باختری میخوانند ودستهٔ دیگر که به سوی جنوب غرب بلخ پراگنده شدند ودر سرزمین پارس سکونت اختیار کردند انها بنام آریایی های «پارسیك» یاد گردیدند ودستهٔ سوم که در بهارتاورشه ساکن شدند به آریایهای هندی معروف شدند. (۱)

آریائیهای باختری حیات شبانی وکوچی داشتند. درسال ۱۹۳۹ م ازتل -- برزو نزدیك سمرقند تصویرهیکلی روی ظروف گلی پیدا شده که محققین ان را تصو- یر یك شاه قدیم آریایی یعنی «کیومرث» پنداشته اند که نیمه انسان و نیمه نرگاو بوده ودر اوستایی پادشاه شیان خوانده شده است.

•در دورهٔ مدنیت اوستایی نخستین بار نظام شاهی در بخدی بوجود آمد. آنسانکه ازاوستا برمیاید (یما) به امر (اهورامزدا) واره یی ساخت که طول وعرض آن به اندازهٔ میدان اسپ دوانی بودو درآن اجناس جانوران، انند گوسفند، گاو، مرغان و غیره را نگاه داشت وجای آب را به در ازای یك میل کند ودرآن واره بازارها، گذرها، خانه ها را به ترتیب مخصوص ساخت و مردمان علیل و دروغگو وبد خوودیوانه رادر آن شهر جای نداد. بدینترتیب نخستین شهرومرکزمدنیت آریایی در «وارهٔ» بخدی تأسیس یافت و این کلمه وارهٔ اوستایی همانست که درسنسگرت (وهاره) شدودر دری بهار (۲) است. ازاوستا

۱- پوهاند محمدرحیم الهام ایضاً

۲ - پوهاندحبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل ۱۳۴۶، ج. ۱ ص ۱۵-

بر میاید که نخستین سازمانهای تکامل یافته یی که به منزلهٔ دولت بود در نواحی ازسر زمین آریانا بوجود آمده است و با ارتباط به این موضوع اوستا گاهی از از نواحیی در سواحل رودخانهٔ هیرمند در پیرامون دریاچهٔ هامون در سیستان وزمانی ازسرزمینهای ماورای آمودریا سخن میراند. (۱) نخستین مراکز فرهنگ سمرقند، مرو و بلخ بوده است. این نقاط صفحه های رویدادهای تاریخ باستانی است در نقطه یی ازاین نواحی یعنی در بلخ بامی، زردشت که زمان او به صورت دقیق معلوم نیست با تعالیم جدید ظهور کرد. وی مبدع نحلهٔ ثنویت بود. بعضی از محققان دورهٔ زنده گی اورا در قرن ششم پیش از میلاد حدس میزنند ولی هیچگونه مصداقی برای تعیین تاریخ دقیق زنده گی او نمیتوان پیدا کرد. در کیش زردشتی اهورا مزدا واهریمن مظهر نیکی وزشتی است. اهورا مزدا مظهر روشنایی و زنده گی وانگدمینواهریمن بدنهای تاریکی ومرگ در برابر هم قرار داشتند واز همین جاست که تعلیمات زردشت را ثنویت می خوانند. قبل از پیداشدن زردشت کیش میترایی (مهرپرستی) رایج بود.

در دورهٔ اوستایی اقتصاد روستایی وگله داری قد اول داشت وشایسته ترین کار برزگری و زراعت به شمار میرفت که در آیین زردشتی یکی از مؤثرترین وسیلهٔ مبارزه بابد نهادی است، چنانکه در کتاب وندیداد اوستا میخوانیم:

«چون غله برای کوبیدن آماده میشود،
دیوها از ترس، عرق کردن آغاز میکنند.
چون آسیاب برای آرد کردن غله آماده میشود،
دیو ها دیگر خویشتن داری نمیتوانند.

۱- یان ریپکا و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر عیسی شهابی، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۲-۱۵

چون آرد برای خمیر شدن آماده میشود ،
دیوها زوزه میکشند ،
چون خمیر برای پختن آماده میشود ،
دیو ها از ترس .... میزنند . » (۱)

این تذکر کوتاه نمودار اهمیت کار و بیانگر شکست نیرو ها ی پلید در برابر کشاورزان، کارگران زراعتی وزحمتکشان میباشد .

بدینترتیب در بارهٔ تاریخ باستانی افغانستان ازین قبیل مطالب قابل توجه دیگر نیز موجود است . باید با نظر آن محققان که افسانه‌های خدا-ینامهٔ پهلوی یاشاهنامهٔ فردوسی را در بارهٔ دوران پیشدادی وکیانیان جدی-میگیرند و آنرا به سر گذشت باشنده‌گان آریانای باستانی مربوط میدانند، ازجهت استدلال منطقی وتاریخی موافق بود . تعدادی ازاساطیر ما مخصوصاً در بارهٔ فرمانروایان و پهلوانان پیشدادی ؛ با اساطیرهندی مخلوط است ولی دوران کیانی ازین اختلاط به دور میباشد. داستان کیانیان و پهلوانان سیستان از محدودهٔ اساطیر نیز بهره یافته و در متون مذهبی مانند اوستا و تفسیرهای آن نفوذ کرده ودر خداینامه‌های پهلوی یاد شده‌است. با اینحال چنانکه اخیراً روشن شده است حتی در نوشته های هرودت نیز میتوان اشارات مبهم ومغلوطی به نامهای پیشدادی و کیانی یافت .هرودت این مطالب رامخصوصاً در بیان احوال سکا های شمالی که خوداز اقوام آریایی بوده اند ، آورده است .

از قرن هفتم ق . م تا ظهور اسلام . دودمانهای نظیر کیانیان، اشکانیان کوشانیان ویفتلیان ، صاحب نفوذو قدرت بودند. البته قبل از اشکانیان از هجوم اسکندر مقدونی اثراتی بوجود آمده بود وساو کیدها نیز در

۱- یان ریپکاو دیگران ،تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتورعیسی شهابی ،تهران،۱۳۵۴،ص ۱۹

قسمت های غربی آریانا وارد صحنهٔ قدرت نمایی و بهره کشی شده بودند ودراین دوران دین مزدایی کهن زوال یافت ودین اصلاح شدهٔ زردشت بنام مزدیسنه که گویا درآغاز هزارهٔ پیش ازمیلاد دربلخ پدید آمده بود در آریانا رایج گردید ودر دورهٔ کوشانی و یفتلی دین بودایی وادیان دیگر شیوع داشت. دراواخر اشکانی دین زردشتی تحول میابد وزروانیزم پدیدار میگردد. سپس مانی گری ومزدکی گری ظهور مینماید وباپیدا شدن مبادله مدنی وفرهنگی بین اقوام، آمیزه یی از مذهب وفلسفه بوجود میاید وفلسفهٔ عملی (اتیك) درآریانا بنام «هندرچ» (اندرز) تنظیم میگردد وکتابهایی درین زمینه نگارش میابدوداستانهای حماسی وغنایی متعددی نوشته میشود وزندگی فرهنگی به شکل جالبی توسعه پیدامیکند.

ازقرن ۷ق. م تاظهور اسلام وضع اجتماعی واقتصادی در آریانای باستان بدون تغییر نمانده ودر افزارها و شیوهٔ تولیدآن، مناسبات تولیدی آن، نظام طبقاتی آن، رژیم دولتی آن، سطح تکامل فرهنگی آن وازاین قبیل مسایل تحولاتی درجهت بغرنج تر شدن بوجود می آید. نظام دودمانی یانظام «ویس» اولیه که بررسوم پدر سالاری استوار بود، رو به ضعف می نهدو دولت متمرکز، شهرها، بازارو پیشه وران، تجارت، روابط پولی برده گی، بوجود میآید واین وضع آهسته آهسته مواجه به تغییر میشود وتیولداری و ارستوکراتیسیسم وشیوهٔ کاست، مانند طبقات ظهور میکند. با وصف این تغییرات، یکنوع ثبات ضمنی در چهرهٔ این اوضاع و احوال به مشاهده میرسد، یعنی بدون آنکه نظام دودمانی پدرسالاری از میان برود ودر حالیکه بسیاری ازمؤسسات ومواز ین آن وجود داشت برده گی بوجود میآید و بدون آنکه برده گی نابود گردد

مقررات اشرافی وفیودالداری ظهور می نماید وهمه درکدارکهم مدت درازی حتی بعداز استقراراسلام دوام میکند ولی این اصل را ناگفته نباید گذاشت که نظام برده گی وزمینداری در افغانستان باستان دارای مشخصات خاصی است وبانوع برده گی یونان قدیم وفیودالی روم باستان کاملاً یکسان نیست و مطالعه نسج اجتماعی آریانای کهن قبل از اسلام این اصل راتوضیح میدارد . تمدن آریانادر دورهٔ مدنیت اوستایی وبعد از آن نیز در دورهٔ اشکانیان وکوشانی در اثر رام کردن حیوانات از آنجمله گاو - اسپ و انکشاف زراعت و باغداری ، استخراج معادن از قبیل طلا ونقره و قایم کردن ارتباط میان اقوام کوچی و مقیم در مواضع معین شهر وده ، انکشاف تجارت و صنعت و امثال آن پیچیده ترگردید . امور بازرگانی به اساس مبادلهٔ جنس به جنس و مواشی صورت میگرفت .

قاعدهٔ تیوکراسی ، به شکل کلاسیک آن در نزد شاهان در آمده بود و در دورهٔ گشتاسپ و خانوادهٔ اودین زردشتی تسلط داشت و همچنان ادیان کهن نظایرکیش مزدایی کهن تاثیر خودرا در مزدیسنه چه درزمان زردشت وچه بعد از او گذاشت . لیکن در دوران بعدی تحولی در هستهٔ کیش زردشتی بوجود آمد که در دورهٔ اشکانی وکوشانی جهات رشداجتماعی- اقتصادی شدت یافت بعضی از ارزش های مادی ومعنوی هلنیستی و یونانی ونیزهندی برفرهنگ آریانا تاثیر کرد وزمینهٔ التقاط فرهنگها و تاثیر متقابل آن فراهم گردید . این اختلاط فرهنگی وضع تجارت، پیشه وری ، زراعت، راهسازی، استخراج معادن، باغداری و امثال آنرا تغییر داد . (۱)

---

۱ - احسان طبری ، برخی بررسیها در بارهٔ جهانبینی‌ها وجنبش های اجتماعی در ایران، نشرات حزب توده ، ۱۳۴۸ ، ص ص ۱۷ -- ۱۸

در دورهٔ اشکانی «بهستان» مرکب از خاندانهای اشرافی «و انجمن فرزانه‌گان» در تعیین شاه و عزل و نصب وی تاثیر داشت . جهت نظامی و جنگی حکومت نیز قویتر وجهت تسامح مذهبی شدیدتر است و یکنوع التقاط مذهبی نیز وجود داشت . در میان ادیان متعدد پرستش خورشید که بنامهای مختلف یاد میشد، معمول بود گاهی بنام یونانی زیوس(Zeus) موسوم میگیردید ویا به صورت اور-زد (اهورامزدا) ومیترا درمیآمد. درمخیلهٔ افراد یونانی و مقدونی ساکن قلمرو پارت ، مفهوم میترای (میتره) پارتی، اپولون یونانی توام میشد . زروانیزم رواج داشت و پیروان این کیش باور داشتند که اورمزد واهریمن منشأ خیروشر- دو برادر متساوی القوه و فرزندان پدر اولین یا (زمان بیکران) یعنی زروان میباشند، اما در اواخر عهداشکانی تعلیمات مسیحیت اندك اندك در قلمرو فرمانر وایان آن دودمان رواج یافت.(۱) از هنر نیرومند پارتی بقایای ناچیز در بعض موزیم های جهان بجامانده است و بنا بران به دشواری میتوان مسیر اصلی تکامل آنرا مشخص کرد اگرچه هنر افغانستان در عصر پارتیان نیز مانند دیگرمآثر افکار ومعتقدات آن زمان التقاطی بوده است با آنکه هنر پارتی درباری بود ، اماذوق و سلیقهٔ عامهٔ مردم را نیز منعکس میکرد . (۲)

در دورهٔ کوشانی تیوکراسی از قوت وحدت زیاد برخوردار بود بعضی ازشاهان نخستین کوشانی به لقب دیواپوتره (بغ پور یا فغفور) یاد میشدند وحتی کنیشکا مجسمهٔ خودرا برای پرستش در معابد گذاشته بود . کیش

---

۱ - دیاکونف، اشکانیان ، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۱ ص ۱۱۸-۱۲۱

۲- همان اثر ص ۱۲۶ - ۱۲۷

بودایی گسترش قابل ملاحظه داشت، هنر افغانستان مرکب از عناصر قدیم واصلی زردشتی — هندی، بودایی ومواریث یونانی بود.

تکامل تولید زراعتی، انکشاف صنایع دستی، انقسام کار در صنعت و دهقانی بوجود آمدن گسترش روابط تجارتی، پیدایش شهرهای جدید، معابد جدید، راههای تجارتی جدید، استفاده از مسکوکات متنوع از خصوصیات دورهٔ کوشانی به‌حساب میرود. البته در این وضع تفاوت درمیزان فقروثرو تمندی موجود بود و بار تولید امتعهٔ مادی و مظاهر درآمد اقتصادی بردوش رنجبران گذاشته‌شده بود. درین دوران قدرت بهره کشان به نحوی از انحا شیرهٔ جان زحمتکشان رامی مکید. زحمتکشان، مزدوران وچوپانها عملاً بنده گان ورعایای محکوم فرمانروایان، بزرگان، موبدان وهیربدان گردانندهـ گان متنفذ معابد بودایی و امثال آن بودند ووسایل عیش و نوش ستمگران باعرق جبین وزور بازوی زحمتکشان و برده گان تهیه وتدارک میشد. تمام این مظاهر به‌نحوی از انحا در آثار بازماندهٔ دوران باستانی ازادبیات اوستایی یعنی ازسرودهای کهن گاثایی و سایر بخشهای ادبیات اوستایی گرفته تا آثار دورهای اشکانی وکوشانی که به زبانهای کهن آریایی باختری ونیز ادبیاـ تیکه به‌زبان پارسی باستان و زبان پارسیک ایجادشده‌است، منعکس میباشد.

۲- مراحل تحول زبانهای هند وایرانی * :

اریاییها در زمانه های که هنوز ازبخدی مهاجرت نکرده بودند بزبان واحدی سخن میگفتند که البته آثاری ازآن به‌جای نمانده است این زبانرا گروهی از مستشرقان و زبانشناسان، هند وایرانی میخوانند،

---

* اصطلاح ایرانی معادل است با اصطلاح آریانی که در زبانشناسی تاریخی استعمال وتداول دارد.

هریکی از طوایف آریایی یعنی آنکه در باختر باقی ماند و یا آنها ییکه به هند و پارس مهاجرت کردند ، به لهجه های زبان هندی‌وآریانی سخن میگفتند. لهجه های که درباختر باقی ماند ، آنست که گاتهای زردشت به آن سرود شده است وآنرا بنام زبان اوستایی میخوانند . لهجه ییکه به بهارتاورشه برده شد به شکل زبانی تکامل کرد که سرود های ویدی با آن بیان گردید . لهجهٔ دیگر هندوآریانی را که بپارس انتقال یافت و تکامل کردو یادگارهای‌آن اززمان داریوش هخامنشی ازسال پنجصد پیش ازمیلاد به خطوط میخی وعیلامی در سنگ نوشته های فرمانروایان هخامنشی ، بجامانده بنام پارسی باستان یاد کردند .

به صورت کلی زبانهای هند و آریانی‌تاروزگار ما درسه مرحله تحول کرده است :

۱- زبانهاهندی:

مرحلهٔ کهن:زبان ویدایی (۱۲۰۰-۸۰۰ق.م)

مرحلهٔ میانه : پراکرتها (۴۰۰ - ۴۰۰ ق. م)

مرحلهٔ جدید: بنگالی گجراتی وغیره

۲-زبانهای‌آریانی(ایرانی) :

الف) زبانهای پارسی

مرحلهٔ کهن : پارسی باستان (قرن شش تا اول قبل ازمیلاد)

مرحلهٔ میانه : پارسیك یاپهلوی ساسانی (قرن اول میلادی تا قرن پنجم هجری)

مرحلهٔ جدید: زبانها ولهجه های بازمانده ازآن که درایران به‌آنها سخن گفته میشود .

ب) زبانهای باختری :

مرحلهٔ کهن : زبان اوستا(۱۱۰۰ – ۶۰۰ ق.م)

مرحلهٔ میانه: پهلوانیك، سغدی، تخاری(قرن ٤ق م قرن ۲ میلادی)

مرحلهٔ جدید: پشتو– دری (کردی، بلوچی وزبانهای پامیرو غیره (۱)

۲ – زبان و ادبیات اوستایی

۱– زبان اوستایی :

از کهن ترین زبان آریانی که از آن نسبتاً ، آثار فراوان باقی مانده، زبان اوستایی است . پس اوستایی به زبانی اطلاق میشود که کتابهای آیین زردشت به آن نوشته شده است. (۲)عده یی از نویسنده گان در بارهٔ این امر که گوینده گان این زبان خود را به چه نام یاد میکردند و این زبان درکدام یکی از نواحی رایج بود دقیقاً واقعیت را نیافته اند.

باارتباط به این موضوع میتوان خاطر نشان ساخت مردمانیکه به این زبان تکلم میکردند به استناد خود متن اوستا خویشتن را آریا و سرزمین شانرا آریا ویجه میخوانند ، چنانکه در مهریشت میخوانیم :

«مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را میستاییم که به ممالك آریایی خان ومان باسازش و آرامش وخان ومان خوش بخشد . »

در متون اوستایی از شهرها ، کوهها و دریا های افغانستان نام برده شده است از قبیل بلخ–هرات کابل اراکوزیا–الرخج ، هلمند (۳)

---

۱ – پوهاند الهام «نقش افغانستان در ورود وانتشار زبان دری درهندوستان » مجلهٔ ادب سال ۱۳۵۲ شماره ۳–۴ص ص۵۷–۶۰

۲ – پرویز ناتل خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، بنیاد فرهنگ ایران چاپ سوم، ۱۳۵۰ ص ۲۱۲ ج ۱

۳– رك جیمسی دارمستتر ، وندیداد اوستاترجمهٔ دکتورموسی جوان ، تهران ۱۳۴۲ ص ص ۱۰۷

اوروه (روه – ولایت پکتیا و کوه سلیمان) هری و یتی (ارغنداب و دهراود) سیامکه (سیاه کوه)، یوپاری سیته (کوه بلندتر از پرواز عقاب – هندوکش)، سپیته گونه گیری (سپین غر)، سیستان (۱) و نیز در یشتها از پهلوانان معروف، چون اسفندیار، زریر – بستور یعنی پهلونان دودمان گشتاسب و جنگ آوری آنان درحوادث مربوط به سلسله کیانی ذکر رفته است که همهٔ آن به تاریخ کهن افغانستان مربوط اند. پس ازین حقایق برمیاید که محل رواج زبان اوستایی افغانستان بوده وبه این زبان مطالب بالا درمتون اوستایی ثبت شده است .

زمان رواج این زبان به طوردقیق معلوم نیست اما از آنجاییکه عهد زردشت را بین سالهای (۱۱۰۰–۶۰۰ ق.م) تخمین کرده اند، پس همین تخمین را درمورد تداول زبان اوستایی نیزمیتوان پذیرفت .

زبان اوستایی با سنسکرت و پارسی باستان شباهت وارتباط نزدیك دارد، زیرا هرسه زبان به زبان «آریك» که برخی از زبانشناسان آنرا زبان مادر فرض کرده اند، ارتباط دارد . به اساس شباهت میان زبان اوستایی وسنسکرت بود که برای بار نخست «باربونوف» از روی اساسات سنسکرت به مطالعه زبان اوستایی دست برد .

زبان اوستایی از نگاه ساختمان دستوری بسیار مغلق است . یعنی ساخت اسم – صرف اسم – ساخت فعل وصرف فعل در آن زبان نسبت به زبان پهلوی وزبان دری پیچیده است، چنانکه درآن زبان اسم وصفت از لحاظ عدد مفرد وتثنیه و جمع از لحاظ جنس، مذکر و مونث وخنثی، ازلحاظ حالت دارای هشت حالت میباشد . بنابران آن زبان تا مرحلهٔ زبان دری، تحول قابل ملاحظه یی (از لحاظ دستور، همچنان ازرهگذر تداول ویامتروك شدن کلمه ها وتغییر شکل ومعنای کلمه ها) نموده است .

---

۱ – پوهاند عبدالحی حبیبی همان اثر ص ۲۵ .

۲ - تنوع و ویژه گیهای بخش های کتاب اوستا :

همانطوریکه متذکر شدیم اوستا نام زبانی است که کتابهای آیین زردشتی به آن ایجاد گردید وچون این آثار به آن زبان تداول یافته بدان سبب نام کتابهای زردشت به اوستا اشتهار پیدا کرده است. اوستا ازنگاه لغت متضمن معنای اساس وبنیاد است وبه اشکال مختلف از قبیل اوستا ـ ابستا، ابستاک، وستا وامثال آن ضبط شده است ومعمولترین همه همان، اوستا است.

دربارهٔ زمان تدوین متون اوستایی اقوال گوناگون وجود دارد به استناد کتاب «دینکرت نیپیك» (نوشته های اعمال دینی) که به زبان پارسیك میباشد اوستا روی چرم گاو نوشته شده بود وبه اثر تهاجم اسکندر ازمیان رفت. سپس درزمان بلاش اشکانی (احتمالاً بلاش اول) مجدداً گردآوری شد ودردورهٔ ساسانی بار دیگر تدوین گردید. متن اوستایی که اکنون دردست است به خط دقیق وخاص میباشد که بنام «دین دبیره» (خط دینی) یاد میشود. وزمان وضع آنرا حدود قرن ششم میلادی دانسته اند به قول پروفیسور کای بار ازمیان کلیه ممالك آسیای میانه نگاشتن متون مذهبی اول بار در ممالکی که تحت نفوذ مستقیم سومری واکدی ها بودند، آغاز شد. درخارج ازین حدود مناطق، متون فقط درحافظه ها نگهداری میگردید وبه صورت شفاهی ازنسلی به نسل دیگر منتقل میشد، چنانکه سرود های «ویدی» ومتون زردشتی برهمین منوال بوده است. حتی تامدتها بعدازآنکه به خط والفبا دسترسی حاصل شد؛ چنان بود. احتمالاً برای اولین بار در زمانی که خط پهلوی رواج یافت نگاشتن متون دینی مرسوم شد، شاید به اساس چنین نظریه هایی بوده باشد که «اندره آس» دانشمند اوستاشناس آلمانی، باتوجه به مطالب «دینکرت»

به این نظر است که اوستا تا زمان اشکانیان نوشته نشده بود و برای نوشتن آن بار اول از الفبای پهلوانیك (پهلوی اشکانی) استفاده کرده اند.

در آن الفبا، فقط برای کانسونَنت علامات بود علایم و حروف به کمك واول خوانده میشد. این متن اوستایی اشکانی میبایست جز به جز و حرف به حرف به طور میکانیکی از الفبای پهلوی اشکانی به الفبایَ اوستایی دین دبیره برگشتانده شده باشد و این همان متون اوستایی است که ما امروز در اختیار داریم به قول اندره آس اختلافاتی که در بعضی از موارد در اوستای کنونی به نظر میرسد از زمانی ناشی شده است که موبدان، متون اوستایی را از خط پهلوانیك به خط جدید اوستایی دین دبیره برگردانیده اند.

«اندره آس» به ادامهٔ گفته های خود خاطرنشان میسازد آنها یکه اوستا را به خط (دین دبیره) به روی کاغذ آورده اند، کار آنان برگرداندن متن حرف به حرف بود و چون قادر نبودند بسیاری از حروف پهلوی اشکانی را که دارای صدا های مختلف است به طور صحیح و دقیق بخوانند و تشخیص بدهند، لهذا درین کار دچار اشتباه شدند که ما محصول این اشتباهات را در اوستای کنونی می یابیم. (۱) اما در سالهای اخیر تعدادی از اوستاشناسان با رد کردن نظریات اندره آس یادآور میشوند که برخی از صورت های نگارشی اوستا که مهم به نظر میرسد در متن پهلوی آن بهتر قابل درك و خواندن است از جمله مواردی که بدان استناد میشود تبدیل اصوات /a/ā/au/ و /h/ به یکدیگر است که یك حرف واحد دارد. اما باید در نظر داشت که اصوات در پهلوی اشکانی و حتی در پهلوی قدیم ساسانی هر کدام حرف جداگانه داشت و تنها در اواخر دورهٔ ساسانیان بود که یك حرف برای چند صدا بکار میرفت.

۱- پروفیسور کای بارویگردان، دیانت زردشتی، ترجمه فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ص ۶۹-۷۱

هیننگ مستشرق انگلیسی در یك سند غیر زردشتی دلیلی را یافته است که مطالب آن مؤید وجود اوستای مکتوب در زمان اشکانیان است و این سند یك متن مانوی است . در نسخهٔ اوستا به زبان پهلوی که در قرن هشتم میلادی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده است تذکر رفته است که زردشت به امر گشتاسپ کتاب خود را در اوراق طلا نوشت و آنرا در آتشکده «ورهران» نهاد این همان معبدی بود که اسفندیار آنرا در نوازك بلخ بامی بنا کرد .

ثعالبی در کتاب «غرراخبار ملوك فرس» نوشته است که زردشت در زمان گشتاسپ کتابی آورد و آنرا بر دوازده هزار پوست گاو نوشتند هر کلمهٔ را در پوست کندند و قشری از طلا در آن قرار دادند .

بدینترتیب می بینیم که نظرها در بارهٔ چگونه گی و زمان تدوین متون اوستایی ناهمگون است .

اوستای کنونی شامل پنج کتاب است که اینك راجع به هر یکی از آنها صحبت هایی خواهیم داشت .

الف - یسنا «yuona»:

کلمهٔ یسنا در سنسکرت به شکل «yugna» و در پهلوی به شکل «yagahon» آمده است که معنای آن ستایش و پرستش است و کلمهٔ جشن دری از همان لغت مشتق است . باید بخاطر داشت که فعل (Gaz) را که در سنسکرت به شکل (yaj) و در پارسی باستان بشکل (yad) و در پهلوی به شکل (yashtan) یشتن آمده است ، بنیان کلمهٔ یسنا و کلیه مشتقات آن دانسته اند . یسنا شامل هفتاد و دو فصل است که هر کدام انرا هایتی میخوانند و این کلمه را در زبان دری به شکل (ha ها) گفته اند . haiti مطابق است با کلمهٔ ساتی (Sati) سنسکرت که در پهلوی بشکل (هات) hat آمده است و اصلاً این کلمه

به معنی پیوند و بستگی و از کلمه *ha* که به‌معنای به‌هم پیوستن است، اشتقاق یافته است از جملهٔ فصل‌های *Yasna* بیست و هشت آنرا گاثاها (*gathaha*) احتوا میکند که کهن ترین قسمت اوستاست.

این بخش گاثاها را به خود زردشت یا نخستین شاگردان او نسبت میدهند. گاثاها معمولاً سرودهایی بوده است که به شمول یسناها در مواقع خاص خوانده می شده است. در گاثاها و یسنا فروهرهای آموزگاران، آموزنده‌گان، زنان، مردان و موضوعاتی چون خیر و راستی وسعادت، ستایش شده است. برای تایید این مدعا قطعاتی را از ترجمهٔ دری یسنا نقل میکنیم «فروهرهای همه آموزگاران پاك را میستاییم»، «فروهرهای همه آموزنده‌گان پاك را میستاییم.»

«فروهرهای همه مردان پاك را میستاییم»

«فروهرهای همه زنان پاك رامیستاییم»

* * *

«راستی بهترین نیکی است»

«وهم مایهٔ سعادت است»

«سعادت کسی راست»

«که راست وخواستار بهترین راستی است» سینا ص ۲۱۳

«ایدون اردی بهشت رامیستاییم»

«آن زیباترین امشاسپند»

«آن روشنی»

«آن سراسر بهی را» یسنا ص ۱٤۵

ب: وسپیرد- این کلمه در اوستا به‌شکل (*visparatuva*) آمده ودر فقرهٔ ۱۲۲ مهریشت به ملاحظه میرسد که این کلمه از دو جزء ترکیب یافته، یکی

ویسپ ودیگری رتو، که معنای آن همه ردها میباشد تا گفته نباید گذاشت که برای رد، یا رتو معانی متعدد آمده است به قول نویسندهٔ کتاب (مجمل التواریخ والقصص) کسی را میخوانند که رأی قوی داشته است ودر فرهنگ اسدی طوسی به معنای دانا و بخرد آمده است پس درمجموع معنای کلمهٔ ویسپرد، همه سران یا همه ردان میتواند برد. درین بخش از اوستا همه ردان مینوی وجهانی برشمرده شده اند، انشای این بخش از اوستا مانند یسناست جز پنج سرود گاثاها و از حیث مطلب نیز به کمتر مطالبی برمیخوریم که در یسنا نباشد، با بران هر چند بنام مستقلی میباشد با آنهم میتواند پیوستی باشد از یسنا.

ج- وندیداد: این کلمه ازسه جز ساخته شده است یکی وی یا ویك به معنای ضد دیگر دیو به معنای دیو وسوم داد یا داتم به معنای قانون که جمعاً وندیداد قانون ضد دیو معنی میدهد. این کتاب شامل بیست ودو فصل است وهر فصل آنرا فرگرد میخوانند محتویات این کتاب درباره جهانشناسی، طبابت، قوانین و برخی از عادات ورسوم آیین زردشتی است.

د- یشتها: این کلمه مشتق است ازمادهٔ یسنا ودرمعنی با آن یکی است. یعنی ستایش ونیایش ودر پهلوی به معنای ستودن آمده است هرفصل این کتاب را کرده میخوانند که معنای کارد یا خنجر را میدهد پس کلمه کرده را به مفهوم قطعهٔ بریده شده معادل کلمهٔ Sictio لاتین وفصل عربی میتوان دانست. در اوستای کنونی بیست و یك یشت وجود دارد.

ه: خرده اوستا:

به معنای اوستای کوچك است که بنا به قولی در دورهٔ ساسانی تنظیم شده است و شامل برخی از قسمتهای اوستا است یعنی استخراجی است از قسمتهای متعدد اوستا.

۴-چگونگی شعر در ادبیات اوستایی:

قسمتی از متون اوستایی متشکل از سرود ها و قطعات منظوم هجایی است البته در دوره های بعد که مدونین اوستا به تدوین این کتاب پرداختند بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن در آنها یا در نتیجهٔ افزایش یا کاهش عبارات قسمتی از اوستا از حالت نظم یا به‌عبارت دیگر از عبارت شعر بودن به‌حالت نثر درآمده است. بنابران پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها کار دشوار و مستلزم دقت زیاد است در گاثاها وجود یك‌عنعنه‌در کتابت یعنی جدا نوشتن مصرع ها از یك دیگر و نهادن علامات فارق‌میان آنها این مشکل را کمتر کرد. است وجود بعضی از اصطلاحات در اوستا مانند «افس من» به‌معنای واحدشعری «وچس‌تش‌تی» قطعه بیکه مرکب از چند «افس من» است وامثال اینها دلیلی بود بروجود شعردر ین کتاب.

اطلاع علمی و دقیق از قسمت های منظوم در اوستا مولود کوششهایی است که بعضی از اوستاشناسان قرن نزدهم میلادی مانند «وسترگارد» و «گلدنر» وامثال انان کردند واین کوششها هنوزهم ادامه‌داردودراثرمطالعاتی که‌صورت گرفته‌است، قطعات زیادی از قسمت های اوستا به دست آمده است. در اوستا گاثاها از داشتن خصوصیات شعری برخوردار است. یشتها نیزدراصل‌متشکل از سرودهایی بوده‌است یا به‌عبارت بهتر ترکیبی بوده است از نظم و نثراوازان هجایی که‌درسرودهای‌اوستایی به‌مشاهده‌میرسد یادآوراوزانی است که در سرود های ادبیات پهلوانیك ودر سرود های هجایی نخستین زبان دری یعنی سرود های قرن اول هجری چون سرود اتشکدهٔ کرکوی وجود داشته است.

۳- جنبه های حماسی و پهلوانی در ادبیات اوستایی :

دربعضی از قسمت های اوستا اشاره‌های به‌موضوعات حماسی و پهلوانی شده است مثلاً دریشتها در موارد متعدد به‌نام پهلوانان آریانای باستان از قبیل اسفندیار ، زریر ، بستور وامثال آن برمیخوریم ، اینها کسانی هستند که در حماسه‌های ملی ما در طول زمان یعنی چه دردوره‌های پیش از اسلام وچه درادبیات حماسی دری نقش بسزاد ارند ه اگر احیاناً دراوستا ازاسفندیار زریر و امثال آن به‌اختصار صحبت‌شده باشد ، ولی در حماسهٔ هایی که در زبان پهلوانیك ایجاد شد . یادر حماسه‌های زبان دری نظیر گشتاسپنامهٔ دقیقـــی ، شاهنامهٔ فردوسی و امثال آن به‌تفصیل سخن‌رفته‌است. بدین‌اساس میتوان ابراز نظر کردکه اوستا به‌حیث‌تهداب حماسهٔ‌ملی‌ما میتواندبه حساب برود . البته صحنه های کار روابی‌این پهلوانان‌افغانستان بوده است . این نکته‌را ناگفته نباید گذاشت که‌ازیك پهلوان بسیار نام‌آور ادبیات حماسی ما یعنـــی رستم پسرزال در اوستا ذکری نیست و علت این موضوع که چرادر اوستا از رستم ذکری نرفته است محققاً روشن نیست ولی‌عده یــی از نویسنده گـــان به این نظراند که چون رستم به آیین زردشتی گرایش نداشت به‌همان سبب مدونین‌اوستا نام اورا درزمرهٔ پهلوانان دیگر آریانا که به آیین زردشتی اعتقادداشتند دراین کتاب نیاوردند .

٤- زبان وادبیات پهلوی

۱- زبان پهلوی اشکانی وساسانی وتشابه و تباین آنها:

در بارهٔ‌چگو نه گی زبان پهلوی شرق شناسان تحقیقات زیادی نموده‌اند هرچند نتیجهٔ مطالعات بعضی ازآنها گـــاهی مبهم است لیکن به روی هم از

تحقیقات بعضی دیگر در باب شناختن خصوصیت های زبان و ادبیات پهلوی میتوان استمداد جست. علاوه بر مستشرقین عده یی از نویسنده گان و محققانیکه در کار مطالعه و بررسی زبانهای پهلوی اشکانی و ساسانی اشتغال ورزیده اند نیز ماحصل تحقیقات بعضی از آنها خالی از ابهام نیست یکی از وجود ابهام آن گویا این است که وقتی صحبت از زبان و ادبیات پهلوی به میان میآید تنها با به کار بردن لفظ پهلوی اکتفا میشود، یعنی مشخص نمیگردد که مراد از پهلوی کدام نوع آن است پهلوی اشکانی یا ساسانی. باید خاطر نشان ساخت که ذکر کلمهٔ مجرد پهلوی در حالیکه هردو نوع مظور باشد تشخیص خواننده را در مورد پهلوی اشکانی وساسانی دشوار میسازد.

ازجانب دیگر گاهی بکار بردن چندین نام ازقبیل پهلوی «پارسیك» و «فارسی میانه» برای پهلوی ساسانی یاجنوبی مایهٔ سر گیچی وحیرانی مخصوصاً برای محقق تازه کار میباشد، در ینجا تا حد توان سعی میشود که علت بروز اینگونه اختلاف تسمیه توضیح گردد و به همین سبب نخست در بارهٔ زبانهای پهلوی اشکانی وساسانی صحبت بعمل میآید و درآخر پس از مقایسهٔ بعضی ازخصوصیات آنها به بررسی شیوهٔ بیان آثار هردو زبان پرداخته میشود.

پهلوی اشکانی (پهلوی شمالی یا پارتی) نام یکی اززبانهای آریانی است که پیش از اسلام در افغانستان وماوراءالنهرمورد تکلم بوده است. میدانیم که پهلوی ازنام قوم پرثوه (پارت) اخذشده است. (۱) تبدیل *Parthava* به *Pahlawi* به اثر قانونهای فونتیکی صورت گرفته است (۲)

---

۱ - راستار گویه ا، دستورزبان پارسی میانه، ترجمهٔ دکتور ولی الله شادان بنیاد، فرهنگ ایران ۱۳۴۷، مقدمهٔ ص ۲

۲ - تاودیا، زبان وادبیات پهلوی، ترجمه نجم ابادی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ص ۱

به قول ژالمان در تحقیقات مانوی در یکی از ورقهای آثار مانوی (ورق M2) که در نتیجهٔ اکتشافات از ترکستان چین (تورفان) بدست آمده و به زبان پهلوی ساسانی میباشد، نام پهلوی اشکانی ، پهلوانیک Pahlavanik ثبت گردید ، که بدون شك مراد از آن پهلویک است. (۱) که بعد آ به شکل پهلوی شناخته شده است. به قول بعضی از نویسنده گان اصطلاح پهلوانیك به لهجهٔ شمالی پهلوی اطلاق میگردد و آن زبان قوم (پرثوه) یا پارت میباشد که بعد از استیلای یونانیان از خراسان برخاستند و سلسلهٔ بزرگ و پردوام اشکانی را برپا کردند بنابران این زبان از اواسط قرن سوم پیش ازمیلاد تاربع اول قرن سوم بعد ازمیلاد زبان دولتی و اداری بود . (۲)

بقول دیاکونف در آوریانای عصر پارتیان نیز مانند دیگر کشورهای شرقی زبان یونانی به منزلهٔ Lingua Franeo (زبان عمومی یا زبان مشترك) بود . باآنهم تنها لسان رسمی شمرده میشد ودر امور داخلی وادارات کشور پارت زبان پارتی به مراتب را بهتر بود . چرم نبشتهٔ نمبر III اورامان و برخی از قطعات اسناد متاخرتری که در دورا اوروپوس مکشوف گردیده ، به زبان مذکور نوشته شده است . چند سنگ نبشتهٔ مربوط به دوران اشکانیان که در دست است ، نیز به این زبان منقور گردیده است . مطالعه در زبان پارسی از روی متون پارتی مانوی کـه در ترکستان چین کشف شده است صورت میگیرد . (۳)

به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول

---

۱ ــ همان اثر، ص ۴

۲ ــ پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان پارسی، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۲۵۰

۳ ــ دیاکونف، اشکانیان ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، چاپ دوم، ۱۳۵۱ ص ۱۱۶

فرهنگي موثر بوده است ودر جنبه های مختلف زنده گی معنوی وفکری دوره فارسی میانهٔ ساسانی نفوذ کرده بود . (۱)

درعصر ساسانی ادارات دولتی زبان پارسی میانه (پارسیك) راکه زبان زادگاه ساسانیان بود بـه کار میبردند . زبان اخیر الذکر بعداً به کلی زبان پارتی رااز عرصه بیرون کرد . (۲)

دوکتور معین به نقل از قول بعضی از محققان و زبانشناسان زبانهای باستانی متذکر میشود که انحطاط زبان پارتی رامیتوان بعداز قرن چارم میلادی یعنی پس از جا یگیر شدن سپاهیان ساسانی در خراسان برای مقابله با اهالی آنجا منسوب دانست. زبان پارتی یعنی زبان دورهٔ حکومت اشکانیان به نوبهٔ خود درزبان پارسی میانه (پارسیك) تاثیر کردو این تاثیررا درزبان دری از بعضی جهات میتوان دید . (۳)

امازبان پهلوی ساسانی یا پهلوی جنوبی که بعضی از نویسنده گان آنرا صرف بنام پهلوی میخوانند وهمین امر مایهٔ اشتباه میشوددراصل بنام پارسیك خوانده میشد زیرات زبان ناحیهٔ پارس بود. به قول تاواديا مقصود از پارسیك همان «پارسیغ» است ورساترو مناسبتراز پهلوی است زیرا پارسیك یادآور سرزمین پارس میباشد . درزمان ساسانیان پارسیك تنها نام این زبان بوده وناچار پس ازبرافتادن آن دودمان ، این وضع همچنان برجای مانده است لیکن برای این زبان (پارسیك) نام پهلوی گزیده شد ودر آن روزگار زبان پهلوی مفهوم اشکانی خود را ازدست داده بود .

۱ــ تاواديا همان اثر ص ۶

۲ــ دیاکونف،همان اثر، ص ۱۶

۳ــ محمد معین ، فرهنگ پارسی، تهران،۱۳۴۲، مقدمه

به قول کریستان سن، زبان پهلوی اشکانی درسده چهارم میلادی ازمیان رفته بودو آثار موجود آن زبان به پهلوی ساسانی گردانیده شده بود. (که منظومهٔ درخت اسوریك و یادگار زریران آن اثار را تشکیل میدهد) بدینترتیب پارتی میانه کهزردشتیان بدان تکلم میکردند نیز پهلوی نامیده شد تابدین وسیله از زبان «پارسی» (دری) که اکنون برسم الخط عربی نوشته میشود شناخته شود. ازهمین روی است که این پارسی رادر بعضی از جاها پهلوی نامیده اند. (۱)

نریوسنگ یکی از نویسنده گان ودانشمندان زردشتی هند پارسیك و پهلوی را برای یك زبان به کارمیبرد که مراد از آن زبان پهلوی ساسانی میباشد. (۲) لیکن یکتن دیگر از نویسنده گان در مورد نام این زبان بدین نظراست که پیش ازکشف نوشته های تورفان این زبانرا پهلوی میخواندند ولی بعداً برای اینکه میان آن، بازبان آریایی میانهٔ شمالی یعنی پهلویك یا پهلوی اشکانی تفاوت گذاشته شود اصطلاح (پارسی میانه) به آن اطلاق گردید. (۳)

بقول تاو ادیا اصطلاح فارسی میانه برای زبان پهلوی ساسانی (پارسیك) گویا اولین بار توسط المان به میان آمد (۴) وازآن پس درمیان مستشرقان شایع شد. دکتور محمد معین راجع به زبان «پارسی میانه» متذکر میشود که این زبان معمولاً پهلوی نامیده شده است ولی هر تسفلد و بعضی دیگر از مستشرقان اصطلاح پهلوی را که از کلمهٔ «پرثوه» (*Parthava*) مشتق

---

۱ ـ تاوادیا، همان اثر، ص ص ۲-۳

۲ ـ همان اثر.

۳ ـ پرویز ناتل خانلری، همان اثر، ج ا ص ۲۵۹

۴ ـ تاو ادیا، همان اثر، پیشگفتار مترجم، ص ۹.

PROPERTY OF ACKU 5365

گزیده است برای زبان پارسی به کار برده وزبان دوره ساسانی را که اصلاً زبان جنوب ایران است « پارسی » نامیده اند . (۱)

با در نظر داشت مطالب بالا میتوان اظهار کرد که تحقیقات در مورد زبان پهلوی (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) یك دست نیست واختلاف نظر ها ونیز تعداد اصطلاحات تا حدی، مایۀ ابهام موضوع میشود . بهر حال زبان پهلوی اشکانی وساسانی از جهات مختلف با هم مباینت دارند.

پهلوی اشکانی زبان قوم پارت است واین قوم از ساکنان قدیم افغانستان بودند ودر نتیجۀ ضعف سلوکید ها قوت گرفته ابتدا خراسان وسپس دامغان شهر (هلکا تم پلیس) رامرکز خود ساختند وبالاخره ری را متصرف شدند (۲) وبه سرزمین بین النهرین وارد گردیدند. با مطالعۀ عمیق درساختمان زبانهای اوستایی ، فارسی باستان و پهلوی اشکانی وساسانی میتوان پیوند آنها را نشان داد و این کار در واقع به یك تحقیق جداگانه نیاز دارد، البته این زبانها درمجموع از یك مادر پیدا شده وباهم خویشاوند اند.

از جهت رسم الخط وکمی وزیادی هزوارش نیز در میان این دو پهلوی اختلافی موجود است، با آنکه رسم الخط آنها از آرامی مقتبس میباشد بازهم تفاوتی دارند .

همین قسم از رهگذر ساختمان دستوری، طرز تلفظ بعضی از کلمه ها و تبدیل بعضی حروف از یك شکل به شکل دیگر نیز این تباین را میتوان دریافت .

۱ــ دکتور محمد معین، فرهنگ پارسی، تهران ، ۱۳۴۲ .

۲ محمد تقی ملك الشعراء بهار ، ترجمۀ چند متن پهلوی ، به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳۴۷، ص ۵ .

برای نشان دادن اختلاف دستوری ضمیر اول شخص مفرد را در هردو پهلوی میتوان در نظر گرفت که آن ضمیر در پهلوی ساسانی *Man* (در فارسی باستان *Manaa* حالت اضافی(۱) : واوستا (*Mana* ودر پهلوی اشکانی *Az* (۲) میباشد .

یاد آور میشویم که *Az* (من) ضمیر اول شخص مفرد به معنی فاعلی مبتدا در کلیه زمانهای افعال لازم وافعال متعدی (بجز در مورد زمانهای ماضی) استعمال میشود (٤)

همچنان بعضی از نامها در پهلوی اشکانی صرف میشد مانند «وناسیدن» به معنی زیان کردن که در پهلوی ساسانی تنها اسم جامد آن «وناس» به‌معنی گناه معمول بوده است. دیگر اینکه فعل کردن از ریشهٔ «کر» واسم مصدر «کرشن» وامر «کر» ومضارع «کرم» *Karam* «کری» *Karu* کرد *Karad* (۵) وغیره در پهلوی اشکانی وجود داشته ودر پهلوی ساسانی

1- Kent old persian New Hevan, 1953 p.167

۲ ملك الشعر ابهار،همان اثر پیشگفتار ، ص ۹ ،حاشیة ۲؛

Mackenzie. D.H.A A Concise pahlavi Dictionery. London .1971

۳ برای تطبیق متن راجوع شود به‌منظومهٔ درخت آسوریك ، چاپ بنیا د فر هنگ ایران، ص ۲۳ وراستار گویوا،همان اثر،ص ۷۴.

۵- ملك الشعرا بهار ، همان اثر پیشگفتار ص ۹ حاشیة ۲ در مورد این قبیل ریشه هادر فارسی میانه نظری بدینگونه‌وجوددارد : اگراستاد به‌تاریخ تحول زبان شود ،پسوندمصدر درفارسی میانه بایستی Tan باشد (درفارسی باستان Tanaiy ولی در اثر تحولات ریشه های قوی و ضعیف افعال وایجاد مادهٔ فعل زمان ماضی به عنوان مورفیم به خصوص درخو د مصدر ، تحولات ساختمانی صورت گرفت که‌منجر به تغییر مکان حرف (T) ازپسوندبه مادهٔ فعل وتبدیل پسوند Tan به At شد. درنتیجه Kar از Kartan (raf) از رفتن و گف (Rug) از گفتن، داداز دانن (دادن) وغیره درفارسی میانه به تنهایی نمی‌تواند صورت ولغت فعلی راتشکیل دهد وازنظر در زمانی (دیا کرو نیك) وا حدسا ختمانی‌نمی باشد . رك. راستار گویوا،همان اثر ،ص ۱۷۹ ،احاشیة ۲

این فعل به اسم مصدر «کنش» وامر «کن» ومضارع «کنم» «کنی» و «کند» صرف میشده است (۱) در قسمت تبدیل بعضی ازحروف به حروف دیگر به طور مثال میتوان متذکر شد که حرف «پ» دورهٔ اشکانی بعضاً در پهلوي ساسانی به «ب» تبدیل شده است مانندآپ ـ آب که گمان میرود ابتدا «آپ» به «آو» وبعد به آب تبدیل شده است .(۲)

از نظر زمان رواج نیز این تفاوت مشهود است . یعنی پهلوی اشکانی پیش از اسلام به تغییر وتحول مواجه گردید وباپذیرفتن تاثیر اززبانهای دیگرباختری میانه چون سغدی و تخری (*Tukhri*) به گونه دری درآمد. در حالیکه پهلوی ساسانی در چند قرن اول اسلامی به کار میرفت . میتوان خاطر نشان ساخت که در ایجاد زبان دری تاثیر و نقش پهلوی ساسانی نیز، البته پیش از قرن اول هجری یعنی درعهد ساسانیان متأخر که درآن عصر زبان پهلوی اشکانی کاملاً دچار تحول شده بود، یك مسأله قابل توجه می باشد کلمه های متعدد پهلوی اشکانی یا به عین شکل ویا با اندك تحول در زبان دری موجود است . از قبیل افراشتن، اندام ،جاوید، خاست، مرغ ، فرشته که در آثار تورفانی بهشکل (*Au'raast*) (اوراست) (هنام *Hunaam*' *Khist*' *Presheg*) *Murg* آمده است . همچنان کلمه های پور ، پهلوان، چهر ، شاهپور ، شهر ، فرزانه را طبق قاعدهٔ زبانشناسی باید از کلمه های پهلوی اشکانی دانست (۳) همین قسم کلمه های متعدد دیگر که ذکرانها درین مختصر نگنجد، دلیل دیگر اینست که شعر دری که نخستین بار به صورت هجایی درافغانستان

۱ـ ملك الشعرا بهار، همان اثر، پیشگفتار، ص۹ حاشیهٔ ۲.

۲ـ خانلری ، همان اثر،ص ص ۳۰۳،۳۰۴

۳ـ یارشاطر، زبانها ولهجه های ایرانی؛ مقدمهٔ لغتنامه دهخدا،شماره مسلسل ۴۰ ص۲۸،۲۸

بوجود آمده، دنبالهٔ همان نحوهٔ بیان شاعرانه وادبی است که در آثار پهلوی اشکانی وقبل از آن در اوستا دیده میشود ود ر واقع کشور ما شاهد تداوم وتداول ذوق ادبی و بیان شاعرانه در آثار زبانهای گونا گون این مرز و بوم میباشد.

بنا بران باید بگویم که در ایجاد زبان دری پهلوی اشکانی احتمالاً نقش برازنده تر داشته است وزبانهادی یگر دوره میانه یعنی پارسیک (پهلوی ساسانی) تخری *Takhri* وسغدی در تکمیل عملیهٔ ایجاد نقش دارد . بعضی از دانشمندان به این نظراند که زبان دری از پارسی باستان (۱) و پهلوی ساسانی (۲) نشأت کرده است از آنجاییکه این فرضیه بسیاری از پرسشهای اساسی را نمیتوانند پاسخ بگوید بنا بران مورد تأمل است (۳) لیکن ازاین امر نباید چشم پوشید که در زبان دری، بعضی از کلمه های دخیل از ین دو زبان موجود است چنانکه کلمهٔ سوار دری از شکل *Asabaara* فارسی باستان امده است (٤) همچنانکه کلمهٔ اسپ از شکل *Aspa* اوستایی والبته لغات اوستایی در زبان دری نیز فراوان است.

به قول دکتور معین لغاتی از پهلوی ساسانی وارد زبان دری شده که بیشتر لغات دینی زرد شتی است (۵) از قبیل ابان بهشت ، مهر، خورشید، آفریگان (رشتهٔ از نیایش های زرد شتی) اردیش (ضربتی به وسیله سلاح یا سؤ قصد) لیکن بدون تحقیق مزید وحصول ایقان کامل نمیتوان باور داشت که این نظر به کلی مسلم باشد زیرا مخصوصاً بعضی از کلمه های فوق از جمله

۱- ادیب طوسی، بحثی دربارهٔ زبان فارسی، مجلهٔ ارمغان ،دورهٔ ۴۳ شماره اردیماه ۱۳۵۳

۲ ، دکتور محمد معین، فرهنگ، جلدا ، مقدمه ص ۲۰

۳، برای کسب معلومات بیشتر رجوع شود به پوهاند محمد رحیم الهام ،نقش افغانستان در ورود وانتشار زبان دری در هندوستان، ادب، شماره ۲۱ ،سال ۱۳۵۲ .

۴ – Kent Ibid p. 173.

۵–دکتور محمد معین فرهنگ، جلد اول ، مقدمه ص ۲۴،

کلمهٔ مهر وخورشید را در زبان اوستایی می یابیم پس ممکن است این دو کلمه ازربان اوستایی یا از پهلوی اشکانی واردزبان دری شده باشد.

کلمهٔ مهر در اوستا به‌شکل *Mithra* (نام ایزدمهر) و نیز به معنی خورشید وپیمان ودوستی آمده است (۱) ودرمهر یشت راجع به آن مطالبی وجوداست ودر عبارت ذیل ازمهریشت به معنای ایزدمهر به‌کار رفته است .

«*aasu aspim dadaaiti mithro yo vouru ga oyaoitish yoi mithre noit aiwi druzhinti*» (۲)

ترجمه: مهردار ندهٔ دشتهای فراخ اسپ های تیزرو دهد به کسیکه به مهردروغ نگوید(پیمان نشکند)(۳)این کلمه در جزدوم کلمه *Hamiciya* فارسی باستان که به معنی هم مهر یا هم پیمان میباشد، آمده است که جز اول آن به معنی هم وجزدوم *Miciya* به معنی مهرمیباشد (٤)مثلاً در یــن عبارت ازکتیبهٔ دار یوش در بهستون (۵)

Dasaav kaara haruva hamiciya

ترجمه: سپس کاره همه همسی شد، از کمبوجی به‌سوی اوشد(٦)همین قسم کلمه خورشید در اوستا به شکــل هور *hvar* و درگاتاها خور است که در متون دری به هردو شکل(هور) و(خور) موجود میباشد. میدانیم به جای حرف (خ) اوستایی درفارسی باستان حرف (ف) بکاررفته است، چنانکه در برابرفره

۱ــم. مقدم، چندنمونه‌ازمتن‌نوشته‌های فارسی‌باستان، ایرانکرده، کتابفروشی ابن سینا، چاپ دوم

2 Hens reichelt Avesta Reader Berlin 1968 . P3

۳. یشتها گزارش پور داود ،چاپ‌دوم، تهران، ۱۳۴۷،ج ۱، ص۴۲۵

۴. م . مقدم، همان اثرص ۶ ۲

5 Kent.l pipd 117 ,

۶. م . مقدم ،همان اثر ،ص ۶۴ .

و فرشید فارسی باستان در اوستا کلمه های خره و خور شید را خواهیم داشت و آنچه را که استاد پورداود در مورد فره و خره بیان میدارد با این نظر منافات ندارد (۱) و نیز وجود کلمهٔ *hvara daroaa* به معنی خور شید تا بسان وغیره در اوستا در توضیح و تایید بیشتر قول ما کمک خواهد کرد (۲) در ین جا با ارتباط به موضوع زبان دری و زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان که منشأ یا مادر زبان دری انگاشته شده است (۳) یاداور میشویم که زبان این کتیبه را محققان تخاری ،کوشانی و باختری گفته اند . پوهاند حبیبی مینویسد: (مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده اند ازقبیل هیننگ وماریك زبان آنرا باختری نامیده اندولی چون بغلان در تخارستان واقع بود بهتر است آنرا تخاری بخوانیم ومن آنرا زبان کوشانی گفته ام که نام واقعی است ولی چون البیرونی، البشاری ، مقدسی زبان ولایت بین بلخ و بدخشان را تخاری خوانده وآنرا به زبان بلخی نزدیك دانسته اند بنا بران اگراین زبانرا تخاری بگوییم نیز جایز است .(٤) ازخلال مطالب فوق برمیاید که زبان این کتیبه به جهت اینکه ازسرخ کوتل بغلان بدست آمده و بغلان در تخارستان واقع بوده به تخاری موسوم شده است . به عبارت دیگر این نامگذاری به اساس محل صورت گرفته است شاید نه به اساس ارتباط زبان آن کتیبه به زبان تخاری زیرازبان تخاری ازنظر زبانشناسان به زبانهای آریائی پیوندنمی دارد وبعضی از زبانشناسان زبان

۱- یشتها،چاپ دوم ، ج۲، ص۳۱۲

۲ Hens Reichelt Ibid·28

۳ پوهاند عبدالحی حبیبی، زبان دوهز ارسال قبل افغانستانیامادرزبان دری، انجمن تاریخ افغانستان «تاریخ تولنه» ،مطبعهٔ دولتی، کابل ۱۳۴۲

۴ همان اثر ص ، تاریخ تلفظ وصرف پښتو ، با تعلیقات استاد حبیبی، کابل ۱۳۵۲، ج ص ۲۶۲

تخاری را مانند دستهٔ هندو آریانی یکی ازشعب نه گانهٔ هندواروپایی دانسته وگفته‌اند که این زبان دوشاخهٔ جداگانه بنام آگنی وکوچی داشته واحتمالاً بازبان سنسکریت واوستا معاصر بوده است

دل آچار یکی از زبانشناسان معاصرراجع به‌زبان تخاری مینگارد که ازجملهٔ زبانهای هندواروپایی که به تنهایی خود درقسمت شرق باقی‌ماندو، زبان تخاری است. چینایی‌ها گویندگان این زبانرا بنام توخوله *Tuhula* وهندی‌ها بنام تخاره *Tukhaara* یادکرده‌ و یونانیان متکلمان آنرا *Tukharwi* (تخاروی) گفته‌اند. تخاری بازبانیکه بنام تخری *Tukhri* در تخارستان صحبت میشدو یکی از زبانهای آریانی میانهٔ شرقی راتشکیل میداد، ارتباطی ندارد. به‌سبب همین تلفظ بوده که‌درافتراق واختلاف زبان تخاری وتخری توجهی مبذول نگردیده وزبان تخری *Tukhri* که‌درولایت تخارستان رواج داشته باتخاری یکی پنداشته شده است. آنانیکه به‌زبان تخاری صحبت مکیردند زبان خودرا (توی‌ری) *Tuyre* می گفتند. هرچندزبان تخاری مدتی بنام (ارسی) *Arsi* مسمی بود مگر سپس بنام توی‌ری رواج پیدا کرد.

در نتیجهٔ حفر یاتیکه در اوایل قرن بیستم میلادی در ترکستان شرقی صورت گرفت اسناد مغتنمی به‌دست آمد. ازمطالعهٔ این اسناد برمیاید که زبان تخاری از قرن دوم پیش از میلاد تا قرن دهم میلادی در شهر های قره شهر وکوچه و نواحی تورفان به کار میرفته است. نوشته‌های باقی ماندهٔ این زبان ترجمه هایی است از متن سنسکرت به رسم الخط برهمی‌مربوط آیین بودایی و نیز نوشته های طبی، جد اول حساب مربوط به معابد واوراقی که به کاروانها داده‌میشد. زبان تخاری در واقع شامل دو لهجه جداگانه بود که نخستین آن درشهر های قره‌شهر وتورفان در ترکستان شرقی صحبت

میشد و زبان دولت آگنی قدیم بود و دیگر آن در قسمت غربی در شهر کوچا حرف زده میشد. لهجه نخستین بنام آگنی یا تخاری (الف) و لهجه دوم بنام کوچا (یا کوچه) یا تخاری (ب) یاد می گردید. از لهجه نخستین که در قره شهر تکلم میشد اندك آثار باقی مانده و هردو لهجه درحدود قرن دهم میلادی از میان رفته است. زبان آریانی میانه‌ساکا درجنوب‌غرب زبان تخاری قرارداشت. (۱)

پوهاند الهام متذکر شده که گروهی محققان کلمهٔ دری را از لفظ تخاری مشتق دانند که به تدریج تخری ودهری (بفتح دال وها) ودری شده است. (۲) این وجه تسمیه مبتنی براین نظر است که شاید زبان دری از اسم ومسمای زبان تخاری نشأت کرده باشد. اگر زبان دورهٔ کوشانی سنگ نبشتهٔ سرخ کوتل پلخمری را تخاری بنامیم این وجه تسمیه از لحاظ اشتقاق از مسمای تخاری درست است، ولی نه از لحاظ اشتقاق اسم. (۳)

به‌هرحال تصور میرود که اطلاق نام تخاری، باختری و کوشانی به زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان شاید بیشتر به اساس محل رواج زبان آن کتیبه ویا محل پیدایش کتیبه مذکور ونیز احتمالاً زمان آن کتیبه صورت گرفته است.

از این استدراک در بارهٔ نام زبان کتیبهٔ سرخ کوتل بغلان که مادر زبان دری انگاشته شده است، بگذریم بی مناسبت نخواهدبود که از نظر پروفیسور هنینگ و پروفیسور کاری بار که در باب چگونگی این زبان

۱- دل آچار زبان زبانها و زبانشناسی، از نشرات انجمن زبان ترك انقره ۱۹۶۸ شماره ۲۶۳، ص ۱۱۹، ۱۲۰ ، ۱۲۰

۲- این نظر را محمد تقی بهار در جلد اول سبکشناسی نیز بیان کرد است.

۳- پوهاندالهام، همان اثر، ص ۶۴

گفته شده شده است، مطلع شویم. مستشرق اخیرالذکر با اتکا به نظر هیننگ(۱) مینویسد که زبان این سند، لهجهٔ آریانی میانه است و آن طوریکه تا کنون حدس زده شده حد وسطی است بین زبهای بلغد - منجی از یکطرف وسغدی وخوارزمی و پارتی (پهلوی اشکانی) ازطرف دیگر. (۲)

ازنظر یاتیکه تا کنون درین زمینه ابراز گردید، میتوان استنباط کرد که زبان کتیبهٔ سرخ کوتل بغلان که مادرزبان دری پنداشته شده آمیزه یی است از چند زبان آریانیٔ میانهٔ شرقی و در این امتزاج و اختلاط نقش زبان پهلوی اشکانی قابل توجه بوده و دراثر تغییر و تحول آن و کسب تأثیر لغوی ودستوری اززبانهای سغدی وتخری، زبان دری به نهجی که درکتیبهٔ مذکور موجود میباشد به ظهور پیوسته است.

با ارتباط به همین موضوع پوهاند حبیبی چنین ابراز نظر نموده است: «ممکن است که این زبان (مقصود زبان کتیبهٔ سرخ کوتل است) به اصطلاح فیلالوژی یك ایزو گلاس کلان باشد یعنی سر زمینکه درآن دوزبان یادولهجه به همدیگر میامیزند واحیاناً، یك لهجه یازبان مشترك را ازدو یا چند زبان تشکیل میدهد». (۳)

همین قسم مطالبیکه امیل بنونیست با ارتباط به این موضوع ابراز کرده است، میتواند متمم گفته بالا باشد بدین ترتیب این زبان (زبان کتیبهٔ سرج کوتل) مشخصات

---

۱ - Bulletin of the school of oriental and Africanstudies , XX I I I , London , 1960 , p .47

۲ - پروفیسور کای بارو دیگران دیانت زردشتی، ترجمهٔ فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ص، ۲۸

۳ - همان اثر ص ۵

زبانهای آریایی‌رادارد، از قبیل تبدیل‌شدن گروه صامت آریانی (خ-ت) به‌گروه (غ-ن) وتفریق بین مونث‌ومذکر درآن حال‌فقدان است . (۱)

با درنظرداشتن آن مطالب که درباره کیفیت ایجاد زبان دری ویا تعیین منشأ زبان مذکورابراز گردید، میتوان به این مطلب نیز اشاره کرد که‌در زبان‌دری عناصر لغوی دخیل یامشترك ازز بانهای فارسی باستان وپهلوی ساسانی‌ودیگر زبانهای این خانوادۀ بزرگ موجود است که نظر به حوادث تاریخی واجتماعی وحقایق جغرافیایی امری‌طبیعی مینماید (۲) اما خودزبان فارسی باستان یاپهلوی ساسانی مستقیماً منشأ زبان دری نمی‌باشد .

۲-آثار پهلوی اشکانی وساسانی

درقدم اول باید دیده شود که ازهردو پهلوی چه‌مقدارآثاروجودداشته است، تاسپس زمینۀ مقایسۀ شیوه بیان آثار آنها فراهم آمده بتواند .

از زبان پهلوی اشکانی یا پهلوانیك که از اواسط قرن سوم پیش از میلاد تاربع اول قرن سوم بعد از میلاد زبان دولتی واداری آریانا بود آثار فراوان که متعلق به همان زبان باشد در دست‌نداریم . از نخستین‌حکمروایان اشکانی سکه هایی باقی مانده که برآنها به خط یونانی نوشته شده است .

لیکن از سال ۵۱ بعد ازمیلاد به‌خط وزبان پهلوی اشکانی نوشته هایی دیده میشود، یکی ازین آثار قبالۀ اورامان است که به‌خط‌مشتق ازآرامی بر پوست آهو تحریرشده وتاریخ آن بسال ۸۸ بعدازمیلاد یا سال ۱۲ قبل‌ازمیلاد میرسدودر حقیقت قباله یك باغ است . همچنان ازین زبان یك سنگ نبشته ازعهد اردوان آخرین حکمروای‌اشکانی وسنگ نوشته های مفصل تراز نخستین

---

۱ تاریخ تلفظ وصرف پښتو، ج ۱، ص ۶.

۲ پوهاند الهام ، همان اثر .

حکمروایان ساسانی که هنوز زبان پهلوانیك در دورهٔ آنان رواج داشت کشف گردیده است. خطی که در سکه های اشکانی بکار رفته است، حدفاصل میان قبالهٔ اورامان وخط کتیبه های پهلوانیك دوران ساسانی به‌حساب میرود. (۱)

نوشته های بیشتر پهلوی اشکانی به‌آثار مانوی مربوط است که از شهر تورفان کشف گردید به این زبان کتابهایی نیز نوشته شده بود که در مجمل التواریخ والقصص (۲) راجع به آنها چنین تذکر رفته‌است. «واز آن کتابها که در روزگار اشکانیان ساختند هفتاد کتاب بود از جمله کتاب مروك (مردك) کتاب سندباد کتاب یوشیفاس کتاب سیماس) برعلاوه این کتابها دورسالهٔ بسیار مهم به‌زبان پهلوی اشکانی نوشته‌شده بود که امروز ترجمهٔ آنهارابه‌زبان پهلوی ساسانی در اختیار داریم یکی ازین کتابها در مناظره بزو درخت خرما برای اثبات رجحان یکی بر دیگراست. به قول ملك الشعرا بهار کتاب مذکور به شعر بوده و در عهد اشکانیان تألیف ودر زمان خسرو پرویز به پهلوی ساسانی ترجمه شده است. (۳)

شعر بودن این اثر را بونیست و هیننگ تایید کرده اند واین شعر در قالب ادبیات نسبتاً دراز هجایی که‌سکته هم درمیان داشته، سروده شده است (٤) بقول نوابی منظومهٔ درخت آسوریك، یك قطعه از ادبیات پهلوانی درباری میتواند بود. زبان متن پهلوی اشکانی است، ولی نشانه‌های دیگری که بتوانیم صورت اصلی نوشته

---

۱ ـ خالرتی، همان اثر، ص ص ۲۵۰، ۲۵٤

۲ ـ مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸، ص ص ۹۳ ـ ۹۴

۳ ـ بهار، ترجمهٔ چندمتن پهلوی به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳٤۷، ص ٥

٤ ـ منظومهٔ درخت آسوریك به کوشش، ماهیار نوابی، بنیادفرهنگ ایران ۱۳٤٦، ص ص ۹، ۱۸

شدهٔ آنرا در زبان پهلوی اشکانی پیدا نمایم وجود ندارد میتوان گفت که اصل آن به صورت شعر عامیانه سینه به سینه نقل میشده تا اینکه در دوره ساسانیان به‌شکل نوشته درآمده است. (۱)

کتاب دیگری از زبان پهلوی اشکانی مگر با ترجمهٔ پهلوی ساسانی در دست است که موسوم به یادگار زریران است این کتاب که شعر بودن آن از طرف هیننگ تایید شده است (۲) وتاواد یا آهنگ‌سخن آنرا شاعرانه دانسته است (۳)، روح حماسی دارد و در شرح جنگ آریسایان برسر دفاع از کیش زردشتی و ترسیم دلاوریهای پهلوزان آریانا، چون‌زریر، بستور - اسفندیار، گرامیك، کرت وامثال آنها میباشد.

از زبان پهلوی ساسانی چه به شعر و چه به نثر آثار فراوان باقیمانده است. آثار باقیماندهٔ این زبان متشکل از نوشته های دینی و غیردینی میباشد، از قبیل دینکرت نیپکث، بندهشن، مینوی‌خرد، ارداویرافنامك، نیرنگستان وزند اوستا، ماتیکان چترنك، اندرزنامه هاوغیره بعضی‌ازین آثار درفاصلهٔ میان آغاز اسلام وقرن ششم هجری تألیف وتدوین شده است. (٤)

۱- تاوادیا، همان اثر، ص ۱۹۳

۲- منظومهٔ درخت آسوریك، ص۸.

۳- تاوادیا،همان‌اثر،ص ۹۲

۴ برای کسب معلومات بیشتر در بارهٔ آثار پهلوی ساسانی به کتابهای ذیل رجوع شود:

- خانلری،تاریخ زبان فارسی،چاپ سوم، ۱۳۵۰،

- بهار، همان اثر

- تاوادیا، همان اثر

- دستور جاماسپ‌جی، متنهای پهلوی، یادداشت‌هایی از دکتور ماهیار نوابی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۳- چگونگی موضوع و اختلاف شیوهٔ بیان در آثار پهلوی اشکانی و ساسانی

شیوهٔ بیان در آثار پهلوی اشکانی و ساسانی متباین است. بدین معنی که آثار پهلوی اشکانی صبغه ادبی دارد و برخوردار است از شیوایی بیان. علاوه از سرودهای متعدد مانوی مکشوف از تورفان که به زبان پهلوی اشکانی ثبت شده است، دو رسالهٔ موجود یعنی منظومهٔ درخت آسوریك و یادگار زریران حاوی خصوصیات بیانی زیبا میباشد که این خصوصیات در ادبیات اوستایی که زاده و پرورده سرزمین افغانستان است دیده میشود. هر چند این دو رساله ترجمه از پهلوی اشکانی به پهلوی ساسانی است، با آنهم شیوایی بیان در ترجمه نیز دیده میشود که خود دال بر تاثیر سبك متن اصلی است. این دو رساله در زبان اصلی یعنی پهلوی اشکانی به شعر هجایی بیان شده اند لیکن در ترجمه اش این خصوصیت به گونه متن اصلی نیست مخصوصاً در رسالهٔ یادگار زریران که رابطه بین بیت ها از هم گسیخته و جمله های منثور جای هجاها را گرفته و بر موزونی بیت ها صدمه وارد شده است. همین قسم در مورد منظومهٔ درخت آسوریك باوصف اینکه شعر بودن آن ثابت شده است (۱) اما تطبیق آن با قواعد مسلم شعری خالی از اشکال نیست. از تحقیقاتیکه خاورشناسان در زمینهٔ اشعار زبان پارتی انجام داده اند، میتوان به این حقیقت پی برد که علاوه از وزن، موجودیت قافیه در اشعار پارتی دور از امکان نبوده چنانکه بنونیست دو قطعه را برای اثبات وجود قافیه در زبان پارتی نقل کرده است. (۲)

قدر مسلم اینست که درین دو اثر شیوهٔ بیان کاملاً صبغه ادبی و رنگ

---

۱ - همان اثر، ص ۱۷.

۲ - همان اثر، ص ۲۶ حاشیه ۲.

شاعرانه دارد. شاید موضوعیکه در آنها پرورده شده است، ایجاب آوردن اینگونه بیان را می‌نمود و یا اینکه همان ذوق ادبی که از گستاه باستان در افغانستان سراغ میشد و نمونهٔ آن در کتاب اوستا دیده میشود، در آثار و زبان پهلوی اشکانی انعکاس یافته است و تاثیر همین ذوق و استعداد هنری بود که سخنوران ادب دری نخستین بار از افغانستان سر بلند کردند و به تلمذ و تعبیت از آنان گوینده گان دیگر بسیار بعد به آوردن سخن دری کوشیدند که مثال بارز آن قطران تبریزی است که از محضر ناصر خسرو بلخی دقایق و غوامض اشعار دری را بیاموخت تا شعر نیکویش با این استفاده نیکوتر شد.

مقصود ما از موضوع کتابهای درخت اسوریك و یادگار زریران اینست که این کتابها مانند بعضی از آثار باقی ماندهٔ زبان پهلوی ساسانی به طور کل مختص به بیان و شرح مسایل دینی، اندرزهای مذهبی، اصول و طریقه آیین زردشتی، بجا آوردن دستورهای آن کیش و نظایر این موضوع نیست. گرچه درهر دو کتاب صحبت از مسایل دینی به پیمانهٔ بسیار اندك است، اما نه چنان مسایلیکه بسیاری از آثار پهلوی ساسانی آنها را شرح کرده است. به حیث مثال در منظومهٔ درخت اسوریك اگر بزهم سود های خود را در چارچوب مسایل دینی تاکید میکند. (۱) لزومی ندارد که در آن هم تمایل موبدی وجود داشته باشد یا پیروزی آن نشانهٔ رنگ و تمایل دینی باشد، بلکه واقعیت قطعی و مسلم که روایت ملی را تا یید میکند یعنی «رستخم» (۲) Rudastahm از زبان بز گفته میشود و آگاهیهای دینی با رویدادهای تاریخی سازگار است (۳).

---

۱ همان اثر، ص ۶۱.

۲ همان اثر، ص ۶۷.

۳ـ تاوادیا، همان اثر ص ۱۸۹.

در یادگار زریران نیزهرچندصحبت از کیش زردشتی است ، لیکن اصول ودساتیراین آیین شرح وبنیان نشده ، بلکه شرح دلاوری پهلوانان آریانای باستان است درامردفاع ازآیین روزگارشان وحراست ازوطن و نوامیس ملی شان و پایداری دربرابرکسانیکه درمقابل شان باندیشه ناسازگار وناموافق برخاسته بودند. بنا بران درموقعیکه چنین حوادث تاریخی محتوای آثار راتشکیل میدهدلا بدشیوهٔ بیان به گونه یـی میباشدکه برخواننده تاثیر کندوطبعاً درین قبیل اثار تعبیرات ، شاعرانه وهنری است .

درین رساله آنجاکه سخن ازپیش آمدهای ساده وجزیی است بیان همساده است . امابه علت کوتاهی که دارد گیراوپر کشش است مانند همان جاییکه نامه‌های دعوت دربارهٔ انصراف از آیین زردشتی میان گشتاسپ وارجاسپ ردوبدل میگردد وپاسخ غرور آمیزیکه به این دعوت داده میشود . (٤)

در جاییکه مناسبتی اقتضامی کند،زبان بسیارادبی وپراز تشبیهات شاعرانه ومبالغه‌آمیز میشود مثلا درهنگام لشکرکشی ، نالهٔ پردرد جاماسپ که گشتاسپ اورا به پیشگویی درجنگ وادار ساخته بود : «آه! کاش ازمادر نزاده بودم وچون زایده شدم کاش درکودکی بسرنوشت خودمرده بودم . یا مانند نالهٔ دردناک بستوربر سرزریر هنگامیکه نفس بیجان پدر را درمیانهٔ اوردگاه می بیند: «تورا چنین کام بودکه باهیونان کارزارکنی . کنون کشته افتاده ای . اندرین رزمگاه چون بی گنج مردم واین خوب چهرو گیسوان وریش تو ازبادها پریشان تن وپیکر ویژه ات به پای اسپان خسته وخاک برروی

۴-بهار ، همان اثر ص۶۳ تاواوديا همان اثر ص۲۹۳

نشسته»(۱) و یا مطلبی که در توصیف جنگ آوری زریر بیان شده است. «و آن تهم سپاهبد لیر زریر آنگونه دلیرانه کارزار کند همچون ایزد آذر که اندر نیستان افتد و باد با آن یار بود» (۲) بدین ترتیب تقریباً تمام حالتها و چهره ها در یک کار ادبی و هنری کوچک نمایانده شده است.

برای نشان دادن خصوصیات ادبی و بیان اسلوب شاعرانهٔ آثار پهلوی اشکانی علاوه از دو کتاب فوق الذکر، میتوان به متون مانوی پارتی که از شهر تورفان کشف شده است توسل جست، مخصوصاً سه متن طولانی که بنام «اندامها» یاد شده است. یکی از این متن‌ها «ورزکان آفریوان» به نثر و دوی دیگر: «انگدروشنان» و «هوِدیدگمان» به شعر است. دربارهٔ این متنها، مستشرقان، مطالبی به نشر سپرده اند، چنانکه میولر راجع به یك نکته املایی در بند ششم یك شعر «انگدروشنان» که در نسخهٔ خطی وجود دارد بحث کرده است.

هردو پارچهٔ شعر توسط زالمان مکرر به چاپ رسیده بود لیکن میولر هیچ مقدار از متنهای اندام هارا بدست چاپ نسپرد مگر در سال ۱۹۱۸ یادداشتهای خود را که در مورد آن سرودها تهیه کرده بود، برای «رایتزنشتاین» R.Reitzentein فرستاد و اجازه داد که وی در تدوین اثر خویش از آن یادداشتها استفاده نماید. او همچنان عکسهایی از قطعات متعدد اندام ها را که با مساعدت اندره آس F. C. Andreas خوانده بود، بدسترس رایتزنشتاین گذاشت.

رایتزنشتاین سپس برای اثبات این موضوع که در میان زردشتیان آریانا یك آیین رستگاری باقی مانده و این آیین به مانویان انتقال یافته و توسط ایشان به جماعت های مذهبی در غرب برده شده بود، تصمیم گرفت. اسناد یکه وی برای این منظور مورد

۱ـ بهار، همان اثر، ص ۷۰

۲ـ همان اثر، ص ۶۷.

بررسی قرار داد مشتمل بر قطعات M4، M7، M91، M93، M96؛ بایز و قطعات متعدد دیگر از متون مانوی بود. اساساً تفسیر او از قطعه M7 راجع به این امر که یك سرود زردشتی به واسطهٔ مانی برای پیروان او اقتباس شده بود، مورد قبول واقع شده است. (۱)

سرود‌های مذکور با آنکه مسایل متنوع و موضوعات متخلف را احتوا میکند و دربارهٔ مطالبی چون روح انسانی وجدا شدن آن از تن پس از مرگ انسان ومراجعت آن به (بهشت روشن) (۲) (جنان النون) (۳) وموضوعات دیگر اطلاعاتی را ارائه میدارد لیکن، نحوه بیان و لحن سخن آن لطیف وشاعرانه میباشد.

آثار پهلوی ساسانی درحالیکه منعکس کنندهٔ موضوعات متنوع وسودمند میباشد لیکن بعضی از آثار آن از نگاه شیوهٔ بیان با آثار بازماندهٔ پهلوی اشکانی کمتر برابری میکند دلیل این مدعا این است که درآثار پهلوی ساسانی با آنکه موضوعات گوناگون شرح شده، مطالب دینی به نسبت بیشتر است، بنا بر آن درآثاریکه موضوع آنها راچنین مسایل احتوا نماید، باید سخن طوری بیان شود که لازم موضوع باشد یعنی ازشاد ورهنمایی جدی میباشد از تکلفات، تشبیهات وتوصیفهای مبالغه آمیز مظاهر مختلف خود داری میشود. با آنهم نحوهٔ بیان درآثار غیردینی پهلوی ساسانی به گونه دیگراست این گونه آثار

---

1 -- Mary Boyce the Manichcan Hymn Cycles-in par Thian introduction London 1954 p. 1.

۲ـ همان، اثر ص ص ۱۵-۲۰

۳ – میری بویس، همان اثر ص ۲۰

به قول کریستان سن، روایتهایی هستند که بیشتر جنبهٔ دنیایی وروح ادبی دارد . (۱)

زبان دری

مطالعهٔ ماراجع به زبان دری ازسه لحاظ صورت میگیرد :

۱ - چگونه گی نامگذاری :

قدیمترین مراجعیکه در بارهٔ زبان دری ووجه تسمیهٔ آن مطالبی نوشته اند، آثار مورخان زبان عربی است از آنجمله سه منبع بسیار مهم یعنی الفهرست (۲) مفاتیح العلوم (۳) واحسن التقاسیم (٤) قابل یادآوری است همهٔ این آثار، دری رازبان دربار خوانده اند بطورعموم نویسنده گان عربی و فرهنگ نویسان ومؤرخان ادبی زبان دری دربارهٔ وجه تسمیهٔ زبان دری نظریات گونا گون ابراز داشته اند.

بعضی آنرا به «در»، «دربار» و «درگاه» منسوب میدانند وبرخی منسوب به «دره» مؤلف برهان قاطع مینویسد که دری لغت پارسی باستان است و وجه تسمیه آنرا به فصیح تعبیر کرده اند وهر لغتی که در آن نقصانی نباشد دری گویند . جمعی گویند زبان ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ وبخارا و بدخشان ومرو است .

مولف فرهنگ نظام در خصوص وجه تسمیهٔ زبان دری مطالب زیادی

---

۱ - تاو ادیا ، همان اثر ،ص ۱۸۶

۲ - ابوالفرج محمدبن یعقوب الندیم الفهرست ،ترجمهٔ دری رضا تجدد، تهران،۱۳۴۳

۳ - ابی عبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب خوارزمی مفاتیح العلوم ، ترجمهٔ دری حسین خدیوجم ،تهران ، ص ۱۱۲ .

۴ - شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمدالمقدسی،احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم،لیدن، ۱۶۰۶

نگاشته است که اثبات حقیقت بودن برخی از آنها دشوار میباشد . مولف فرهنگ نظام دومورد ذیل را نیز می نویسد :

۱ ـ دری زبان ولایت ترکستان «بلخ و بخارا» بوده ودر ینصورت مشتق ازدره است.

۲ ـ دری زبان ولایتی از افغانستان «بدخشان» بوده ودر ینصورت مشتق از دره است.دکتور صفا درتاریخ ادبیات خود زبان دری را به «دربار» و «درگاه» منسوب میدارد .

به هرحال زبان دری که درکوهپایه ها و شهر های خراسان و ماوراءالنهر زبان گفتار مردم بود ؛ مدتها از آمیزش با زبان عربی برکنار ماند وفصاحت خود را حفظ کرد و به آن شاهکار های ادبی جاوید پدید آمد .

۲ - زادگاه :

زادگاه ومهد پرورش زبان دری افغانستان است. دلیل قوی برای اثبات این مدعا آثار منظوم منثوری است که برای نخستین بار درقرنهای اول اسلامی درین دیار ایجاد شده است . یکی ازین آثار سرود آتشکدهٔ کرکوی است که در مبحث آینده راجع به آن صحبت خواهیم کرد . دیگر شعر یزید بن مفرغ در هجو عبدالله بن زیاد که اولی شاید درآغاز عهد اسلامی و دومی در اواسط قرن اول هجری گفته شده باشد .

جای هیچگونه تردیدی نیست که شاعران ناحیهٔ پارس بعد از قرن چهارم با مطالعهٔ دواوین شاعران خراسان آمادهٔ گوینده گی و نویسنده گی به زبان دری شدند ، دلیل آنست که زبان دری اصلاً در افغانستان بوجود آمده و درهمین کشور پرورش یافته است . دکتورصفا همچنان می نویسد که بعداز آنکه حکومت های مستقل درخراسان وماوراءالنهر بوجود آمد زبان دری

زبان شعر و نثر آن نواحی شد و اندک اندک شاعران و نویسنده گان بدین زبان شروع به شاعری و نویسنده گی کردند . وچندی نگذشت که استادان مسلم مانند رودکی، دقیقی ، کسایی و دیگران در قرن چهارم ظهور کردند و بدین زبان آثار گرانبها بوجود آوردند و به تألیف کتابهای بزرگ پرداختند و بعد از آنکه در نواحی دیگر شاعران و نویسنده گان خواستند به زبان دری شعر گویند و کتاب نویسند از همین زبان آماده و مهیا که صورت یکسان زبان متداول را یافته بود ، استفاده کردند و با مطالعهٔ دواوین و کتبی که بدان زبان فراهم آمده بود خود را آمادهٔ گویندگی و نویسنده گی کردند . دکتور صفا نیز معتقد است که مراد از زبان دری زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر است . (۱)

یان ریپکا محقق معروف چکی نیز به همین عقیده است . ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامهٔ خویش تذکر میدهد که در تبریز قطران نام شاعری را دیده بود که شعر نیکو یی میگفت اما زبان دری را خوب نمیدانست و بدان سبب وی از ناصر خسرو ر موزودقایق اشعار بعضی از شاعران دری گوی را پرسیده و مشکلات خود را در آن زمینه حل کرده بود .

تمام این مطالب دلیل بر این است که زبان و ادبیات دری تا قرن چهارم و شاید قرن پنجم هجری در پارس رواج کامل نداشت . اگر زبان دری از آغاز اسلام به بعد در آن دیار متداول میبود حتماً گوینده گان و نویسنده گانی از آن سامان برمی خاستند و بدان زبان آثاری بجامی گذاشتند .

۳- کیفیت پیدایش :

راجع به پیدایش زبان دری نظریات مختلف و مغشوش ارائه گردیده است ،

۱- ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، چاپ ، سوم تهران ۱۳۴۲ ، ج ۱ ، ص ۱۵۸

برخی از نویسنده گان گفته اند که زبان دری دنبالهٔ زبان پارسی باستان است. یکی از این نویسنده گان دکتور یارشاطر است. موصوف علاوه میکند که دری از زبان قوم پارس سرچشمه گرفته است (۱) از تحلیل یارشاطر چنین معلوم میشود که دری نخست به فارسی میانه یعنی پهلوی و بعد به فارسی باستان ارتباط پیدامیکند. نظر این نویسنده یکی از آن نظریات مغشوش است. زیرا ما نمی-توانیم فهمید که مراد وی از پهلوی کدام پهلوی است؟ فعلاً ما دو پهلوی را می شناسیم، یکی ساسانی و دیگر پهلوی اشکانی (شمالی یا پارتی) طوریکه میدانیم این دو پهلوی از چندین لحاظ با هم اختلاف دارد.

داکتر صفا مینویسد: که در هنگام غلبه اعراب لهجهٔ رسمی و ادبی و سیاسی و دینی همان بود که به پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی یا پهلوی پارسی مشهور است، خلاف آنچه تصور مشود با غلبهٔ اعراب این لهجه یکباره بر نیفتاد، بلکه تا چند قرن رواج داشت و کتابها و کتیبه ها بدان نگاشته شد و بسیاری از آنچه بدین زبان و بخط پهلوی ساسانی نوشته و تالیف شده بود به عربی و پارسی دری در آمد که بعضی از آنها هنوز در دست است. درمیان زردشتیان که تا حدود قرن پنجم هجری وشاید بعد از آن در بسیاری از نواحی دور از خراسان دورهٔ اسلامی میزیستند کتب دینی تفاسیر اوستا به پهلوی بود و غالب این کتب در سه قرن اول هجری تالیف شده است. (۲)

ازاین تذکر میتوان نتیجه گرفت که زبان پهلوی ساسانی تاچند قرن اول هجری در بعضی از نواحی پارس معمول بود، در حالیکه از قرن اول هجری

۱- یارشاطر، زبانها و لهجه های ایرانی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران شمارهٔ ۱-۲ سال پنجم (۱۳۳۶) ص ۳۷

۲- ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱ ص ۱۳۱

به بعد در افغانستان از پهلوی اشکانی سراغی نداریم، بلکه درین کشور ازهمان آغاز اسلام زبان دری متداول بوده است. اکنون بادر نظر داشتن مطالب فوق اگر مقصود یار شاطر از پهلوی همانا پهلوی ساسانی باشد. درینصورت نظروی باد لایل تاریخی وزبانشناسی قابل قبول نیست و باید خاطر نشان ساخت که زبان دری هرگز دنبالهٔ پهلوی ساسانی نیست ونیز بعد از نابود شدن آن زبان بوجود نیامده است.

یکدسته‌از نویسنده گان دیگر بر آنند که زبان دری فرزند زبان پهلوی اشکانی بوده و در مرور ایام با قبول تغییراتی به شکل کنونی در آمده است. نویسندهٔ دستور پهلوی بر آنست که پهلوی ودری دو اسم از برای یك زبان است (۱) که پیش از استیلای عرب در خراسان این زبان پهلوی یاد میشد و سپس به زبان دری موسوم گشت نویسندهٔ مذکور علاوه میکند که‌مطالعه ومقایسه برخی از کلمه‌های این دو زبان، همبستگی آنها را روشن میکند مثلا کلمه های‌سپند، نیا وپادافراه دری با کلمه های سپنتا، نیاك و پاتیفراس پهلوی اشکانی‌همانند است. در حالیکه ما از ارتباط‌زبان پهلوی اشکانی بادری انکار نمی کنیم، میتوانیم گفت که در ایجاد زبان‌دری برخی از زبانهای دیگر دورهٔ میانه بی‌تاثیر نبوده‌است. این حقیقت پس از کشف آثار متون مانوی به زبان سغدی ازخرابه های شهر تورفان شایع گردید و پس از مطالعه‌در ساختمان زبان مذکور بعضی‌مشابهتهای میان‌زبان دری وآنزبان تشخیص‌داده شد. (۲) به‌حیث‌مثال کلمهٔ گوش دری درزبان سغدی بشکل (*gosh*) (۳) وکلمهٔ دور به شکل (*dur*) (۴) وکلمه کند

۱ــ دین‌محمد، دستورپهلوی، پنجاب، ۱۹۲۴ ــ ص ۲۱۶

2-- Gershevitch , A Grammar of manichean sogdian , Oxford , 1954

۳ــ این کلمه دراوستا به شکل گوشه gaosha آمده است.

۴ــ دراوستا (Duura) درفارسی باستان (Dura) میباشد.

(Kand) یعنی شهر (مثلاجز آخر یارکند، سمرقند. با تبدیل ك به ق وغیره)
بشکل کند (Kand) (۱) آمده است از ین مثالها معلوم میشود که شباهتی
بین زبان دری و سغدی نیز موجود میباشد (۲) به همین سبب
زبان سغدی در تشکیل زبان دری نقشی داشته است، اینکه
چه مقدار نقش دقیقاً معلوم نیست نظر دیگرا ینست که زبان دری در قرنی
پیش ازاسلام صورت مختلطزبا نهای پهلوی اشکانی و سغدی بوده است. (۳)
باید تذکر داد که زبان سغدی یك زبان مذهبی آمیزای میانه بوده ومتون
مانوی بدان نوشته شده است.(٤) این زبان از ترکستان چین تا افغانستان
قبل ازاسلام ساحهٔ روج داشت .

اخیراً راجع به اینکه کدام زبان ما در زبان دری خواهد بود نظر
دیگری نیز پیداشده است. این نظر پس از کشف کتیبه سرخ کوتل بغلان به
رسم الخط یونانی (۵) در سال ۱۳۵۷م شایع شد. این کتیبه متعلق به عصر
کوشانی است . مستشرقان اروپایی از قبیل هنینگك ومار یکك بران مطالعاتی
کرده وزبان آنرا «باختری» نامیدند. (٦) پوهاند عبدالحی حبیبی زبان این
کتیبه را بنام تخاری و کوشانی یاد میکند . (۷) با ارتباط به نامگذاری
اخیر گفتنی هایی موجوداست که با موازین زبانشناسی تاریخی ومقایسی میتوان
آنرا توضیح کرد امکان دارد اطلاق نام تخاری برزبان کتیبهٔ سرخ کوتل
ازرهگذر محل پیدایش کتیبه، یعنی تخارستان قدیم صورت گرفته باشد .

---

۱ - این کلمه درزبان تخاری بشکل(Kantha)معمول بود .

۲ - دکتور یار شاطر ،همان‌اثر،ص۳۱

۳ - آریانا دایرة المعارف ، کابل ص ۱۶۳

۴ - راجع به‌زبان سغدی به آثارالباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه زاخاوو گرامرسغدی ازگرشویچ رجوع‌شود.

۵ - پوهاند عبدالحی‌حبیبی، زبان دوهزار سال افغانستان یامادر زبان‌دری، کابل ۱۳۴۲ ص۲.

6- Bulleti of The Scl:ccl cf Criental and African Studies' London,1960
وایشیاتیك جورنال ۱۹۶۰م .

۷- پوهاندحبیبی،همان‌اثر. ص۴ .

چون تخاری ها و کوشانیها پس از ورود به افغانستان درشمال و جنوب هندوکش مدتها نفوذ داشتند و مخصوصاً کوشانیها یک امپر اطوری بزرگ را تاسیس کردند، لهذا زبان آنها درین نواحی نفوذ عمیق داشت. درهنگامیکه زبان تخاری (تخری) در بلخ و بدخشان و تخارستان و نواحی دیگر رواج داشت، زبان پهلوی اشکانی در بعض حصص افغانستان وماوراءالنهروزبان سغدی در قسمت معینی از ماوراءالنهر و برخی از نواحی افغانستان نیز رایج بود. در واقع زبان تخاری (تخری) دراوان رواج زبانهای پهلوی‌اشکانی و سغدی از مهداصلی خود یعنی نواحی بین سیردریا وآمو دریا به افغانستان راه پیداکردو بعد ازورود بازبانهای این سرزمین درآمیخت.

راجع به زبان این کتیبه میتوان گفت که به‌قول پوهاند حبیبی زبان یک *Glass-Jss* کلان است، یعنی سرزمینکه درآن‌دو زبان یادو لهجه به همدیگر میآمیزندواحیاناً یک لهجه یازبان مشترک‌رااز دو یاچند زبان تشکیل میدهند (۱) بنا بران احتمال دارد که‌زبان دری در نتیجه تحول زبان پهلوی اشکانی و کسب تاثیر از زبان سغدی وامثال آن بوجود آمده باشد.

آغاز شعر گویی در زبان دری

برای تعیین و تشخیص آغاز ادبیات دری مطالعات خویش را از شعر این زبان و چگونگی پیدایش آن شروع میکنیم، راجع به آغاز نثر دری‌در جای خودش صحبت خواهیم کرد. مطلبیکه‌درین مبحث با ارتباط به آغاز شعر دری مطرح میشودشامل دوبخش است: یکی شعر هجایی و دیگر شعر عروضی.

---

۱ پوهاند حبیبی،همان اثر، ص ص ۵ - ۶

برای تحقیق در باب آغاز شعر هجایی که به‌اصطلاح همان ترانه‌است (۱) بهترین مراجع آثار مورخان عربی میباشد . در برخی از ین آثار تنها به‌وجود شعردری آشاراتی به‌عمل آمده است به طورمثال درتاریخ طبری درباره‌ٔ اشعار دری محمدبن البعیث بن جلیس متوفی ۲۳۵ ه اشاراتی‌شده است. (۲) یاقوت حموی ازاشعار ابوالعلا اشعث تذکری داده (۳) ومسعودی راجع به این موضوع تذکری دارد (٤) در بعضی دیگر ازین قبیل آثار اشعار هجایی دری مورد توجه دقیق قرارگرفته است آثار مذکور عبارت است از البیان والتبیین (۵) طبقات الشعرا (٦) واغانی (۷) یکی ازین قبیل اشعار متعلق به یزیدبن مفرغ است. هنگامیکه عبادبن زیاد در زمان خلافت یزید بن معاویه به حکومت سیستان مقرر شد این شاعر با وی به‌سیستان آمد اما در سیستان عباد نظر به مصروفیتی که داشت نتوانست بیشتر متوجه احوال یزیدبن مفرغ شود . یزید ازین

۱- درمآخذ قدیم دری لغت ترانك که‌صورت مخفف ترانه‌است بسیار دیده‌شده‌است ترانه در ادبیات دری به دوبیتی ورباعیات غنایی نیز نام داده‌شده‌است وهمین ترانه یادوبیتی‌است که درقرنهای دوم‌وسوم هجری اوزان عروضی بران تطبیق شده‌است یکی از نمونه‌های اینگونه‌اشعار که‌به‌وزن هجایی میباشد شعر هجوی یزید بن‌مفرغ گوینده‌ٔ عربی است که دراوایل اسلام به‌زبان دری گفته شده است دیگر شعر هجوی اسدبن مسلم که در تاریخ طبری و معیارالاشعار خواجه نصیرطوسی ازآن یادشده است.

۲ محمدبن‌جریرطبری، تاریخ طبری، سلسله سوم، چاپ لندن

۳ ابوعبدالله شهاب الدین یاقوت حموی، معجم الادبا چاپ، لندن.

۴ - ابولحسن علی‌مسعودی، التنبیه‌والاشراف، چاپ لیدن ص۷۴ وترجمه‌دری ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشرکتب ، تهران ۱۳۴۶

۵ - جاحظ البیان والتبیین، چاپ مصر، ج ۱ ص۶۱

۶ - ابن‌قتیبه‌دینوری، طبقات الشعرا، چاپ لیدن ص۲۲۰

۷- ابوالفرج اصفهانی، اغانی‌چاپ‌لندن ج ۱۸ ص۱۷

پیشآمد عباد متاثر گشت و زبان به هجو آل زیاد کشود. عباد را ازین حرکت یزید بن مفرغ خوش نیامد واو را به زندان افگند. یزید پس از مدتی از زندان بگریخت از یك شهر به شهر دیگر میرفت وخاندان زیاد را هجو میگفت. بالاخره عبیدالله بن زیاد برادر عباد او راد ستگیر کرد و با گربه و سگی بیك بند ببست و نبیذ به او نوشانید ودر کوچه های بصره گردانید کودکـان در قفای او میرفتند و میپرسیدند این چیست؟ ابن مفرغ بهدری میگفت:

آ بست و نبیذ است
عصارات ذبیب است ...

یزید در این شعر مادر عباد را به نام بد یاد کرد و وی را ناسزا گفت. (۱) این شعر در آثار فوق الذکر به اختلاف ضبط شده است.

شعر دیگر هجایی توسط طبری بما رسیده است. طبری ضمن بحث در در حوادث سال ۱۰۸ ه گوید که ابومنذ راسد بن عبدالله القسری به ختلان لشکر کشید و از خاقان ترك شکست خورد و به بلخ فرار کرد کودکان بلخ در کوچه ها در پی اومیدویدند واین شعر را در بارهٔ او میخواندند.

از ختلان آمدیه
بروتباه آمدیه
آوار باز آمدیه
بیدل فراز آمدیه

طبری درحوادث سال ۱۱۹ ه باردیگر بـه همین شعر ولی با تغییر مصـرع سوم آنهم بهشکل «آبار بازامزیه» اشاره میکند.

۱- برای کسب معلومات بیشتردر باب این موضوع به کتب ذیل مراجعه شود: تاریخ سیستان به تصحیح بهار تهران ۱۳۱۴ ص ۶۵؛ شعر در ایران تالیف بهار تهران ص ۳۹، بیست مقالهٔ قزوینی تهران ۱۳۳۳ ص ص ۴۰-۴۲ مجلهٔ دانشکده ادبیات مشهد شمارهٔ اول سال ۱۳۴۵ مقالهٔ ابوالقاسم حبیب الهی.

علاوه از ین دو قطعه شعر هجایی یك شعر دیگر هم داریم این شعر به احتمال قوی مقارن ظهور اسلام سروده شده است . شعر مذکور در تاریخ سیستان چنین ضبط گردیده است :

فروخته باد اروش   خنیده گرشاسپ هوش
همی پر است از جوش   نوش کن می نوش
دوست بدا گوش   با فرین نهاده گوش
همشیه نیکی کوش   دی گذشت و دوش
شاها خدایگانا ! با فرین شاهی .(۱)

محققان این شعر را بنام «سرود آتشکدهٔ کرکوی» خوانده اند و انگاشته اند که شاید توسط یکی از آتش پرستان سروده شده باشد . کرکوی یا کرکویه از شهر های خیلی قدیم و مهم سیستان بود که جغرافیه نگاران عرب از آن ذکر کرده اند. خرابه های این شهر تاریخی امروز به فاصلهٔ ۲۵ کیلومتری در شمال زاد علی (زرنج قدیم) برکنار چپ رود هیرمند در محل (دیه دوست محمد) به نظر میخورد. از آثار باقی ماندهٔ این شهر خاك توده یی است به ارتفاع بیش از بیست متر که میان مردم آنجا بنام (تپهٔ کوی) معروف است ، موجود می باشد.

درین شهر آتشکدهٔ بزرگی بود که مجوسان حرمت بسیار به آن میداد ند و حتی به قول لسترنج آنرا (مینو کرکوی) (۲)، می گفتند . بنای این آتشکده آنسان که از تاریخ سیستان بر میاید در جای معبد گرشاسپ سرسلسلهٔ پهلوانان ۴ فسانوی سیستان به دست کیخسرو پادشاه دودمان کیانی گذاشته شده بود .

۱- تاریخ سیستان ص ۳۶

۲- محداعظم سیستانی،سرود آتشکده کرکوی ،مجلهٔ آریانا ،کابل دورهٔ بیست و چهارم ۲۶۸ (قوس - جدی) سال ۱۳۴۵ ؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی،ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۳۷ص ۳۶۳

داستان بوجود آمدن آتشکدهٔ کرکوی وساختن سرود آن در تاریخ سیستان بروایت از کتاب گرشاسپ ابوالمؤید بلخی چنین است که چون کیخسرو بارستم پهلوان مشهور سیستان به آزربادگان رفت وبه شاهی رسید بعد برای خونخواهی پدرش سیاوش به ترکستان رفت تا از افراسیاب پادشاه آن دیار کین بکشد، ولی از بیم او افراسیاب گریز گرفت و به چین شد واز آنجا به هندوستان آمد و آخر به سیستان افتید و گفت: «من به زینهار رستم آمده ام.»

افراسیاب را در قلعه یکه در پناه کوهی وجود داشت پذیرایی کردند و چون این قلعه حیثیت گدام سیستان راداشت لهذا افراسیاب به تدبیر جادوگران تا دو فرسنگ پیرامون خودرا تاریک کرد که براو راه نیابند وقتی کیخسرو از ترکستان بازگشت واطلاع یافت که او درسیستان مردم را فریب داده و به حیله در قلعه یی متحصن شده است، به آنجا آمد تا مگر در سیستان کارش را یکطرفه کند ولی وقتی به آن قلعه که افراسیاب در ان پناه گرفته بود نزدیک شد، فضا را چنان تاریک دید که دوست از بیگانه تمیز نتوانست. در ینجا برای یاری خواستن به معبد گرشاسپ که در کرکوی بود متوسل گردید و لباس پشمین پوشید و دعا کرد از آنجا روشنایی پدید آمد تاریکی را نابود ساخت بعد کیخسر و به همراهی رستم به پای قلعه شدند و به منجنیق آتشی انداختند و آن انبار هلعمه اتش گرفت و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا به جادویی بگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه و یران شد و آنگاه کیخسرو نه تنها نیمی شارستان. سیستان را آباد کرد، بلکه در معبدجای گرشاسپ که از آن روشنایی برخاسته بود، آتشگاهی برنها دو گویند آتش این آتشکده هوش گرشاسپ است و دلیل میاورند به همان سرود. (۱)

---

۱ - تاریخ سیستان ص ۳۶

بهر حال سرود آتشکده کرکوی از قدیمترین وزیبا ترین اشعار هجایی اوایل عهد اسلامی یا پیش از اسلام در زبان دری است که به توجه بیکی ازروایات کهن بوجود آمده است :

بعضی از نویسندگان قدیم از قبیل مسعودی وابن خرداد به وثعالبی (۱) ونظایر آنها این مصراع (منم شیر شلنبه و منم ببر یله) را به بهرام گور نسبت داده اند لیکن حقیقت اینست که بهرام گوراصلا به زبان دری شعر نسروده است زیرا او از ساسانیان متأخر بود ودرزمان وی زبان دری در قلمرو فرمانروایی اش رواج نداشت ، بلکه زبان دری در مهد اصلی خویش یعنی افغانستان مروج بودو زبان در بار ساسانیان همان پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی بود. بنا بران بهرام گوربه زبان دری آشنایی نداشت وبدان سبب انتساب شعر دری به وی نادرست مینماید این نکته رانیزباید گفت که شاید منظور ابن خرداد بهودیگران اززبان پارسی همان پهلوی ساسانی (پارسیك) بوده باشد. درینصورت اگراز بهرام گور شعری وجود داشته باشد لابد به همان زبان بوده است که بعداً نویسندگان وناقلان در آن تصرفهای کرده اند و به شکل دیگری درآورده اند. به همین ترتیب شعر «سمرقند کند مند» رامیتوان درشمار اشعارهجایی نام برد.

بخش دوم گفتارمارا آغازشعرعروضی دری تشکیل میدهد . درمورد اینکه شعرعروضی زبان دری چه وقت وتوسط کدام شخص بوجود آمده ، عقاید نویسنده گان و محققان مختلف است .

عوفی درلباب الالباب مینویسد که وقتیکه مأمون به مرو آمد (۱۹۳ هـ)

۱ـ ثعالبی،غرراخبار ملوك فرس چاپ پاریس، ۱۹۰۰ ص ۴۰۸

ابوالعباس که به‌عربی‌ودری دست داشت اورا به دری قصیده یی گفت ، به این مطلع .

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین
گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

سخن سنجان در صحت و سقم انتساب این شعر به ابوالعباس مروزی نظر یاتی ابراز نموده اند. به‌روی هم‌چنین برمیاید که این شعر به حیث نخستین شعر دری نمیتواند قبول شود و عوفی که آنرا اولین شعردری خوانده است برای ثبوت قول‌خویش هیچگونه دلیل ندارد وهیچیك از نویسندگان قدیم از قبیل رشیدوطواط، نظامی‌عروضی وشمس‌قیس‌رازی برین موضوع تماسی نگرفته است . از سوی دیگرابو هلال عسکری و جلال الدین سیوطی که ابو العباس را اولین شاعردری گوی معرفی کرده‌اند، شاید‌مرادشان شاعردیگری بنام ابولعباس بن طرخان بوده باشد .وجودواقعی شعرعباس به‌واسطهٔ ابن خرداد به جغرافیه دان معروف تصریح گردیده است .وی شعر هجا یی ذیل را درتحت نام ابوالینبغی العباس بن طرخان ذکر میکند .

سمر قند کندمند   بزینت که افگند
از چاچ ته بهی   همیشه توخهی(۱)

ابن‌العباس بن طرخان همان کسی است که در خدمت آل برمك میزیسته وبه زبان دری وعربی شعر میگفته‌واصلاً خراسانی بوده است .

به‌قول یان‌ریپکا دانشمند چکی این عباس بن طرخان جزهمان ابوالعباس مروزی کسی دیگر نیست‌واین تشخیص هویت ازبارز تولداست که باتیزهوشی

۱- برای کسب معلومات دربارهٔ احوال العباس رجوع شودبه مقالهٔ ابوالینبغی عباس‌بن‌طرخان، عباس اقبال ، مجله مهر ، تهران ، سال اول ، شمارهٔ ۱۰

بدان پی برده واصولاً نخستین کسی است که توجه عموم را باین قسمت معطوف داشته است . (۱)

پس اگر ابن العباس بن طرخان همان ابوالعباس مروزی نباشد باید شعر ابوالعباس مروزی که در مدح مأمون گفته شده است از بین رفته باشد و شعر به مطلع:

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین   گسترایده بجود فضل درعالم بدین

را بعد آجعل کرده و به ابوالعباس مروزی نسبت داده اند زیرا این شعر از نگاه استحکام و بکار رفتن تشبیه وموازنه و مماثله جز محصول یکی از دوره های ارتقایی ادب دری نمیتوانند باشد و به همین دلیل انتساب آن به شاعر مذکور مورد تأمل

تاریخ سیستان قدیمترین شعر دری را به محمد بن وصیف سگزی دبیر رسایل یعقوب بن لیث منسوب داشته است گرچه این تاریخ ازجمله تاریخ های معتبر زبان دری و یك مأخذمهم و قدیمی است با آنهم نمیتوان به قول صاحب آن در ین مورد ایقان کامل حاصل کرد که شعر محمد بن وصیف قدیمترین شعر دری بوده باشد وقبل اززمان شاعرمذکور دیگر شعری وجود نداشته باشد ، زیرا پیش ازصفاریان سلسله طاهری حکمروایی داشت ودرآن عهد چند شاعردری گوی میزیسته اند و از آنان اشعاری باقی مانده است که راجع به آن موضوع درجای خودش صحبت خواهیم کرد .

بعضی از نویسنده گان دیگر قدیمترین شعر دری را به ابوحفص حکیم بن احوص سغدی نسبت میدهند که این شعر را گفته است .

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا   او ندارد یار بی یار چگونه رودا

شمس قیس زمان او را ۳۰۰ ه . میداند . اگر این تاریخ صحیح باشد ، به تحقیق این شعر نخستین شعر دری نیست .

۱- یان ریپکا ، همان اثر ، ص ۲۶۱

ابوحفص همان کسی است که ابونصر فارابی متوفی ۳۲۹ ه. ذکر اورا آورده و گفته است که شهر رود را که آله یی از موسیقیی است غیر از او کسی نیکو نمیتوانست نواخت .

از گفته های بالا چنین نتیجه میشود که شعر دری پیش از اسلام در اوزان هجایی یعنی همان اوزانیکه شعر باستانی ما وجود داشت، آغاز یافت واز قرن سوم هجری وبعدازآن مطابق به شرایط مختلف، در اوزان عروض مسیر انکشاف وتحول را در پیش گرفت .

دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف

شعر دری

در بارهٔ تعیین دوره های شعر فارسی دری و تشخیص مراحل تاریخی انکشاف آن ، محققان نظرهای متفاوتی را ارائه کرده اند. نظر بیشتر پژوهنده گان برمبنای شیوهٔ ابداعی یعنی بر اساس سبکها و مکتبهای مختلفی بوده است. چنانکه سبک خراسانی ، عراقی ، هندی وغیره ، مبتنی بر همان اصل پدیدار شده است.

نامگذاری این سبکها از یکسو بر بنیاد خصوصیتهای لفظی وشکلی شعر واز جانب دیگر بر اساس تشخیص مرکزیت شعر وادب در خراسان وماوراءالنهر ، عراق عجم و هندوستان صورت گرفته است والبته عوامل سیاسی ، اقتصادی واجتماعی در ایجاد مراکز مهم شعر وادب سهیم بوده است . محدود ساختن این سبکها در درازای زمان وتخصیص آنها به یك محل خاص ، خالی از اشکال نیست . چنانکه نشانه های سبکهای خراسانی ، عـراقی و هندی تا دوران معاصر در نواحی دری زبان مورد توجه قرار گرفته وگاهی درشعر

بعضی ازشاعران ممکن است خصوصیت دوسبک‌را بتوان پیدا کرد. بنا بران تاریخها ییکه برای تعیین‌مرز زمانی یك سبك شعری مشخص گردیده اند، نمتیوانند مطلق باشند، بلکه درآن نوسانهایی وجود خواهدداشت. نشانه‌هایی ازاینگونه تقسیم بندی رادرآثار محمدتقی بهار وسعید نفیس و امثال آنان میتوان پیداکرد . درافغانستان نیزدرزمینهٔ تقسیم دوره‌ها و سبکهای شعری تحقیقاتی صورت گرفته‌است که با تقسیم بندی‌دودانشمند مذکور تفاوتهایی دارد ، این تفاوت‌ها مخصوصاً بعد از قرن دهم هجری با ارتباط به مسایل سیاسی و تاریخی در نظر گرفته شده وطرح کلی آن چنین است :

۱ ـ دورهٔ نخست ، مکتب ادبی خراسانی ۲۰۰ـ ۴۳۲ ه .

۲ ـ دورهٔ دوم ، مکتب ادبی بین خراسانی وعراقی ۴۳۲ ـ ۶۱۷ ه .

۳ـ دورهٔ سوم مکتب ادبی عراقی ۶۱۷ ـ ۹۲۰ ه .

۴ـ دورهٔ چارم ، مکتب ادبی‌هندی ۹۲۰ ـ ۱۲۹۷ه .

۵ـ دورهٔ پنجم ، مکتب ادبی جدید ۱۲۹۷ه . به بعد(۱)

دراین دورهٔ بندی نیز بیشتر مشخصات لفظی ، شکلی و چگونه گی سخن آرایی وانواع شعری در نظر بوده‌است تحلیلهای محتوایی وجامعه شناختی ادبی در پیوند با تشخیص و تفکیك تمایلات مردمی و برجسته‌ساختن باز- تاب منافع توده‌های مردم درآثار شاعران ازچشمگیری قابل توجهی برخور- دار نبوده است. نا گفته نباید گذاشت که این دوره بندی یگانه دوره بندی نیست ، بلکه ابرازنظرها وکارهای دیگرعملی نیزدراین‌زمینه‌موجوداست. مستشر- قان کشور های مختلف نیز دراین باب افکار و آرای گوناگونی ابرازداشته اندکه‌از بررسی آنها در می گذریم.

---

۱ ـ مجلهٔ ادب ، شمارهٔ اول ، سال دهم ، ۱۳۴۱ ، ص ص ۱۲ -۱۵

سعید نفیسی در ارتباط به تعیین سبکهای ادبی فارسی دری در درازای انکشاف این ادبیات شیوهٔ به‌خصوصی را در نظر گرفته است. وی مراحل آغازی ادبیات فارسی دری تا قرن پنج هجری (۱۱ م) را ریالیسم مینماید که به تدرج جای خود را به ناتورالیسم میدهد و سپس با ظهور و رواج تصوف سمبولیسم همگام با تصوف و ناتورالیسم رواج پیدا میکنند و در قرن هشتم هجری (۱۴ م.) سمبولیسم به امپرسونیسم تبدیل میشود که شگوفایی آن از قرن ۱۰ (۱۶ م) تا (۱۷ م) رادر بر میگیرد در سدهٔ ۱۳ (۱۹ م) باز گرایش به ریالیسم پدید میآید. به نظر سعید نفیسی در ادبیات فارسی دری، رومانتیک به‌معنای ادبیات اروپایی وجود ندارد، بلکه محض یک ناتورالیسم آگنده از احساسات و تصورات اغراق آمیز است. آثار عرفانی ضمن تمثیلات و داستانها چنین رومانتیکی است. (۱)

یان ریپکا، نظر بهار و نفیسی را در مورد دوره ها و سبکهای ادبی دری مقایسه میکند و چنین نتیجه میگیرد که ریالیسم چیزی جز سبک ترکستانی و خراسانی تا نظامی خاقانی، کمال اسماعیل و معاصرانش در سده ۶ (۱۲ م.) نیست. بعد از آن سبک عراقی یعنی ناتورالیسم آغاز میابد. عرفی نیمه دوم قرن ۱۰ (۱۶ م.) در سبک امپرسونیسم هندی تبارز مینماید. سمبولیسم و رومانتیک مرز خاص به جهت تفکیک ندارند، بلکه در یک دیگر متداخل میباشند و جلوه‌گاه اولی غالباً تصوف است.

در اینجا باید با ارتباط به نظر نفیسی، قول یان ریپکا را با تاکید مورد تائید قرار داد که دید نفیسی در مورد تطبیق سبکها و دوره های ادبیات

۱- یان ریپکا و دیگران، ه. اذاثر، ص، ۱۹۰

فارسی دری بیش از حد اروپایی شده است.(۱) زیرا ما میدانیم که هر یکی از سبکهای ادبی اروپایی مبتنی بر شرایط خاص جامعهٔ اروپا پدید آمده و باز گویندهٔ شرایط زمانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع اروپایی است، بنابران تبطیق آن با دوره های مختلف ادبی ما که مطابق به شرایط خاص اجتماعی اقتصادی در زمانهای مختلف پدید آمده است یک امر مشکل می باشد.

با تذکر مطالب بالا باید خاطر نشان ساخت که بررسی و تدوین تاریخهای ادبی، مقتضی آنست که نه تنها سلسلهٔ ارتباط ادبیات در طول مراحل انکشاف در نظر گرفته شود و تحلیلهای زیبایی شناسی، شکلی و بیانی آثار در نظر باشد و روشها و جریانهای ادبی، وسایط تصویر و نحوهٔ سخن آرایی و زبان و طرز افاده مورد توجه قرار گیرد، بلکه روابط تاریخی انکشاف ادبی با ارتباط به شرایط تاریخی که حوادث اجتماعی را پدید میآورد و نیز تعیین خصلت روابط تاریخی انکشاف صنعه های ادبی، موضوع، محتوا، پسمانی، و نوآوری در فعالیتهای ادبی نیز باید در نظر گرفته شود.

با در نظر داشتن مداول و نقش ادبیات و هنر در زنده گی اجتماعی بر مبنای جهانبینی علمی، دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف شعر دری را با رعایت شرایط خاص که در درازای زمان در بحبوحهٔ آن متبارز و متبلور شده است، میتوان مورد بررسی و تحلیل دقیق قرار داد و به یک دوره بندی قابل قبول همه گان دست یازید. حصول چنین دوره بندی شعر دری که بر مبنای حوادث مشخص تاریخی و اجتماعی و با در نظر داشتن جنبه های محتوایی و زیبایی شناسی آثار استوار باشد، بدون شک نمیتواند در نتیجه پژوهش و ابراز نظر یک دانشمند به صورت یک امر مسلم ممکن شود، بلکه این مسأله باید با صرف مساعی و توافق آرای مجامع و هیئتهای با صلاحیت علمی و فرهنگی طرح و تثبیت گردد. امیدواریم روزی بتوانیم به حل این مسأله مهم و در عین حال مشکل توفیق یابیم.

۱ـ همان اثر، ص ۱۹۱

بخش دوم

ادبیات دری

درقرنهای (۳- ٤هـ/ ۹ – ۱۰م)

۱– بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی واقتصادی وانعکاس آن درادبیات:

به‌دنبال قیامها ورویدادهای سیاسی واجتماعی درخراسان دورهٔ اسلامی علیه خلافت بنی‌عباس، طاهر فوشنجی درسال (۲۰۵) دربرابر نفوذ سیاسی عباسیان برخاست وعلم آزادی را درخراسان برافراشت ولی بزودی ازجانب خلیفه بغداد مسموم ویا مقتول گردید. جانشینان وی که چند تنی بیش نبودند، با خلافت بغداد روش نیکوورابطهٔ دوستی رادرپیش داشتند واین دودمان درسال ۲۵۹ هجری با نفوذ صفاریان سیستانی مضمحل گردید. سیستان در روزگار نفوذ دودمان صفاری وسلطه عباسیان در بغداد یکی ازمراکز فعالیتهای سیاسی برضد خلافت عباسی و کانون فرهنگ وادب وجایگاه داستان های حماسی ما بوده است. سیستان درتمام دوره بنی امیه وبنی عباس از نقطه نظر تاریخی وسیاسی شاهد مقاومت ها و نهضت هایی در برابر اعمال و حکمرانان آنان بوده

است که فعالیت عیاران یا جوانمردان و خوارج درین ناحیه روشنگر این مدعا است. درمیان عیاران سیستان رویگرزادهٔ بنام یعقوب لیث وجودداشت. وی در ده قرنین سیستان بدنیا آمده بود ودر جوانی درگروه عیاران درآمد و آهسته آهسته کارش بالا گرفت ونفوذ دشمنان رادر هم شکست وبه تاسیس سلسله ییکه در تاریخ به اسم صفاریان مشهوراست توفیق یافت.

بعد از او نیز چند تن دیگر ظهور کردندتا اینکه نفوذ آنها در سال ۲۹۰ هجری باروی کارآمدن سامانیان برچیده شد. از قصیده ییکه محمدبن وصیف سگزی در ستایش یعقوب لیث سروده است، چگونه گی جنگهای یعقوب مخصوصاً باعمار خارجی آشکارمی گردد. در این روزگار فیودالیزم در مرحله آغاز خود قرار داشت وطبقات متخاصم در جامعه وجود داشت یعنی زمینداران بزرگ، کشاورزان وامثال آنها.

سامانیان اصلاً ازبلخ بودند. جداین دودمان در روستای «سامان» بلخ حکمروایی داشت وبه سامان خدات معروف بود. ظهورسامانیان رادرنیمهٔ دوم قرن سوم هجری تعیین میکنند یعنی این دودمان از ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری برسر اقتدار بود. در دوران حکومت سامانیان، حکومتهای دیگر دردورونواحی قلمروآنان برسراقتدار بودند ومتنفذین محلی نیز فراوان بودند. ازجنگ‌ها وزدو خورد ها ییکه در دورهٔ سامانی صورت گرفته بود، درآثار باقیماندهٔ این دوره اطلاعات وسیع رانمیتوان پیداکرد باآنهم نیروی بعضی ازطبقات موجود درآن دوره بنیان حکومت سامانی رامتزلزل میساخت یعنی اختلافات میان طبقات ملاک و خلق زحمتکش و وصنعتگران ومتنفذین، مایهٔ پریشانی اوضاع سیاسی در دورهٔ سامانی و موجب ناآرامی فرمانروایان این دودمان شده بود. سامانیان دراجرای سیاستی که مبنی براداره مردم از راه استعمال نفوذ وقدرت ازطریق زمینداران بزرگ و خوانین محلی بود، ناکام شدند

و برخلاف آرزوی شان به جنبشها وقیامها مواجه گردیدند بنا بر آن برای سرکوب کردن این جنبشها خویشاوندان و اشخاص نزدیك به دربار سلطنت فیودالی را در حکومتهای نواحی مقرر کردند، لیکن این تدبیر همچنان نتیجهٔ مطلوب بار نیاورد.

درین دوره بعضی از سلسله ها و خانواده های دیگر نیز برسر اقتدار بودند از قبیل آل افراسیاب یا ملوك خانیه که در خوارزم حکومت میکردند شاهای غرجستان که مرکز حکومت شان در بشین غرجستان بود ، دیگر امرای چغانی فریغونی و امثال آنان بودند که با حکومت سامانی به نحوی از انحا رابطه داشتند . این را نیز باید یاد آور شویم که بعضی ازین دودمانها گاهی با حکومت سامانی از در مخالفت پیش میامدند به هر حال دودمان سامانی در اواخر دورهٔ فرمانروایی خویش دچار ضعف و ناتوانی شد و روی همین ملحوظ به اداره ، و اجرای امور علاقه مندی نداشت و حکومت دچار نقیصهٔ مالی شد و اوضاع روز بروز به ضعف و ناتوانی میگرایید تا اینکه در سال ۳۸۹ هجری حکومت سامانی سقوط کرد .

در آوانیکه حکومت سامانی رو به تزلزل میرفت ، دودمان غزنوی برسر اقتدار آمد از عهد سبکتگین تا پایان دورهٔ مسعود پسر محمود فتوحات، و لشکر- کشیها و جنگهایی در داخل کشور و درخارج ، مخصوصاً درهندوستان صورت گرفت که انعکاس این لشکر کیشها و فتوحات در اشعار گوینده- گان عهد اول غزنوی چون عنصری و فرخی و امثال آنان دیده میشود . دورهٔ نخست غزنوی ،درسال ۴۳۲ به پایان رسید. باید اشاره نمود که در دورهٔ مسعود غزنوی سلجوقیان نیز در قسمتی از خراسان اجازهٔ ورود یافتند تا برای مواشی و رمه های خود چراگاهایی داشته باشند. این مردم بعدا برای دولت غزنوی تکالیفی ایجاد کردند و بالاخره به اضمحلال

ین دودمان توفیق یافتند و بریک سلسله مسایل سیاسی و مجادلات دیگر دست بردند.

با این اشارهٔ مختصر میتوان مطالبی درزمینهٔ وضع اجتماعی واقتصادی این دورهٔ نیز بیان داشت. میدانیم که ادبیات و هنر یکی از پدیده های اجتماعی است واجتماع درایجاد وانکشاف آن نقش اساسی دارد، بنا بران ادبیات دری درطول تطور خود منعکس کنندهٔ پیوند های گوناگون زنده گی اجتماعی است. دوره ییکه ما ادبیات آنرا مورد مطالعه قرارمید هم انعکاس اوضاع اجتماعی وسیاسی در ادبیات آن به نحوی از انحأ دیده میشود. ازنگاه صورت بندی اجتماعی و اقتصادی، افغانستان درآن دوره وارد مرحلهٔ جامعهٔ فیودالی شده بود. به عبارت دیگر در خراسان فیودالیزم ازقرنهای ۲-۳ ه آغاز شده بوده ودر قرن چهارم ه روبه استحکام میرفت (۱) درچنین جامعه خصوصیاتی بدین شکل سراغ میتوانند شد:

افزایش زمینه داری فیودالی خصوصی اعم ازمشروط وبی شرط به حساب اراضی دولتی، افزایش اقطاع لشکری، تبدیل اکثر روستاییان به افراد مقید به زمین فیودالی، تکوین شهر فیودالی با سازمان مخصوص وفرهنگ شهری. درقرن سوم و چارم هجری مانند قرنهای بعد مرزبین طبقات استثمار گرو استثمار شونده مشخص بود:

امرا، کد خدایان، ملاکان و اقشار وابسته به آنان استثمار گرانی بودند که توده های مردم را مورد بهره کشی قرار میدادند.

کد خدایان که اعراب آنها را به اسم ملوك الطوایف یاد میکردند شاید همان آزادان دورهٔ پیش از اسلام ویا حران عهد اسلامی بوده باشند این دسته از مردم درمراتب دارنده گی ونفوذ ازدهقانان (در آن عصر به

۱- پطرو شفسکی، اسلام درایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۳۴

مفهوم زمینداران بزرگ) برتر بودند که از آنها در شعر گوینده گان دورهٔ مورد مطالعهٔ ما یاد شده است، مانند ابیات ذیل رودکی :

یك صف میران و بلعمی بنشسته　　　یك صف حران و پیر صالح دهقان
ترك هزار به پیش پای صف اندر　　　هریکی چون ماه بر دو هفته درخشان

آنچه که از ین شعر رودکی مستفاد میشود اینست که حتی نشستن اشخاص در دربار سامانیان از نگاه مراتب آنها و نفوذ شان تعیین شده است . دران دوران دهقان (که معرب دهگان ، ازده + گان پسوند اتصاف و دارنده گی میباشد) به معنی ملاك و معادل کلمهٔ فیودال کنونی بوده است . این کلمه در دوره های مختلف به مفاهیم گوناگون متداول بود . بهروی هم دهقانان در دورهٔ سامانی وغزنوی وسلجوقی اشخاص متنفذ ، زمینداران بزرگ و مالکان دیه بودند. آنان باغدار و در خراسان وماوراءالنهر حامل روایات قدیم و فرهنگ و داستانهای اسلاف به شمار میرفتند ، بنا بران مؤرخان و داستان پرد ازان ما نند نویسنده گان خداینامه ها وشاهنامه ها روایات، سخن و اخبار گذشته گان را از ایشان نقل میکردند . چنانکه مراجعهٔ ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سپه سالار خراسان برای تدوین شاهنامهٔ منثور، مراجعهٔ دقیقی و فردوسی برای منظوم ساختن گشتاسپ نامه و شاهنامه بـه غرض تدوین داستانها وروایات حماسی، تاریخی و عشقی به دهقانان ، محقق بوده است . دهقانـان علاوه ازمسایل فرهنگی از رهگذر جمع آوری مالیات ازمردم برای حکومات سامانی وغزنوی نیز ، نقش عمده داشتند اینان درروستاهای خویش در قصر های مجلل حیات بسر میبردند و در املاك شخصی خود گماشته هایی داشتند. هرچند بعضی از مآخذ بدین نظر است که صاحبان اقطاع در دورهٔ غزنوی وجود نداشتند ، لیکن از روی مطالب جسته وگریخته یکه بعضی دیگر از مآخذ ارائه نموده

اند ؛ برمیآید که سیستم اقطاع در ین دوره نیز معمول بود ومقطع ها در پهلوی کدخدایان از اشخاص متنفذ بودند. (۱)

درین دوره منازل ومحل بود و باش از نظر موقف طبقاتی مردم تفاوت داشت. هستهٔ مرکزی شهر را که دیوار ، برج وخندق داشت و نخستین آبادی شهر از زمان قدیم بود ، کهندژ نامیدند و این کلمه در زبان عربی قهندز ضبط شده است. به مرور ایام گرداگرد آن آبادی بزرگتری اعمار گردید که آنرا شارستان و به زبان عربی ربض میگفتند وما این تقسیم بندی را در اشعار بعضی از شاعران دورهٔ نخست غزنوی به وضاحت میتوانیم دید. آبادی دیگری که گرداگرد شارستان ساخته شده بود ، روستا نامیده میشد که به عربی آنرا رستاق میگفتند. در شهر های بزرگ عساکر مخصوص برای نگهداری قصرها و مراکز دیوانی مؤظف بودند که به آنها حرس میگفتند. نکته یکه قابل یادآوری است ، اینست که راجع به کلمهٔ (ربض) وشارستان نظرهٔ ولفان همسان نیست. سعید نفیسی در کتاب محیط زندگی و احوال واشعار رودکی ، شارستان و ربض را یکسان میداند (۲) حال آنکه بعضی دگر این نظر را نمی پذیرند و به تاسی از نظر دستهٔ اخیرالذکر ، درشارستان (مرادف کلمه مدینهٔ عربی) که بخش قدیمی شهر را تشکیل میداد ، خانه های دهقانان واعیان اعمار شده بود واما ربض جای بود وباش مردم متوسط این دوره بوده است و این وضع به نحوی از انحاء در ادبیات دورهٔ نخست غزنوی انعکاس یافته است ، چنانکه در قصیده یکه فرخی در مرگ محمود غزنوی

---

۱ - حسن انوری ، اصطلاحات دیوانی در دورهٔ غزنوی و سلجوقی ، تهران ، ۱۳۴۹ ، ص ۷۰ ؛ سعید نفیسی در پیرامون تاریخ بیهقی ، تهران ، ۱۳۴۲

۲ - سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی ، تهران ، ۱۳۰۹

سروده ، این اصطلاحات منعکس است. اصناف پیشه وران در رستهٔ معین از بازارها به معاملات خویش میپرداختند. بعضی ازین اصناف در قسمت کسب وکارشان تجویز هایی اتخاذ میکردند تا باشد که وضع درآمد آنان بهتر شود گاهی اینگونه تصامیم مورد بازرسی قرار میگرفت، چنانکه وقتی صنف نانوایان درغزنه میخواست قیمت نانرا بالا ببرد، سلطان محمود دستور داد که وکیل آنانرا به زیر پای پیلان بیفگنند. درین زمان مقامات شهری ومامووران دولتی ازاعیان انتخاب میشدند. آنچه راکه بارتولد با ارتباط به وضع یك باغ شخصی سلطان محمود دربلخ و ترتیب ضیافتی در آن بیان میدارد، نمایگر آنست که رئیس (شهردار) ودیگر مقامات شهری ازاعیان انتخاب میشدند.

درین دوره مرکز زنده گی اجتماعی شهر، بازار، یا چند ین رستهٔ آن بود و مرکز بازار ها نقطهٔ تقاطع بازارهای اصلی را تشکیل میداد که آنرا چارسو یا مربع میگفتند. دراطراف و نزدیك چارسو معاملات عمده فروش در ابنیهٔ مخصوص بنام کاروانسرای صورت میگرفت کاروانسرایها در عین حال مهمانسرایهایی برای تجار تازه وارد و تحویل خانهٔ اجناس عمده بود چون بردن پول از یك شهر، به شهر دیگر خالی از خطر نبود، بنا بران تجار مسایل دادوستد را با گرفتن سند از صراف انجام میدادند. چنانکه ناصر خسرو در سفرنامهٔ خویش به این موضوع اشاره کرده است.(۱)

درین عصر تمام پیشه وران در کوچهٔ واحد زنده گی میکردند ودوکانهای ایشان درآن کوچه بود، مانند کوی ابریشم بافان، پشم بافان، رویگران، رنگ ریــزان، اسلحه سازان، زرگران، کوزه گران، سراجان وامثال آنها. با در نظر داشت مطالب فــوق به تأسی از قــول جغرافیه نویسان

---

۱ ابو معین ناصر خسرو، سفرنامه، برلین، ۱۳۴۱

مراکز زنده گی اجتماعی این دوران قرار ذیل است:

۱- شهرستان با کاخ وخانه های اعیان و ملاکان وامرا.

۲- مدارس، مساجد، ودیگر مؤسسات اسلامی.

۳- چارسو با کاروانسرا یها و معاملات بزرگ تجارتی.

٤- کوی پیشه وران واصنافیکه مورد بهره کشی قرار داشتند.

ازآنجا ییکه درآن عصر رسم برده داری نیز مروج بود وبرده ازامتعهٔ تجارتی شمرده میشد، بدین سبب در شهر های مختلف باز ار برده فروشی وجود داشت وازتجارت آن حکومت مالیه میگرفت. دراین بازار هاهرنوع برده به فروش میرسید از کار گرساده تا صنعتگر ماهر وموسیقیدان ومطرب و آو از خوان ور امشگر ونیز غلامانیکه برای جنگیدن وامور جنگی خریداری میشدند. برده گان ازکشور های مختلف وازنژاد های گونا گون می بودند. مانند کشور های اروپایی ودشت های ترک نشین وهندوستان وازکرانه های غربی افریقا وامثال آن. عده یی ازغلامان کسانی بودند که درجنگ اسیر میشدند، چنانکه مختاری ازشاعران دورهٔ دوم غزنوی درقصیده یی بنام فتح نامهٔ علاوالدوله مسعود غزنوی گفته است که علاوالدوله ازهندوستان به اندازهٔ برده آورد که چون درغزنه زنجیرهای آنانرافرو ریختند این زنجیر ها کوهی را تشکیل داد این تذکر نشان میدهد که درقرن چهارم هجری نیز چنین رسمی متداول بوده است. برده گان به کارهای مختلف گماشته میشدند عده یی ازانان دراملاک مخصوصاً آبیاری مصنوعی وامورمتعلق به دهقانی مشغول بودند. باورود این غلامان در جامعه آنروز، وورود آنان در قصرهای امرأوسلاطین وبزرگان ومتنفذین وحتی در منازل گوینده گان آن عصر، تأثیر به خصوص درادبیات دری وارد شد یعنی چگونه گی مغازله و معاشقه باغلامان و کنیزان درادبیات دری

به وفرت منعکس شد، از وقتیکه شاعران بر اثر کثرت صله ها سلاطین وامرا و دیگر متنفذین صاحب مکنت و ثروت شدند و کنیزان وغلامان در خانه های آنان راه پیدا کردند و معاشقات شاعران با آنان آغاز یافت، اما معاشقات شاعران با آنان معاشقات مالك ومملوك بود وعشق شاعران با سوز و گداز همراه نبود بنابران در سخنان آنان گیرندگی اشعار عاشقانهٔ روزگار بعد دیده نمی شود. در ینعصر وضع مذاهب وگروه های مذهبی نیز قابل توجه است و تاثیر این وضع در ادبیات دری منعکس شده است:

بدینترتیب اشعار گویندگان این دوره نما یانگر حوادث گوناگون اجتماعی بوده است . در شعر ایندوره انعکاس برخی از رسم و رواجهای معمول درآن روزگار نیز مشهور است . از قبیل چوگان بازی ، بازی نرد ، شطرنج بازی ونیز برگزاری و تجلیل جشنها ی باستانی از قبیل مهرگان ، سده ، نوروز - بهمنجنه وامثال آن .

در مورد وضع اقتصادی این دوره باید خاطر نشان ساخت که اقتصاد درین دوره تاحد زیاد برمبنای اقتصاد زراعتی و روستایی استوار بود و رفع احتیاجات حکومتها های آنزمان مخصوصاً تنظیم امور نظامی و لشکر - کشی ها و تهیهٔ ضروریات آن از رهگذر عواید زراعتی وحصول مالیهٔ زمین صورت میگرفت در گذشته برخی از امرا دانسته بودند که عواید عمدهٔ مملکت از زمین به دست میامد و اگر حال و روز دهقانان تباه شود از میزان خیر وسعادت عامه و سرانجام عواید دولتی کاسته میشود، چنانکه این مطلب را مؤلف زین الاخبار در مورد عبدالله بن طاهر فوشنجی ذکر نموده است . (۱)

---

۱ - ابوسعید عبدالحی گردیزی ، زین الاخبار، به تصحیح پوهاند حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷

قسمتی از عواید مردم درین عصر از رهگذر رمه داری و تربیهٔ حیوانات بدست میآمد. همین قسم صنایع دستی یکی از عوامل تهیهٔ مخارج مردم بود. مسنوجات نخی، پشمی و ابریشمی در اقتصاد اینزمان نیز نقش داشت با آنکه در خود کشور منسوجات مرغوب تولید میگردید، یک مقدار از منسوجات از جای های دیگر وارد میگردید که در اشعار مختلف دری انواع واقسام پارچه های معمول در آن روز گار نام برده شده است.

برخی از صنایع دیگر دستی از قبیل زرگری و مسگری وامثال آن نیز موجود بود و برای تهیهٔ زیور ها وظروف از معادن نقاط مختلف استفاده میشد. تا جاییکه مدارك در اختیار ماهست به تأسی از آنها میتوان ابراز داشت که معادن درین عهد به دولت متعلق بود و توسط کاشفینی که آن معادن را از دولت اجاره میگرفتند، استخراج میشد، دولت مالیاتی تا حدود مقدار استخراج شده را از آنها میگرفت.

پول مروج در آن عصر دینار و درهم بود فرمانروایان از طلا و نقره سکه‌ها یی به وزن ها و قطر های مختلف ضرب میزدند که ذکر این مسکوکات در اشعار گویندگان این دوره و دوره های بعدی به وفرت آمده است.

ناگفته نباید گذاشت که ادبیات این دوره قسماً در خـدمت سلطنت فیودالی و به مثابهٔ دستگاه ووسایل تبلیغاتی آن ونیز ممثل جلال و نفوذ اقشار وابسته به دربار سلطنتی بود. با آنهم نقش طبقات رنجبر به نحوی از انحاً در ادبیات این دوره انعکاس یافته است، در شعر مدحی از غلامان و کنیزکان وطرز برخورد با آنان تذکراتی درهالهٔ شرح زندگی حکمرانان وشاعران وجود دارد. یعنی هستند گویندگانیکه از موقف و منافع زحمتکشان به نحوی از انحاء حمایت کرده اند و به نکوهش ظلم و ستم پرداخته اند و به تعمیم علم ودانش و کمک ودستیاری با مردم ترغیب کرده اند.

(۲) ویژه گیهای هنری، اشکال وموضوعات شعردری:

رابطهٔ شکل و موضوع در آثار ادبی واز جمله در شعر دری دورهٔ مورد مطالعهٔ ما از مسایل قابل توجه است. در واقع رابطهٔ آنها یك رابطه منطقی است بدینمعنی که وجود یکی مستلزم وجود دیگر است با آنهم اهمیت موضوع با مقایسه به شکل بیشتر میباشد چه موضوع مبین رویداد های اجتماعی و بیانگر احساس وعواطف است.

از آغاز ادبیات دری مخصوصاً اشکال وموضوعات شعری که آهسته آهسته از محدود بودن وساده گی برآمده و به تنوع و توسیع گراییده است به عبارت دیگر از قرن سوم هجری به بعد شکل و موضوع اشعار دری دچار تغییرات شد و این تحول و تغییرات از پایان قرن سوم و یا از آغاز قرن چهارم به مرور ایام بیشتر گردید.

هر چند در این عصر زبان دری رو به توسعه بود لیکن این امر نتوانست مانع ترویج زبان و ادبیات عربی در خراسان وماوراءالنهر شود. علاوه برآنکه تعدادی از گوینده گان به هر دو زبان شعر میگفتند یك تعداد شاعرانی نیز وجود داشتند که صرف بسرودن شعر عربی اشتغال میورزیدند مانند علی بن محمد بستی ابوالحسن بن عیسی الکرخی و نظایر اینها که در سرودن شعر عربی شهرت زیاد داشتند. (۱) اشکال شعری که از این دوره به ما رسیده، قصیده، دوبیتی، قطعه رباعی، مثنوی و اشعاری به گونه غزل بوده است ولی نمیتوان تمام خصوصیتهای غزل را بر آن تطبیق کرد.

پیزی pizzi در کتاب تاریخچه شعر ایران تمام شعرای قبل از فردوسی را پیرو سبك شعر عربی دانسته است. زیرا در همان قرنهای نخستین خراسان وماوراءالنهر

---

۱ ـ ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ علی صالح پاشا، تهران؛ عبدالغنی میرزالف، ابو عبدالله رودکی، ستالین آباد ۱۹۵۸

که اولین گهوارهٔ ظهور شعر دری محسوب میشود. کانون شاعران عربی‌گوی نیز بود این حقیقت در کتاب یتیمة الدهر در مقالهٔ باربیه‌دومینار تحت عنوان (لوحهٔ ادبی خراسان وماوراالنهر) (۱) نیز ذکر شده است.

درین دوره مراکز بزرگ شعر دری بلخ، بخارا، هرات، سمرقند، سیستان ومرو بود. در آن زمان در فارس ونواحی آن بیشتر به لهجه محلی شعر سروده میشد.

فزونی تعداد شاعران مخصوصاً آن عده یکه نام شان به ما رسیده ودر جنگها وتذکره‌ها وفرهنگ‌ها وکتب ادبی نزدیک به این عهد مثلاً لباب الباب، لغت فرس، چار مقاله، تاریخ سیستان، تاریخ بیهقی وغیره ثبت شده است زیاد میباشد.

مهارت گوینده‌گان وقدرت آنان درسرودن اشعار متین وبیان مضامین مختلف ازمسایل مهم وقابل توجه ست، چنانکه شاعران این عصر چون رودکی ابوشکور بلخی، شهید بلخی، دقیقی بلخی، کسایی وامثال آنان ازین حیث مثالهای برجسته به شمار میروند. علت این امررا علاوه بر استعداد وروشنی ذهن شاعران باید طبیعی بودن زبان دابرای گوینده‌گان بدانیم یعنی آنها برای آموختن زبان دری واطلاع ازرموز آن، به تحصیل وممارست بسیار کمتر حاجت داشتند وخلاف سخنورانی بودند که مانند شاعران قرن ششم درعراق، تبریز آذربایجان ودیگر نواحی برای اطلاع از دقایق زبان دری به مطالعه ودقت در دیوان های شاعران خراسان حاجت داشتند. (۲) چنانکه بهترین مثال درین مورد قطران تبریزی است که

۱ـ مجلهٔ آسیایی فرانسه، سال ۱۸۵۳، ص ۱۶۹ وسال ۱۸۵۴، ص ۲۹۱

۲ـ صفا، همان اثر ج ۱ ص ۳۶۰

از ناصر خسرو قبادیانی هنگام اقامتش در آن شهر مطالبی آموخت ناصر خسرو گوید: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعر نیکو میگفت اما زبان فارسی نیکو نمیدانست. پیش من آمد. دیوان منجیك و دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که اورا مشکل بود از من پرسید باو گفتم وشرح آن بنوشت واشعار خود برمن خواند».(۱)

کثرت شعر درین زمان با آنکه نخستین دورهٔ انکشاف شعر وادب دری میباشد، ازمسایل قابل توجه است. عدد ابیاتی که به رودکی نسبت میدهند بسیار فراوان بوده است.

ازدیگر شاعران این عهد نیز اشعاری درتذکره ها یاد شده که از آنجمله مقداری برسبیل استشهاد در کتب مختلف نقل گردیده وبرخی هم به اشعار شاعران دیگر آمیخته ومقداری از بین رفته است. یکی ازعلل بزرگ مفقود شدن آثار شاعران دری گوی اینست که مراکز مهم شعر مانند خراسان وماوراءالنهر دچار مهاجمات پیاپی وغارت وتاراج وویرانی شد وهزاران کتب ودیوان درین گیرودار ازمیان رفت که بدون شك بسیاری ازدیوانهای شاعران آن عهدهم درجزء آن اشعار بود. عوفی که اندکی پیش ازحملهٔ تاتار درماوراءالنهر زندگی میکرد، گوید که دیوان رودکی به صد دفتر بر میآمد. چندی پیش از او رشیدی سمرقندی شاعر دربار خضر خان خاقان سمرقند عدد ابیات او را بعد از چند بار شمردن در یکی از قطعات خود معین کرد. (۲) ولی بعدازحمله چنگیزیان ازین دیوان جزآنچه درتذکره ها وکتب تاریخ نقل شده، باقی نمانده است. این پیش آمد را نیز میتوان برای

۱- ناصر خسرو، همان اثر، ص ۸

۲- شعر اورا بر شمردم سیزده ره صدهزار هم فزون آید اگر چنانکه باید بشمری

شاعران دیگر قرن چهارم و پنجم هجری تصور کرد. با آنهم اشعار این دوره از جهات گوناگون حایز ارزشهای فراوان است.

۱- ویژه‌گیهای هنری و چگونه‌گی سخن آرایی :

یکی از خصوصیت های شعر دری در دورهٔ سامانی تازه بودن مضامین وافکار درآنست. زیرا شاعران به موضوعات تازه سروکار داشتند. درچنین حال گوینده ناگزیر بود به ابتکار و ابداع دست زند وسخن نغزوتازه به دنیای ادب تقدیم نماید. همین تازه گی موضوعات ومطالب است که شاعر قادر به آوردن تشبیهات تازه وبدیع میشد. تحول اوزان شعری دراشعار دری اوایل قرن چهارم نسبت به قرن سوم اشکار است واین سیرتکاملی را در اشعار تمام شعرای قرن چهارم وآغاز قرن پنجم نیزمشاهده میکنیم. با این حال درین دوره اوزانی ازشعررامیبینیم که درادوار بعد متروك ماند. (۱)

یکی از علل بزرگ اینگونه وزنها درشعر دوره سامانی آن بوده است که درین روزگار گاهی اشعار با الحان موسیقی نیز همراه ساخته میشد. بیشتر اشعار غنایی ملحون که باضرب و آواز وآهنگ وساز خوانده میشد، در اوزان ثقیل سروده شده است، چنانکه وجود برخی از روایات این موضوع راتاحدی روشن میسازد وقول صاحب چهار مقاله ضمن شرح سر گذشت شاعر گرانمایهٔ زبان دری یعنی رودکی که بموسیقی دسترسی داشته مؤید این حقیقت است. (۲) لهذا میتوان گفت که خواندن اشعار با نغمات موسیقی به هروزنی که باشد از ثقلت آن میکاهد. به هرحال چیزیکه مسلم است اینست که شاعران زبان دری در اوزان عربی تصرفاتی کردند و برآن اوزانی افزودند واین امر به تاسی

۱ - ذبیح‌الله‌صفا، همان‌اثر، ج۱، ص ۳۶۲

۲ - احمد بن عمر نظامی عروضی‌سمرقندی، چهارمقاله، به کوشش محمدقزوینی، برلین، ۱۳۲۵، ص۳۷

از خصوصیات شعر دری بوجود آمده است . انواع مختلف صنایع شعری با استادی تمام در شعر اکثر شاعران این دوره به کار رفته است.

تشبیهات دراشعار این دوره دلنشین وتازه است. واقعاً شاعران درانواع تشبیهات اعم از محسوس و خیالی دست قوی داشته اند ، منتهی کوشش آنها بیشتر به آوردن تشبیهات حسی بوده است زیرا عده یی ازشاعران این دوره مخصوصاً شاعران درباری که درخدمت سلطنت فیودال بودندزنده گی آرام وحیات پرتجمل داشته اند. همین علت پای فکر آنهارا از رفتن بدیار وهم برای پیداکردن شاهد مقصود تاحدی باز میداشته است وشاعران به مظاهرعینی زنده گی که به دسترس آنان بوده توسل ورزیده اند. قدرت هنر آفرینی و سخن آرایی گوینده گان در علوهنری وبا آوردن تشبیهات و دیگر صنایع شعری تبارز یافته است . شواهد ذیل را از نظر میگذرانیم .

یکو گل دورنگ رانگه کن — در ست به زیر عقیق ساده
یا عاشق ومعشوق روز خلوت — رخساره به رخساره بر نهاده

(منجیك ترمذی)

ساقیا مر مرا ازآن بیده — که غم من بدو گمارده شد
از قنینه برفت چون می نو — در پیاله می چهارده شد

(ابوشکور)

شاخ بید سبز گشته روز باد — چون یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد — چون سر شمشیر آلوده بخون

(عمارهٔ مروزی)

نبید یکه نشناسی از آفتاب — چو با آفتابش کنی مقترن
چنان تا بداز جام گویی که هست — عقیق یمن درسهیل یمن

(رونقی بخارایی)

مثال چشم آدم شد مگر ابر — دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که در بارید هردم در چمن ابر — که جان افزود خوش اندر شجر باد

(رابعه بلخی)

بخندد لاله بر صحرا بسان چهره لیلی — بگرید ابر بر گردون بسان دیده مجنون

(رودکی)

ابر همی گرید چون عاشقان — باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من — چونکه بنالم به سحر گاه زار

(شهید بلخی)

به هوا در نگر که لشکر برف — چون کند اندر وهمی پرواز
راست همچون کبوتران سفید — راه گم کرده گان ز هیبت باز

(آغاجی)

جعد بر سیمین پیشانیش گویی که مگر — لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
وآن سیه زلف به آن عارض گویی که مگر — بر پر زاغ کسی آتشی را باد کند

(ولوالجی)

در شعر این دوره غیر از تشبیه صناعات ادبی دیگر از قبیل: تضاد، تجاهل ـ عارف، تاکید المدح بما یشبه الذم، لف و نشر، تمثیل و غیره دیده میشود.
اینک از هر کدام مثالی می آوریم:

تضاد:

این جهان پاک خواب کردار است — آن شناسد که دلش بیدار است
نیکی او به جایگاه بد است — شادی او بجای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار — که همه کار او نه هموار است
کنش او نه خوب و چهرش خوب — زشت کرد ار و خوب دیدار است

(رودکی)

تجاهل عارف :

سرو است آن یا بالا ماهست آن یا روی   زلفست آن یا چوگان خالست یا آن گوی

(رودکی)

تاکید المدح بما یشبه الذم :

به زلف کژ ولیکن به قد و بالا راست   به تن درست ولیکن به چشمکان بیمار

(رودکی)

لف ونشر :

نگارینا شنید ستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را به عمر اندر

یکی از کید شد پرخون دوم شد چاک ز تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

(رودکی)

تمثیل :

توسنی کردم ندانستم همی   کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

(رابعه بلخی)

وصف :

وصف از نظر توسعه و اشتمالی که بر بیشتر فنون سخن دارد، از اهمیت وارج عظیم بر خوردار است . وصف عبارت از نقاشی و تابلو سازی اعم از اینکه شاعر به مجسم ساختن مشهودات طبیعی وجسمانی ماند توصیف مناظر مختلف طبیعت و مجالس بزم و یا جمال معشوق بپردازد و یا حالات روحانی و تأثیرات

نفسانی خودرا مانند عشق، محبت و نفرت و کین وغیره تصویر نماید . اهمیت وصف درادب دری بیشتر از ین جهت است که با طبع وذوق واحساس شخصی شاعر ارتباط دارد . دراشعار وصفی بیشتر ازهرچیز از تشبیه استفاده به عمل میاید . شاعران دوره مورد مطالعهٔ ما مانند سایر موضوعات دروصف نیز اشعار دلنشین دارند . یکی از امتیازاتی که مخصوصاً دردورهٔ سامانی نسبت به دوره های بعد محسوس است اینست که در آن عهد وصفها آمیخته با اغراق و تخیلات غیر طبیعی وسایر تکلفات و تصنعات ا بی نیست .

در قسمتی از ین توصیفها شاعر دری گوی بالهام از طبیعت به ایجاد سخن پرداخته است . اشعار ذیل شواهدیست در آن باب :

از رابعهٔ بلخی در وصف باغ وبهار :

زبس گل که در باغ مأوی گرفت چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت

از ابویحیی طاهر بن فضل دروصف نرگس :

آن گلی کش ساق از مینای سبز بر سرش سیم و زر آمیخته
ناخن حور است گویی کرد کرد دیدهٔ باز از میانش آنگیخته

از آغاجی در وصف برف :

به هوا در نگر که لشکر برف چون کند اند روهمی پرواز
راست همچون کبوتران سپید راه گم کرده گان ز هیب باز

از ابویحیی طاهر بن فضل در وصف قوس قزح :

وان جام می اندر کف او همچو ستاره تا خورده یکی جام ودیگر داده دمادم
وان میغ جنوبی چو یکی مطرف خور بود دامن به زمین برزده همچون شب ادهم
بر بسته هوا چون کمری قوس قزح را از اخضر و از احمر از ابیض و معلم
گویی که دو سه پیرهن است از دو سه گونه وز دامن هر یك زدگر پاره گکی کم

از رودکی در وصف اسپ :

ضیغمی نسل پذیرفته زدیو — آهوی نام نهاده یکران (۱)
آفتابی که زچابک قدمی — برسر ذره نماید جولان (۲)

از دقیقی در وصف معشوق :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند — سپیدروز به پاکی رخان تو ماند
عقیق را چو بسایند نیك سوده گران — گرآبدار بود با لبان تو ماند
دو چشم آهو و دو نرگس شگفته به بار — درست و راست بدان چشمکان تو ماند
کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر — که برکشیده بود با بروان تو ماند
ترا به سرو بن بالا قیاس نتوان کرد — که سرو را قد و بالا بدان تو ماند (۳)

از دقیقی در وصف بهار و طبیعت :

برافگند ای صنم ابر بهشتی — زمین را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند — درخت آراسته حور بهشتی
زمین بر سان خون آلوده دیبا — هوا برسان نیل اندوده وشتی
جهان طاوس گونه شد به دیدار — به جای نرمی و جای درشتی
بدان ماند که گوی از می و مشك — مثال دوست بر صحرا نبشتی
زگل بوی گلاب آید بدانسان — که پندار گل اندر گل سرشتی (٤)

۱- یکران به فتح اول مرکب از یك و ران ریشه راندن اسپی که بیك پویه و تاخت راه بپیماید .

۲- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۱۰۱۹

۳ - ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱ ص ۴۱۷

۴- ذبیح الله صفا ، همان اثر، ص ۴۱۸

۲- اشکال شعری

الف) قصیده : به قول بعضی از نویسنده گان و گوینده گان زبان دری ، قصیده را به تقلید از شعر عربی رایج ساخته اند. (۱) به روی هم در زبان دری از قرن سوم هجری قصیده سرایی آغاز یافت . محمد بن وصیف سگزی تا جاییکه مدارك در دست هست ظاهراً برای نخستین بار قصیده یی در مدح یعقوب بن لیث سرود (۲) شاعران دورهٔ سامانی به خصوص رودکی، دقیقی وکسایی قصاید غرا سروده اند. چنانکه قصیدهٔ «مادر می» وقصیده «شکایت از پیری» وی از امهاتی قصاید زبان دری است ۰ چند قصیدهٔ باقیمانده از دورهٔ سامانی به مثابه تهداب قصیده سرایی در ادبیات دری ارزش قابل توجه دارد .

درحقیقت رودکی اولین شاعری است که قصاید کامل را با تغزل ومدح ودعائیه ایجاد کرد و دیگران درین باب پیروا وی اند: در قرن پنجم هجری با فرخی وعنصری وعسجدی ومنوچهری قصیده سرایی رونق زیاد پیدا کرد و تعداد زیادی شاعران قصیده سرای در خدمت سلطنت فیودالی غزنویان گمارده شدند .

ب) رباعی : در مورد پیدایش این شکل شعری دولتشاه سمرقندی وشمس قیس رازی اقوال مختلفی اظهار نموده اند. اگر قول دولتشاه درست باشد، این شکل شعری در عهد صفاریان به وجود آمد و شاعران عهد سامانی و غزنوی نیز قسمتی از اشعار خویش را در قالب آن ریختند. از شهید بلخی، رودکی وطاهر بن فضل ، رباعیهای زیبا نقل شده است . به قول صاحب تاریخ

---

۱ شبلی نعمانی ،شعرالعجم ، ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی گیلانی ، تهران، ۱۳۳۵، ج ۵

۲-تاریخ سیستان ، ص ص ۲۰۹-۲۱۰

سیستان صانع بلخی یکی دیگر از شاعران این عهد دارای رباعیاتی نیز بوده است . (۱)

ج) دوبیتی : از انواع قدیم شعردری است. به‌اساس قراین میتوان چنین حدس زد که دوبیتی مخصوصاً وزن کوتاه ودلنشین و پرهیجان آن نمودار وبازمانده وزن اشعار هجایی پیش ازاسلام افغانستان است که دردورهٔ اسلامی تعدیل و اصلاح شده و وزن عروضی بر آن تطبیق گردیده است . از این شکل در قرن چهارم هجری نیز اثری هست، چنانکه در میان اشعار بازماندهٔ شهید بلخی این دوبیتی زیبارا میتوان به‌حیث شاهد تذکرداد:

اگرغم راچو آتش دود بودی　　　جهان تاریك بودی جاودانه

درین‌عالم سراسر گر بگردی　　　خرد مندی نیابی شاد مانه

(د) مثنوی: درادبیات دری مثنوی برای بیان موضوعات مفصل چون داستانهای حماسی وتاریخی و عشقی واخلاقی ونظایر آن گزیده‌شده است. در قرن چهارم وپنجم هجری،مثنویهایی به وجود آمد. چنانکه رودکی کلیله ودمنه رابه شعرآورد. دقیق بلخی گشتاسپنامه رانظم کرد . ابوشکورآفرینامه راسرودو فردوسی شاهنامه راپی افگند وعنصری وامق و عذرا ومثنویهای دیگرخود را انشادکرد .

ازمثنوی های دورهٔ سامانی به‌جزاز گشتاسپنامه دقیقی بیت‌های پراگنده درتذکره‌ها ولغت نامه هاچون لباب‌الالباب، لغت فرس و کتب ادبی چون المعجم وترجمان البلاغه و غیره ثبت شده است که میتوانند شاهدی برای نهضت مثنوی سرایی درعهد سامانی باشد .

۱-همان‌اثر ، ص۳۲۲.

مثنوی های این دوره در اوزان مختلف سروده شده است، مانند این مثنوی ابوالمؤید بلخی:

دلیری که ترسد ز پیکار شیر　　زن زاج خوانش نه مرد دلیر

یا این مثنوی ابو شکور:

بیامد فیلسوف سخت شیوا　　که باشد در سخن گفتن توانا

یا این مثنوی رودکی:

هر که نا موخت از گذشت روزگار　　نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

یا مثنویهای دیگر این شاعر به اوزان جداگانه که هر کدام نمودار قوت ادبی میباشد. علاوه بر اینها محمدجعفر محجوب یك تعداد ابیات پراگنده دیگر را از شاعران چون شهید، ابوالمثل بخارایی، ابولحسن آغاجی، ابوعبدالله فرالاوی، ابوشعیب هروی وغیره بنام مثنوی جمع کرده است (۱) که میتوان از آن معلومات بیشتر به دست آورد.

ه) غزل: سابقهٔ غزل را باید در مقدمه های قصاید یکه گویندگان ما بعد از اسلام سروده اند، جستجو کرد. غزل آنهم بدین مفهومی که امروز مبادر به ذهن ها میگردد، در آغاز ادبیات دری وجود نداشت*. غزل در آغاز ادبیات دری تا قرن چهارم ساده ترین صورت داشت و به ساده ترین صورت اشعار غنایی و ابتدایی ترین ابیاتیکه با آواز همراه بود خوانده میشد، اطلاق میگردید. آنچه که مسلم است اینست که غزلی را که در قرن چهارم هجری با ساز و آواز میخواندند همانند غزلهای دوره های ادبی بعدی با شرایط خاص غزل نبوده است. چنانکه در مجموعهٔ اشعار آن دوره و در میان اشعار متعددی که از قرن چهارم و پنجم هجری بجا مانده است، بیش از یك تعداد

۱- محمدجعفر محجوب، سبك خراسانی درشعر فارسی تهران، ۱۳۵۰، ص ص ۱۰۰-۱۰۵

کم ابیات که نمود ارغزل باشد آنهم در اوزان سنگین با ترکیبات سنگین که مخصوص قصیده میباشد، نخواهیم دید . (۱)

از عهد سامانی یك تعداد اشعاری داریم که به مفهوم غزل نزدیك میباشد. شاید اینگونه اشعار را بتوان مقدمهٔ ایجاد غزل از رهگذر تغییر تغزل قصاید پنداشت . عده یی از قصیده سرایان قدیم این تغزلات ومطلعهای قصاید خویشرا در مخلص یا قسمت دیگر قصاید به نام غزل خوانده اند.

گاهی مراد ازغزل درعرف شاعران زبان دری اشعار غنایی ملحون یعنی از جنس سرود و تصنیف است که با ضرب آهنگ و ساز و آواز خوانده میشد . همین نوع غزل است که به اصطلاح قول و آواز خوانی تردیف شده است . شمس قیس رازی مینویسد :

«... عادت چنان رفته است که هرچه از ابیاتیکه براوزان تازی سازند آنرا قول وهر چه برمقطعات عشقی باشد آنرا غزل خوانند .....»(۲)

به نحویکه ذکر کردیم درقرن چهارم هجری غزل وجود داشت اما غزل های این عهد با غزل های دوره های بعدی از لحاظ وزن و ارتباط و عدم ارتباط معنای ابیات و ثقلت و خفت کلمات وغیره فرق بارزدارد .

استاد مسلم غزل در قرن چهارم هجری رودکی است وی علاوه بر طبع شعر از موسیقی نیز بهره داشت و به نیروی این دو قوه در ساختن غزل چندان ماهر بود که یگانهٔ عصر خود به شمار میرفت. ازشاعران دیگر این دوره شهید بلخی ،رابعه بلخی ودقیقی بلخی ومانند اینها نیز غزلهای دل انگیز مانده است. قدرت رودکی درغزل

---

۱ ـ اسدالله خاوری و دیگران،سه گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز،سال ۱۳۴۸،ص ۵۲ - ۵۶

۲ـ شمس قیس رازی ، المعجم ، ص ۸۵

به‌درجه‌یی بوده است که‌عنصری با همهٔ دقت خیال ومضمون آفرینی غزل‌های اوراستوده وخویش را از ساختن نظیر آنها عاجزدانسته‌است‌طوریکه‌گوید:

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای‌من‌رودکی‌وار نیست
اگرچه‌بکوشم به باریك‌وهم بدین پرده‌اندرمرا بار نیست

لطف‌غزل شهید ورقت احساسات او به‌حدی بود که فرخی سیستانی با همه شیرین بیانی ودل انگیزی غزلهای وی را بسیار عالی ارزیابی کرده است:

ازدلارامی‌ونغزی‌چون‌غزلهای‌شهید وزدلاویزی‌وخوبی چون ترانهٔ بوطلب

درقصیدهٔ‌دیگر گوید:

دایم‌از مطربان‌خویش به بزم غزل شاعران خویش طلب
شاعرانت چورودکی وشهید مطربانت چوسرکش‌وسرکب (۱)

اکنون اشعار چند از شاعران‌غزل‌سرای قرن چهارم هجری رانقل می‌کنم تا کیفیت غزلهای آن عهد اشکار شود:

ازدقیقی:

در افگنده‌ای صنم ابربهشتی زمین راخلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند درخت‌آراسته حوربهشتی ...
زگل بوی گلاب آید بدانسان که‌پنداری گل‌اندر گل‌سرشتی

ازشهید:

مرا به‌جان‌توسوگند وصعب‌سوگندی که هرگز ازتونگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم ومن هیچ پندنپذیرم که پندسودندارد بجای سوگندی
شنیده‌ام که‌بهشت‌آنکسی تواند یافت که‌آرزو برساند به آرزومندی

ازرابعهٔ بلخی:

زبس‌گل که‌در باغ‌مأوی گرفت چمن‌رنگ ارژنگ مانی گرفت
مگرچشم‌مجنون به‌ابراندراست که‌گل‌رنگ‌رخسار لیلی گرفت...

---

۱ - سرکش و سرکب: دوخنیاگر عهد ساسانی.

از ابو طاهر طیب بن محمد خسروانی :

شب وصل تو چون بادبی وصال بود — شب فراق تو گویی هزار سال بود
شب دراز و غمان دراز و جنگ دراز — درین سه کار بگو تا مرا چه حال بود
بسا شبا که فراق تو را ندیم شوم — امید آنکه مگر با توام وصال بود
خیال تو همه شب زی من آید ای عجبی — روان من همه شب خادم خیال بود

و) قطعه : در قرن چهارم و پنجم هجری رو بمهر فته به قطعاتی برمیخوریم که ممکن است بعضی از آنها جدا شده از قصاید و یا بعضاً مستقل بوده باشد و به این اساس شمار قطعات این عهد فراوان و در موضوعات مختلف است یعنی موضوعات عشقی ، پندو اندرز ونظایر آن .

۳- موضوعات شعری :

الف) مدح : یکی از قدیمترین موضوعات درشعر دری مدح است . ازشاعران دورهٔ سامانی که به مرکزادبی دربار راه داشته ومدیحه گفته اند، عبارت ازابوالمؤید بلخی ، ابوالحسن شهید بلخی ، رودکی سمرقندی ، دقیقی بلخی وغیره .سلاطین و امرای سامانی و غزنوی وامثال آنها شعررا به حیث وسیلهٔ تبلیغ مقام وشکوه خویش درخدمت دستگاه سلطنت قرارداده بودند چند انکه مدایح شعرای عهده غزنوی وسلجوقی آیینهٔ خود خواهی وستمگری سلطنت فیودالی وافراد وابسته به آن است. البته بیرون ازحلقهٔ دربار سلطنتی شاعران برازنده یی وجود داشتند که درکار قصیده سرایی استادمسلم به شمار میرفتند. گاهی شاعران درضمن قصاید مدحی به ذکر اندرزها یی نیز میپر داختند که ممدوح ازآن به خشم میآمدودست ازبخشیدن به آنان بازمیگرفت (۱)

۱- پوران شجیعی، منظومه های درباری، ایران چاپ اصفهان ، ۱۳۴۹ ، ص۹۷

ب) رثا:

بر اشعاری اطلاق مشیود که بر ماتم گذشته گان و تعزیت خویشاوندان ویاران واظهار تأسف و تألم برمرگ عزیزان وفضایل ومکارم آنها سروده میشود. رثا دردورۀ سامانی وارد شعر دری شد وسپس انکشاف نمود.

درزبان دری رودکی نخستین گوینده یی است که ازاو اشعاری در رثا به یادگار مانده است. ازمراثی وی اشعاری با تغییراتی به نام سنایی نیز ثبت شده است. ازرودکی شعری مانده است در رثای ابوالحسن مرادی:

مرد مرادی نه همانا که مرد — مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
جان گرامی به پدر بازداد — کالبد تیره به مادر سپرد
کاه نبد او که به بادی پرید — آب نه بد او که به سرما فسرد
شانه نبد او که به مویی شکست — دانه نه بد او که زمینش فشرد
گنج زری بود درین خاکدان — که دو جهان را به جوی میشمرد[1]

ونیز شعر دیگر او در مرثیۀ شهید:

کاروان شهید رفت از پیش — وآن ما رفته گیر و میاندیش
از شمار دو چشم یکتن کم — وز شمار خرد هزاران بیش

از شاعران معاصر رودکی کسی که مرثیه سروده، ابوالعباس فضل بن عباس ربنجنی است که شعر او درحقیقت مجموعی از تعزیت و تهنیت است. وی در تعزیت نصر بن احمد سامانی و تهنیت فرزند وجانشین او نوع شعری سروده که سه بیت ازمرثیۀ او در تاریخ بیهقی آمده است.

ازشاعران دیگر دورۀ سامانی ابومنصور عمارۀ مروزی است که دراواخر این عهد واوایل عصر غزنویان میزیست. مرثیه یی دارد وشعر او در رثای

ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح سامانی معروف به منتصر آخرین حکمروای دودمان سامانی است.

ج) فلسفه: در قرن چهارم و پنجم هجری دقت و تأمل به فلسفه و مسایل عقلی به درجه یی بود که حتی شاعران گاه گاه در اشعار خویش به موضوعات فلسفی تماس گرفته و به نحوی آنرا در قالب شعر آورده اند. از شاعران این عصر ابو شکور بلخی اندیشه سقراط فیلسوف یونان را بدینسان در شعر آورد:

تا بدانجا رسید دانش من   که بدانم همی که نادانم

رودکی به مقتضای جریان فلسفی و فکری زمان خود تشکیل وجود انسان را از اثر اختلاط عناصر چهارگانهٔ آب، آتش، باد و خاک میداند. شاعر در قصیدهٔ معروف «مادر می» که یکی از یادگارهای پرارج دورهٔ پیری وی است گوید: «خلق زخاک وز آب و آتش و بادند...» رودکی در ایضاح این مسالهٔ باعقیدهٔ فلسفی عصر خویش هم آواز است. چنانکه ابوعلی سینای بلخی در کتاب اشارات و تنبیهات برآنست که اجسام از ترکیب عناصر چهارگانه به وجود آمده است در حقیقت مسالهٔ ترکیب اجسام از عناصر چهارگانه خاصهٔ طرز تفکر آریانای باستانی یا خراسان دورهٔ اسلامی نیست، بلکه این نظر را در ادوار پیش از میلاد مسیح نزد مصریان و یونانیان میتوان سراغ کرد. مخصوصاً تعلیمات فیلسوف یونان باستان انباذ قلس (۴۳۰ – ۴۹۰ ق. م.) با نظر ذکر شده همانند است. از آنجاییکه در اشعار رودکی، شهید و بعضی دیگر از گویندگان این دوره نیز مطالب حکمی را میتوان سراغ کرد، پس فهمیدن قسمتی از اشعار آنان بدون فهمیدن اطلاعات حکمی زمان قدیم دشوار میباشد. باید خاطر نشان ساخت که به طور کلی، مقصود از فلسفه در مبحث ادبیات آن رشته از علوم و فنونی نیست که در منطق اهل علم و تقسیم بندی

علوم به عنوان فلسفه‌شناخته‌شده است. چه اگر گوینده یی اینگونه مطالب‌را به نظم درآورد در حقیقت شعر نگفته، بلکه در بحث یك مطلب‌علمی و یا نظری به جای نثر از نظم استفاده کرده است. مقصود از فلسفه آن‌رشته‌از موضوعات است که به‌عنوان مسایل مغلق و قابل تحلیل و تجسس، به فکرشخص متفکر و تیز هوش و کنجکاو خطور میکند وذهن اورا مدتی به‌خود مشغول میدارد و آنگاه آنرا در یك پیرایهٔ ادبی به‌صورت نظم تصویر میکند. به‌صورت عمومی دقت و تأمل عمیق و باز جویانه در مسایل گوناگون حیات و آفرینش وسعی در کشف رموزودقایق اشیا، شعر فلسفی را در زبان دری بار آورده است. مسایل اخلاقی که خود بخشی از فلسفه شناخته میشده نیز در شعر این‌دوره به ملاحظه میرسد علاوه بر آن‌چگونه‌گی موضوعات سکون و حرکت نو و کهنه‌و امثال آن‌درشعر این عهدتحلیل شده است ودر دوره های بعدی تأثیر آن در اشعار گوینده‌گان عمیق تر گردیده‌است برای نشاندادن موضوع سکون و حرکت در شعر دوره سامانی شعر ذیل از رودکی را که قسمتی از قصیده شکایت از پیری وی است در نظر میگیریم

آنجا که گوید:

جهان همیشه چوچشمیست گردو گردانست

همیشه تا بود آیین گرد گرد ان بود

همانکه درمان باشدبه جای دردشود

وباز دردهمان کزنخست درمان بود

کهن کند به زمانی همان کجا نوبود

ونوکند به‌زمانی همانکه خلقان بود

بسا شکسته بیابان کـه باغ خرم بود

وباغ خرم گشت آن کجا بیابان بود

درین شعر رودکی سکون را نفی میکند و به حرکت که متضمن تکامل جهان است علاقه میگیرد به نظر او حرکت و تکامل، هستی و زنده گی را معنا میدهد. او معتقد است که قانون حرکت در جهان جنبهٔ عملی همیشگی دارد و هر حادثه جهانی از یك شکل به شکل دیگر عوض میشود و به سوی تکامل پیش میرود، مثلاً در مان به جای دردو نو به جای کهنه و باغ خرم به جای بیابان خراب درمیاید. این نوع بینش فلسفی که دیالکتیك خوانده میشود در روزگار رودکی به طرز کلاسیك آن مورد نظر دانشمندان و شاعران قرار گرفته است. میتوان تذکر داد که دانشمندان ریشهٔ چنین بینش فلسفی را به یونان باستان منسوب میدارند، چنانکه در آن دیار برای نخستین بار بعضی از فلاسفهٔ مکتب ملیت نظیر تالس وهر اکلیت برای تحلیل حوادث جهان به آنگونه طرز بینش فلسفی توسل جسته بودند و سپس هیگل آنرا به طرز دیگر بکار برد و بلاخره بنیان گذاران فلسفهٔ علمی آنرا به مثابهٔ یك اسلوب قانونمند برای ایضاح و تشریح چگونه گی حوادث جهان و جامعه به طرز نوین بکار بستند. نظر فلاسفه مکتب ملیت با تعالیم ارسطو و دیگران از راه مکتب اسکندریه در دورهٔ عباسی در نتیجهٔ ترجمهٔ علوم که در آن مورد کوشش برامکه بلخی سخت محسوس بود، به فرهنگ خراسان وارد شد و رودکی در جریان فلسفی عصر خویش از آن متأثر گردید و آنرا در شعر خویش انعکاس داد.

(و) خمریه:

خمریات بر اشعاری اطلاق میشود که شاعر در آن از موضوعات مانند می، ساقی ساغر وغیره سخن میراند. این موضوع از قرن چهارم هجری در شعر دری راه یافت. تا اوسط قرن پنجم هجری هر جا که سخن از می ومیگساری میرفت مقصود شاعر همان عصارهٔ انگور و یا به عبارت دیگر شراب اصلی میبود ولی بعد از انکه تصوف در ادب دری تأثیر کرد ومبالغه واغراق در آن رو به افزایش گذاشت، اصطلاح خمر و میگساری معنای اول خویش را تا اندازه یی از دست داد و به طور مجازی به کار رفت. وقتیکه از اشعار خمری سخن بمیان میاوریم نباید این موضوع را با ساقی نامه توأم نماییم. زیرا

ساقی نامه در ادبیات دری در ادوار بعد از عهد سامانی عنوان مستقل پیدا کرد . در میان شاعران دورهٔ سامانی رودکی، ابوشکور بلخی، آغاجی، بشار مرغزی و رونقی بخارایی اشعار خمری سروده اند. لیکن اشعار خمری رودکی نسبت به اشعار دیگران امتیاز خاص دارد، قصیدهٔ مادر می رودکی به اندازهٔ لطیف و گیراست که در طول یکهزار سال مقام خویش را حفظ کرده است. قصیده خمری رودکی به مطلع ذیل:

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی
و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی

مورد استقبال بعضی از شعرای دورهٔ های بعد قرار گرفته است .

قصیده معروف بشار مرغزی به این مطلع

رز را خدای از قبل شادی آفرید
شادی و خرمی همه از رز شود پدید

در کمال زیبایی سروده شده و در حقیقت قدیمترین چکامه دری است که در آن انگور چیدن وشراب ساختن با لطف تمام توصیف گردیده است و احتمال دارد الهام بخش منوچهری در سرودن مسمطات خمری وی بوده باشد.

ه) هجو :

عبارت از ذکر قبایح ونفی مکارم وفضایل از شخصی یا چیزی است . بعضی از شاعران دورهٔ سامانی زبان به هجو گشوده اند، چنانکه رودکی، شهید، ابوالحسن، آغاجی، معروفی بلخی در این موضوع اشعاری دارند که در برخی از لغت نامه ها (۱) وکتب ادبی در ذیل نام هریکی ازین شاعران و یا بنا به مناسبتی اشعار شان نقل شده است. پاره یی از اشعار هجوی مبتنی بر حوادث اجتماعی بوجود آمده و بدان سبب حایز اهمیت فراوان است.

و) شکوی :

این موضوع بر اشعاری اطلاق میشود که شاعر در قبال نا ملایمات زنده گی، ظلم و استبداد و محرومیتهای وارده بسراید وحاکی از رنج واندوه و یأس

---

(۱) ابونصرعلی اسدی ، لغت فرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران ، ۱۳۳۶

ناکامی و تیره روزی گوینده آن باشد. در ادبیات دری در بسیاری از اشعار شکوی آمیز شکایت از روزگار و فلك وزمانه وغم ورنج و غیره شده است. اما در بعضی از اشعار دیگر حوادث طوری بیان شده که با تحلیل اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن عصر میتوان علل شکوی را دریافت و یقین حاصل کرد که عامل بد بختی و تیره روزی شاعر شکوی گر تهیدست و طبقهٔ زحمتکش معاصرش، جز نیروی ستمگر و طبقات استثمار گر کسی دیگر نبوده است. از جملهٔ شاعران دورهٔ سامانی که از دست غم وانده شکایت دارد. یکی هم شهید بلخی است و عامل این اندوه او در واقع جریان حوادث اجتماعی قرن چهارم هجری و شرایط مسلط نظام فیودالی و ما قبل فیودالی زمان قبل او بوده است؛ چنانکه گوید

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریك بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی خرد مندی نیابی شاد مانه

همین شکوه وشکایت را در اشعار بعضی دیگر از شاعران قرن چهارم هجری میتوان سراغ کرد مخصوصاً در اشعار گوینده گانیکه قریحه طبع و قادشان در خدمت ستایش و ابسته گان در بار سلطنت فیودالی آن روزگار گمارده نشده بود و پیوسته به دستیابی علل حوادث و با ارتباط به آن به شرح احوال جامعهٔ آن روزگار میپرداختند و نیز در شعر بعضی از گوینده گان انعکاس یافته است. که آنان به اساس کدام عاملی از اریکه قدرت وجلال به زیر افتیده و از صحنه اقتدار به دور شده بودند. چنانکه مصعبی نیز شکوائیه یی دارد. او این شعر را شاید بعد از معزول شدنش از وزارت و حصول رنج و اندوه از این رهگذر سروده باشد. بنا بران حوادث سیاسی و اجتماعی عصر در این مورد بی تاثیر نبوده است:

جهانا همانا فسوسی و بازی که با کس نسازی و بر کس نپایی

ز) حماسه:

یکی از موضوعات مهمی که در تاریخ ادبیات دری سابقه بسیار طولانی دارد، موضوع حماسه وایجاد حماسه های ملی است. درادبیات اوستایی تعدادی از قهرمانان وپهلوانان ازقبیل: آرش، زریر، فرشیدورد، فریدون پسرآبتین، منوچهر، نوزر، طوس، گستهم، کیقباد، کیکاوس، سیاوش، کیخسرو، اسفندیار، بستورو امثال آنان، ذکر شده است امااز یك پهلوان نامی دیگر داستانهای حماسی مایعنی رستم در اوستا ذکری نیست، محققانیکه در بارۀ علل این موضوع تحقیق کرده، یکی هم عدم گرایش رستم به کیش زردشتی را ذکر نموده اند. بنا بران مدونین کتاب اوستا به همین منظور نام رستم رااز آن کتاب حذف کرده اند ولی نام او وپهلوانان دیگر در آثار پهلوانیك یعنی پهلوی اشکانی ودر آثار پارسیك یعنی پهلوی ساسانی آمده است. حتی در ترجمه های عربی(۱) روایات حماسی آریانای باستانی وشاهنامه های منظوم و منثورو کتب قصص وتواریخ دری نام آنها ذکر شده است.

۱- ر.ک: ابوحنیفه احمد بن داود دالد ینوری اخبار الطوال، چاپ ولادیمیر کیر گاس، لیدن ۱۸۸۸ ص۴؛ ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب، چاپ باربیه دومینار، پاریس، ج۲ص ص ۱۱۲ ۱۱۳؛ ابوالحسن مسعودی، التنبیه والاشراف، چاپ لیدن، ص۸۵؛ ابومنصور ثعالبی غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم، چاپ زوتنبرك، پاریس، ۱۹۰۰، ص۱۰-۱۱-۱۵-۱۶ و ترجمۀ دری این کتاب از محمود هدایت موسوم به شاهنامۀ ثعالبی، تهران ۱۳۲۸، ص ۵ ۸؛ محمد بن جریر، تاریخ طبری، چاپ لیدن ج۱، ص ۱ ۲۳۰.

به استناد کتاب اوستا ؛ حوادث مربوط به زنده‌گی و اعمال قهرمانی این اشخاص در آریانا که جایگاه اصلی اوستا میباشد ، (۱) به وقوع پیوسته است. در آبان یشت فهرست مشرح اشخاص فوق الذکر ضبط است. در رشن- یشت راجع به سیمرغ که در داستانهای حماسی پیش از اسلام کشور ما نقش فوق العاده داشته و مددگار دو چهرهٔ معروف داستانهای حماسی ما ، یعنی زال و پسرش رستم جهان پهلوان (۲) به شمار رفته است ، مطالبی وجود میباشد . در بهرام یشت داستان فریدون وضحاك و در رام یشت نام و کارروائیهای تعدادی از پهلوانان و فرمانروایان به ملاحظه میرسد همین قسم در ویشتاسپ یشت از گشتاسپ و اسفندیار سخن رفته است .

به‌طور کلی از یشتها اطلاعات مفیدی پیرامون داستانهای حماسی میتوان به‌دست آورد . این کتاب در واقع بیانگر احوال فرمانروایان آریانا از کیومرث تا گشتاسپ ودودمانش میباشد .

سرگذشت این پهلوانان به روی‌هم درزمینهٔ لشکرکشی‌ها ومبارزات، دفاع از آیین روزگارشان و پیکار با معارضان و معاندان و بالاخره سعی و تلاشی برای حفظ وطن و نوامیس ملی‌شان میباشد .

---

۱ -- تیودور نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ترجمهٔ بزرگ علوی، چاپ دوم، تهران، مرکز نشرسپهر، ۱۳۵۰، ص ۱۴،

۲- ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی درایران، چاپ اول، ۱۳۲۴

داستانهای حماسی در اوستا تا پایان دورهٔ گشتاسپ وخاندان او ادامه میابد و بعد از آن قطع میگردد . (۱)

به زبان پهلوانیك (پهلواشکانی) که تالی زبان اوستایی در آریانا میباشد وهمچون زبان اوستایی ازغنای عظیم فرهنگی برخوردار بوده است، نیز داستانهای حماسی که حاوی روایات مهم بوده ، به‌وجود آمده است .

از اینکه در اثر تصاریف اندوهناك روزگاران ، ازاین زبان آثار زیاد برجای نمانده مایهٔ تاسف است . (۲) لیکن در پهلوی بعضی ازآثار مربوطه به متون مانوی، یك حماسه ارزشمند ملی که در اصل به همین زبان به شعر آورده شده بود (۳) واکنون ترجمهٔ آن به زبان پارسیك (پهلوی ساسانی) که با زبان پهلوانیك بی مغایرت نیست وجود دارد . این حماسه موسوم است به «یادگار زریران» که در زبان دری آنرا یادگار زریران گویند و بی‌شك در همان زمان اشکانیان سروده ونوشته‌شده بود . اینکه چه وقت به زبان فارسی میانه (پارسیك) برگردانده شد، وآیا هنگامیکه این کار صورت میگرفته کوتاه

---

۱ - ذبیح‌الله صفا،همان اثر،ص ۲۵

۲ - صاحب کتاب مجمل التواریخ والقصص تعداد کتابهایی را که در روزگار اشکانیان نوشته شده بود هفتاد نوشته است ،رجوع شود به‌چاپ خاور، تهران،ص ۹۳ -۹۲

۳ - رجوع شود به مقالهٔ هینیك به‌عنوان(شعر به زبان پهلوی)در کتاب منظومهٔ درخت اسوریك ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران،ص ۱۷ - ۲۸

شده یا تغییراتی در صورت ادبی آن به وقوع پیوسته است، نه‌میتوان ثابت کرد. (۱) نولدکه به نقل از گیگر مینویسد که زمان نگارش یادگار زریران حدود سال ۵۰۰ یا کمی دیرتر از آن ممکن است. (۲) لیکن بنونیست تذکر داده است که نسخ موجود یادگار زریران صورت مغشوش و دستخورده یی از یك منظومهٔ متعلق به پس از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است و خود از منظومهٔ کهن‌تر دیگری که (خارس می تیلنی) از آن نام برده، تقلید شده است. (۳)

کتاب یادگار زریران هما نطوریکه از نام آن پیداست درشرح کارروایهای زریر پهلوان برادر گشتاسپ و گزارشی است از جنگ آوری و پیروزی پهلوانان آریانا در برابر سپاهیان ارجاسب. این کتاب به‌عقیدهٔ نولدکه به سبك حماسی تهیه شده. ومطالب اساسی افسانهٔ زریر در ترجمهٔ مختصر عربی طبری (۴) و نیز در غرر اخبار ملوك الفرس (۵) تکرار شده است. مضمون کتاب ایا تکار زریران با کمی کاهش و یا افزایش از روی متن پهلوی یا بااستفاده از شاهنامهٔ منثور ابومنصوری که در جای دیگر راجع به این موضوع بیشتر

---

۱ - ج تاوادیا، همان اثر، ص ۱۹۵

۲ - تیودور نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۲۰

۳ - ذبیح‌الله صفا، همان اثر، ص ۴۰؛ تیودور نولدکه، همان اثر، ص‌ص ۱۸-۱۹

۴ - تیودور نولدکه، همان اثر، ص ۱

۵ - ثعالبی، همان اثر، ص ۲۷۴

سخن خواهیم گفت توسط دقیقی به شعر دری آورده شده است .

آثار زبان پهلوی اشکانی آنسانکه صاحب مجمل التواریخ والقصص یاد میکند زیاد بوده است . پس باید تعداد زیادی از آثار حماسی این زبان از میان رفته باشد . میدانیم که زبان پهلوی اشکانی در مدت چهارصدوهفتاد سال حکمروایی اشکانیان زبان رسمی و دولتی بود (۱) وآثار متنوع که قسماً مربوط به متون مانوی و قسماً به داستانی و حماسی ارتباط داشت، به این زبان ایجاد گردید. به قول دیاکونف بیشتر آثار زبان پارتی (پهلوی اشکانی) که به دست ما رسیده از دوران متأخر یعنی عصر ساسانیان است (۲) چنانکه منظومهٔ درخت آسوریک و یادگار زریران که به انشای زمان ساسانیان در دست است از پارتی مأخوذ میباشد، به نظر او مطالعهٔ دقیق حماسههای ملی آریانا به صورتیکه به ما رسیده برخی عناصر پارتی را مکشوف میسازد. از آنجمله است افسانه زریرو گشتاسب و افسانهٔ عشق ویس ورامین وروایات دیگری که در ساحهٔ آریانای عهد ملوك الطوایف محفوظ مانده است (۳).

درآغاز تأسیس سلسلهٔ ساسانی هم زبان پهلوی اشکانی رواج ورسمیت داشت ، به این سبب اردشیر بابکان وجانشینان او شرح لشکرکشیهای خودرا به دوزبان پهلوی اشکانی وپهلوی ساسانی که اخیرالذکر زبان زادگاه ساسانیان بود ، نوشتهاند . (٤)

ازمطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که غناو پختگی ادبی که درزبانهای اوستایی وپهلوی اشکانی موجود بود ، درزبان پارسی میانه (پهلوی

۱- ناتل خانلری ، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ، چاپ سوم ، ۱۳۵۰، ج ۱،ص ۲-۳.

۲- دیاکونف،همان اثر،ص ۱۱۶

۳ - همان اثر ، ص ۱۱۷

۴ - ناتل خانلری ، همان اثر، ص ۲۵۲

ساسانی یا پارسیك) تأثیر گذاشت وزمینهٔ ایجاد آثار متنوع رادر این زبان فراهم ساخت . تاوادیا متذکر شده است که به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول فرهنگی وفکری دورهٔ فارسی میانهٔ ساسانی نفوذ کرده بود. (۱) بنا بر آن مدونین آثار پهلوی ساسانی به تدوین آثار دینی و حماسی پرداختند. چون زمان رواج این زبان نسبت به پهلوی اشکانی اززمان ما فاصلهٔ کمتر دارد وحتی بعضی از کتب دینی زردشتی از قبیل دینکرت ، بندهشن واندرز نامه ها در فاصله زمانی میان تسلط اعراب تا قرن ششم هجری (۲) به پهلوی ساسانی نوشته شده لهذا آثار این زبان کمتر مواجه به نابودی گردیده است .

درحالیکه زبان پهلوی اشکانی پیش از اسلام آهسته آهسته باتغییر وتحول مواجه شدو باکسب تأثیر اززبانهای تخاری (تخری) وسغدی ونیز باپذیرش تاثیراتی از زبان پهلوی ساسانی به گونهٔ دری به ظهور پیوست.

از آثاریکه بهزبان پهلوی ساسانی درباب تاریخ داستانها و روایات حماسی ودینی وجود داشته یك تعداد آن باقی مانده ونام تعداد دیگر توسط مترجمان ونویسنده گان عربی ضبط گردیده است. ازجملهٔ آثار حماسی یا نیم حماسی این زبان ، یکی کارنامهٔ اردشیر بابکان است که به قول نولدکه تقریباً درسال ۶۰۰ میلادی تدوین شده است . (۳) از این داستان در کتب تاریخ و قصص زبان دری مانند مجمل التواریخ (٤) وکتاب های عربی چون تجارب الامم (۵) ذکری

---

۱ ـ تاودیا، همان اثر، ص ۶

۲ ـ ناتل خانلری، همان اثر، ص ۲۵۲

۳ ـ تیودور نولدکه، همان اثر، ص ۲۲

۴ ـ مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملك الشعرا بهار، چاپ خاور، ۱۳۱۸، ص ۶۱ .

۵ ـ ابوعلی مسکویه ، تجارب الامم ، چاپ لیدن، ص ۹۹-۱۲۷

به‌عمل آمده است و تأثیر این حماسه در شاهنامهٔ فردوسی نیز به‌جای مانده است.
این کتاب مانند روایات حماسی کهن از خوارق عادت و یا اوهام انباشته است. اهمیت کارنامهٔ اردشیر بیشتر در آنست که مأخذ فصل بزرگی از شاهنامهٔ ابو منصوری یعنی مأخذ مهم شاهنامهٔ فردوسی میباشد. (۱) سبک کارنامه نسبت به داستان یادگار زریران بسیار ساده‌تر است. (۲) به عقیدهٔ نوری بویس این کتاب باید یک روایت کهنه‌تری داشته باشد. (۳)

داستان حماسی دیگری که در زبان پهلوی ساسانی وجود داشته داستان رستم واسفندیار است. از این داستان در الفهرست ابن ندیم وغرر اخبار ملوک الفرس تذکر رفته است. (۴) متن پهلوی داستان ظاهراً در دست نیست. همین قسم برخوتای نامای پهلوی که متن اصلی آن از میان رفته است، موضوعات حماسی گنجانیده شده بود. این کتاب به طور کلی در تاریخ وسیر ملوک آریانا از کیومرث تا فرمانروایان اخر ساسانی است و در آن داستانهای اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم مندمج بوده است.
کتاب خوتای نامک در آغاز قرن دوم هجری به‌وسیلهٔ عبدالله بن مقفع به عربی ترجمه شد و به سیر الملوک مسمی گردید. متأسفانه ترجمهٔ عربی خوتای نامک نیز به کلی از دست رفته است. لیکن قطعات و استخراجاتی از آن در بعضی از کتابها از قبیل عیون الاخبار ابن قتیبه باقی مانده است. (۵)

---

(۱) ذبیح‌الله صفا، همان اثر، ص ۸ ۱۲
(۲) تاو ادیا، همان اثر، ص۱۹۲
(۳) همان اثر، ص۱۹۸
(۴) ذبیح‌الله صفا، همان اثر، ص ۴۴
(۵) تیو دورنولدکه، همان اثر، ص ۳۸

ازجملهٔ آثارزبانهای پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی یادگارزریران وکارنامهٔ اردشیربابکان بیشتر برمبنای ادبیات حماسی استوارمیباشد و همین دواثرتاروزگارمارسیده ودر واقع حلقهٔ اتصالی میان روایات حماسی قبل ازاسلام وحماسه های زبان دری‌شده‌است.

بامراجعه به آثارزبانهای زبان اوستایی‌وپهلوی اشکانی‌میتوان دریافت که مظاهر ادبی افغانستان باستان وکارنامه های قهرمانان و پهلوانان این سرزمین ،آن مقداریکه‌از دستخوش‌تطاول‌مصون‌ماند، به‌بهترین‌وجه حراست ونگهداری شد. به‌تأسی از غنای ادبی گذشته ودلچسپی به احیاواستحکام مظاهر هنری وادبی وتاریخی روزگاران پیشین بود که در خراسان دورهٔ اسلامی اهل ذوق‌و خبرت به‌تدوین روایات‌ملی‌وحماسی دست بردندو برمبنای همین تسلسل و اشتیاق ادبی بود که‌شعر دری نخست به همت‌و طرفداران مادر بلخ و تخاروبدخشان وهرات وسیستان وغیره به‌وجود آمد.

باتذکرمطالب بالا،باید یاد آورشد که آغاز تدوین روایات حماسی روزگاران باستان در خراسان دورهٔ اسلامی وبه زبان دری ظاهراً به حدود ربع اول قرن چهارم هجری میرسد، یکی‌از قدیمترین آثارحماسی زبان دری شاهنامهٔ مسعودی است. چون از شاهنامهٔ‌مسعودی‌مروزی‌درکتاب البدء — والتاریخ مقدسی‌نام برده‌شده‌است(۱)وسال‌تألیف این کتاب ۳۵۵ هـ. میباشد بنابران تاریخ آغاز سرودن شاهنامهٔ مسعودي رامیتوان اوایل قرن چهارم هجری تخمین کرد. شاهنامهٔ‌مسعودی در نیمهٔ‌دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود(۲) ولی متاسفانه از این‌شاهنامه،جزسه بیت باقی نمانده است.

کتاب دیگر یکه‌در برگیرندهٔ داستانها وروایات‌حماسی‌میباشد ،شاهنامهٔ منثور ابومنصوری است. این شاهنامه توسط چهارتن از دانشمندان و

۱ـ محمدبن طاهر المقدسی، البدء والتاریخ، چاپ هورت،ج۳،ص۱۳۸ ص ۷۳

۲ـ ذبیح‌الله صفا، همان‌اثر، ص۱۵۳

موجدان خراسانی، در تحت نظارت ابومنصور المعمری دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار کل خراسان، تدوین گردیده است. سال اتمام شاهنامهٔ ابومنصوری محرم ۳۴۶ هجری گفته شده وجز مقدمهٔ آن که به قلم ابومنصور المعمری تحریر یافته باقی نمانده است. لیکن در کتب تاریخ وسیرالملوك ها از آن اقتباساتی موجود میباشد که مثالهای آن غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی، شاهنامهٔ فردوسی وگشتاسپنامهٔ دقیقی است. بنا بران میتوان گفت که شاهنامهٔ ابومنصوری به حیث یکی از مآخذ کتبی بشمار میرود که بعداً دربارهٔ تاریخ وروایات حماسی آریانای باستانی به زبان دری ویا به زبان عربی نگاشته شده است. ازجملهٔ کتب عربی به حیث مثال میتوان از همان کتاب غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم نیز یاد کرد. قسمتی از این کتاب بسیار مهم وارزشمند ثعالبی که به همت محمود هدایت بنام شاهنامهٔ ثعالبی به دری ترجمه شده است، باموضوعات حماسی آریانای کهن سروکار دارد. ازمقایسه محتویات این کتاب باگشتاسپنامهٔ دقیقی وشاهنامهٔ فردوسی، که مآخذ آن ازجمله شاهنامه ابومنصوری بوده است برمیاید که ثعالبی درنوشتن این اثرخود از شاهنامهٔ ابومنصوری استفاده کرده است. مترجم درمقدمهٔ شاهنامهٔ ثعالبی می نویسد که بنا بر تحقیقاتیکه ناشرو مترجم فرانسوی آن یعنی (زوتنبرگ) کرده غرراخبار ملوك الفرس بین سالهای ۴۰۸ و۴۱۲ هجری به اشارهٔ ابوالمظفر نصربن ناصرالدین ابو منصور، برادر سلطان محمود غزنوی توسط ابومنصور عبدالملك بن محمدبن اسمعیل الثعالبی تدوین شده است. مؤلف قسمت مربوط به فرمانروایان وپهلوانان آریانای باستانی را ازروی مآخذ یکه شاهنامه فردوسی تنظیم شده، به تحریردر آورده است. علاوتاً ازمآخذدیگر چون طبری، ابن خرداذبه، ابن لکلبی، حمزة

اصفهانی مسعودی و یعقوبی نیز استفاده کرده است . (۱)

مجتبی مینوی در مقدمهٔ داستان رستم و سهراب می نویسد که کتابی به عربی در دست هست که تالیف ابومنصور حسن بن محمد مرغنی ثعالبی موسوم به غررالسیر میباشد. جلد اول آن غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم با ترجمهٔ فرانسوی به اهتمام (زوتنبرگ) در پاریس به سال ۱۹۰۰ میلادی به چاپ رسید. در این کتاب از صاحب شاهنامه یاد میکند و به احتمال قوی مراد از آن مؤلف همین شاهنامهٔ ابومنصوری است. حتی ظن قریب به یقین میرود که اخبار مربوطه به فرمانروایان و پهلوانان آریانا که در این غررالسیر مندرج است، ترجمه گونه یی باشد از همان شاهنامه منتهی با مراجعه به مآخذ دیگر واستفاده از آنها. (۲)

تیودور نولدکه در این خصوص چنین ابراز نظر کرده است که مندرجات شاهنامهٔ ابومنصوری را میتوانیم کما بیش بعینه از روی قسمتهای نظم موجود و نیز از روی بعضی از فصلهای ثعالبی به یکدیگر پیوند و ترتیب دهیم. این کتاب راجع به تاریخ آریانا و با ضافهٔ چند حادثهٔ حماسی دیگر است. مطالب عمده البته از کتاب جامع دیگری یا زخداینامه و یا از کتابیکه شبیه به آن بود اقتباس شده است. (۳).

---

۱ ـ ثعالبی، شاهنامه، ترجمهٔ محمود هدایت، مقدمه مترجم، ص ص ح د

۲ ـ ابوالقاسم فردوسی، داستان رستم و سهراب، با مقدمه تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۲، مقدمه، ص ۵ ــ ۶

۳ ـ تیودور نولدکه، همان اثر، ص ۴۶

پس از شاهنامهٔ ابومنصوری شاهنامهٔ منثور ابوالمؤید بلخی از لحاظ احتوای روایات حماسی در خور اهمیت میباشد. این شاهنامه کتاب عظیمی بود و معروف به شاهنامه بزرگ. از این شاعر در تاریخ سیستان، ترجمهٔ تاریخ طبری، قابوسنامه و مجمل التواریخ والقصص یاد شده است (۱)

یکی از مهمترین و کهنترین آثار حماسی منظوم زبان دری که در واقع نخستین اثر حماسی منظومی که از تصرف اندوهناک زمان بر کنار مانده و تا روزگار ما رسیده است گشتاسپنامهٔ دقیقی میباشد. کار سرودن این حماسهٔ ملی در دورهٔ سامانیان و در آغاز سلطنت نوح بن منصور شروع شد. هر چند در باب تاریخ مرگ دقیقی اختلاف نظر موجود است با آنهم قدر مسلم اینست که حادثهٔ قتل او از حدود سال ۳۶۸ یا ۳۶۹ هجری تجاوز نمی کند.

بنابران تاریخ نظم گشتاسپنامه را سال ۳۶۵ یا کمی بعدتر از آن میتوان تخمین کرد.

موضوع گشتاسپنامه شرح جنگ گشتاسپ با ارجاسپ و بیان قهرمانیهای پهلوانان آریانای باستانی است. همانطوریکه قبلاً تذکر دادیم مضمون این نامه را با کمی افزایش یا کاهش در کتاب یادگار زریران میبابیم و نیز در شاهنامهٔ ثعالبی که ترجمه گونه یی از شاهنامه ابومنصوری میباشد. لیکن بعضی از نویسندگان (۲) موضوع هزار بیت گشتاسپنامه را مأخوذ از شاهنامه ابومنصوری میدانند. داکتر صفا مینویسد که بر اثر بعضی از اختلافهای جزئی در یادگار زریران و گشتاسپنامه خاصه در اسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جادو و نظایر آنها، ثابت میشود که داستان یادگار زریران چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته و آنگاه به دقیقی رسیده است و به عبارت دیگر متنی که دقیقی در دست داشت، غیر از متن اصلی یادگار زریران و به فحوای کلام فردوسی

---

۱ ـ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱

۲ ـ ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۹۵۸

شاهنامهٔ ابو منصوری است و این زیادی و نقصان داستان و اختلاف آن با متن قدیمی و اصلی ، از راویان و نویسنده گان این شاهنامه است . (۱)

(۴) ادبیات در دورهٔ طاهری

طاهر فوشنجی در آغاز قرن سوم هجری در راه آزادی خراسان از زیر سلطهٔ خلافت عباسی کوششهای قابل توجه نمود . احفاد او که مدتها در این دیار حکمروایی کردند به نحوی از انحاء با خلافت آل عباس رابطه داشتند . بنیاد حکومت طاهریان بر نیروی کار و زحمت طبقات زحمتکش استوار بود و خود دستگاه امارت طاهری درک کرده بود که کشاورزان و سایر طبقات زحمتکش مورد بهره کشی امرای آن و وابسته گان آنان بودند . این واقعیت در منابع معتبر زبان دری انعکاس یافته است ، چنانکه نویسنده تاریخ گردیزی ضمن بیان احوال عبدالله بن طاهر می نویسد : « عبدالله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است . یکی اینکه به همه کارداران نامه نوشت که سعی می کنم تا شما از خواب بیدار شوید . از خیره گی بیرون آیید و با بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و به جای خویش باز آرید که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعام کرده است و بیداد کردن با ایشان حرام کرده است » . (۲) عبدالله بن طاهر در مدت امارت خویش با اشخاص نظیر مازیار پسر قارن و بابک خرمدین ، مقابله کرد و بر مقتضای خواست خلافت عباسی اسباب اضمحلال عده یی را فراهم ساخت . شاید قیام مازیار برای وی چندان خطر نداشت . اما قیام بابک که نظریاتش با عقاید مزدک شباهت میرسانید و میخواست با احیای راه و رسم مزدکی

---

۱ - همان اثر

۲ ابوسعید عبدالحی گردیزی ، زین الاخبار ، به تصحیح سعید نفیسی ، ص ۱۱۰

به‌دوران بیدادگری و ظلم و استبداد خاتمه دهد ، برای عبدالله تشویش آور بود ، چون با یک خرمدین ضمن مبارزات دامنه‌دار خویش خلاف روش مازیار و افشین که‌می کوشیدند با سست کردن قدرت خلافت عباسی سلطه و نفوذی را از طریق تثبیت یك حکومت محلی به‌دست بیاورند، (۱) برای جذب نمودن طبقهٔ غریب و مردمان ستمدیده برخاسته بود بنابران ، عبدالله بن طاهر برای خنثی نمودن فعالیتهای وی ، کارداران خویش را دستور میداد که بادهاقین و مردمانیکه عامل بروز نهضتها و قیامها میشدند به نیکویی رفتار کنند . از جانبی هم برای بقای امارت خویش مازیار را به‌دسایسی گرفتار کرد و اورا به‌دار الخلافت بغداد فرستاد . خلافت عباسی در برابر بسیاری از این اشخاص چنان روشی را انتخاب میکرد که در برابر ابومسلم خراسانی اتخاذ کرده بود .

طبعاً این نوع جنبشها ، امرای آل طاهر را بیشتر بـه خـلافـت بـغداد نزدیك می کرد تا بـا حمایهٔ آن ، کـار حکومت شان بـه پیش رود بـدین سبب فرامین خلیفهٔ عباسی در نزد امرای طاهـری ، مخصوصاً امرای آخری این خـانـدان کـه خویشتن را بسیار ضعیف احساس می کردنـد ، احترام زیاد میشد . گـویند هنگـامیکـه قوای یعقوب بن لیث بـه نیشاپـور رسید شخصی را نزد محمد بن طاهر فرستاد تا او را از عاقبت کارش آگاه سازد . محمد به‌جای آنکه به پیکار یعقوب شود ، برایش پیغام فرستاد : «اگر به فرمان خلیفه آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت به تو سپارم و گرنه باز گرد» . (۲) یعقوب شمشیر خود را فرستاد و گفت برایش بـگوید که فرمان من اینست وامیر المؤمنین را نیز همین تیغ به خلافت رسانیده است، تمام این عوامل از

---

۱ - سعید نفیسی، ماه نخشب ، تهران، ۱۳۴۷ ، نفیسی بابك خرمدین و دلاوران آذربایجان، تهران ۱۳۴۲

۲ - گردیزی، زین الاخبار به تصحیح سعید نفیسی ، ص ۱۱۲

یکطرف و نفوذ عمیق زبان عربی از جانب دیگر (۱) سبب شد که امرای طاهری نتوانستند به زبان و ادبیات دری چندان التفاتی کنند و برای تقویت آن طوریکه لازم است ، همتی بگمارند و حتی اگر قول دولتشاه سمرقندی مورد اعتبار باشد ، در آن عهد برای امحای کتابهای قدیمی ، دستورهایی هم صادر میشد . وی درین باره مینویسد : «روزی شخصی بدربار عبدالله بن طاهر در نیشاپور آمد . کتاب فارسی از عهد کهن تقدیم داشت . چون پرسیدند که چه کتابیست ؟ پاسخ داد داستان و امق و عذر است و آن قصهٔ شیرین را حکما به رشتهٔ تحریر آورده و به انو شیروان تقدیم داشته اند . امیر گفت : نیازی به این کتاب نداریم . سپس بفرمود تا کتاب را در آب انداختند و دستور داد هر جا در قلمرو خاك او کتابی به زبان فارسی ، به خامهٔ مجوس تألیف شود ، نابود گردد » . (۲)

در آن آوان زبان عربی به حیث یک زبان مروج نفوذ عمیق داشته وحتی زبان درباری دودمان طاهریان بود . (۳) عبدالله بن طاهر پیش از اینکه به امارت خراسان برسد ، در مرکز خلافت بغداد در میان فرهنگ و ادب عربی زنده گی میکرد و به گفتهٔ ریپکا اطراف او را گوینده گان عربی فرا گرفته بود (٤) و به قول برخی از مؤرخان عبدالله بن طاهر به زبان عربی شعر میگفت و از تأثیر ادب و فرهنگ عربی که در عهد خلافت مأمون رو به توسعه بود ، بر کنار نمانده بود . (۵) تدوین کتاب (قنی) (٦) درخصوص چگونه گی تقسیم آب کاریزها در عصر او ممکن است به تأسی از حل مشکلات در ساحهٔ کشت و بزر بوده باشد

1- rown , Liteary histoy of persa London , 1902 , voL - I · p 446

۲- دولتشاه سمرقندی ، تذکرة الشعرا ، به اهتمام ادوارد براون ، طبع لیدن ، ص ۳۰

۳- پوهاند عبدالحی حبیبی ، تاریخ مختصر افغانستان ، کابل ۱۳۴۶ ، ج ۱ ، ص ۵

4- Yan Rypka, Histo y of Iranian Literatu e Holland 1986

۵- غبار و نعیمی ، تاریخ افغانستان ، چاپ کابل ، ص ۱۹۰

۶- گردیزی ، همان اثر ، ص ۱۱۰

شعر دری در آن وقت مراحل ابتدایی خود را میپیمود. چون از این عهد اسناد و مدارک زیاد به دست نداریم و از احوال گوینده گان متعدد و محصول اندیشهٔ آنان به ما جزاندکی ناچیز نرسیده است، لذا نمیتوان در بارهٔ وضع ادبی آن، طوریکه لازم است یاد آوری کرد. با آنهم دو شاعر را از این زمان میشناسیم :

۱ — حنظلهٔ بادغیسی :

حنظلهٔ بادغیسی (متوفی ۲۱۹ یا ۲۲۰ هـ) معاصر عبدالله بن طاهر است که در یک شعر با قیمانده وی انسان به کسب مهتری و عز و نعمت و جاه تشویق شده است. نظامی عروضی بر آنست که عبدالله خجستانی (مقتول ۲٦۲ هـ) پس از مطالعهٔ این شعر، در خود احساس جرأت و مردانه گی کرد و از خربنده گی به امیری رسید. (۱) شعر حنظله اینست:

مهتری گر بکام شیر در است — شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه — یا چو مردانت مرگ رویاروی

حنظله وقتیکه از خوبریان صحبت میکند مطالب را در منتهای ساده گی و شیوایی، بیان میدارد و با انتخاب الفاظ مناسب شاهد سخن را پیرایه میبندد:

یارم سپند گرچه بر آتش همی فگند — از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند

او را سپند و مجمر ناید همی به کار — با روی همچو آتش و با خال چون سپند

۲ — محمود وراق هروی (متوفی ۲۲۱ هـ)

در بارهٔ زنده گی این شاعر اطلاعات زیاد به دست نیست، تنها منهاج السراج جوزجانی در بارهٔ وی حکایتی را نقل میکند اگر این حکایت صحت داشته باشد میتواند گوشه یی از زنده گی این شاعر را روشن سازد، حکایت چنین است:

۱- نظامی عروضی همان اثر، ص ۳۰

شخصی بود از افاضل عصر که اورا محمود وراق گفتندی. کنیزکی داشت بربطی در غایت لطف به کمال. حدیث جمال آن کنیزک و طبع راست و نظم او به سمع محمد طاهر رسیده بود که خود غزل میگوید و میسازد و بربط میزند. به سبب این اوصاف دل محمد به وصل او میل میکرد و به کرات آن کنیزک را از محمود وراق در خواست کرد به وجه و بهای تمام و به هیچ صورت میسر نمیشد، که محمود وراق به شخص آن کنیزک گرفتار بود و این کنیزک را راتبه نام.

چون مدتی بر آمد و تمام اموال و ثروت محمود وراق به عشرت و بذل — به آن کنیزک «راتبه» نام صرف شد و هیچ باقی نماند، محمود وراق به خدمت امیر طاهر کس فرستاد که عنایت فرمای و بیا که کنیزک بتو فروشم. چون این پیغام به محمد طاهر رسید، بغایت شادمانه شد و خرم گشت. بفرمود تا چهارده بدره سیم وزر در نظر محمود وراق نهاد. محمود وراق چون آن حال مشاهده کرد راتبه را گفت.

ای راتبه جامه در بر پوش و استعداد خدمت امیر کن که ترا به وی فروشم چون کنیزک آن سخن بشنید، گریه بروی مستولی شد، چنانچه آواز او را امیر محمد طاهر شنید. محمود گفت: ای راتبه موجب بکاو تضرع چیست؟ (گفت) یا مولای هذا آخر امری و آخرا مرك. آخر کار من و تو این بود که در آخر کار مرا از خود جدا کنی. محمود گفت: این همه در عشق تو کنم که چون در دست من از مال چیزی باقی نماند، تا تو آسوده باشی ترا به حرم امیر میفرستم که تا باقی عمر در راحت بگذاری. کنیزک جواب داد. اگر برای من میکنی مکن. قبول کردم باقی عمر برای تو مال بکسب آنچه لایق عورات باشد از متاع و دامن بافتن حاصل کنم و خود را و ترا بدارم محمود وراق گفت: اگر چنین

است من ترا آزاد کردم و به زنی به نوزده دینار و نیم مهر عقد کردم. چون محمد طاهر این مذاکرهٔ محمود وراق و کنیزک را تبه بشنید، بر خاست دست بدامن جامهٔ خود زد و گفت: هر چهارده بدره سیم شما را است ۰۰۰ و کل این مال شما را بخشیدم باقی عمر در راحت بگذرانید و باز برگشت. (۱)

این شعر او در نهایت لطافت است:

نـگارینا به نقد جانت ندهم | گرانی در بـها ارزنـت ندهم
گرفستم به جان دامان وصلت | نهم جان در کف و دامانت ندهم

با توجه به قطعات شعر باز مانده از دورهٔ طاهری، میتوان تذکر داد که شعر دری در آن عهد لطف و مایه یی داشته و موضوعات پند و معاشقه در آن انعکاس یافته است. طرز بیان و استحکام کلام گوینده گان دال بر یک سابقهٔ شعری در زبان دری است و این موضوع قول نویسنده گانی را که در خصوص اقدام شعرای دری گوی اشاره کرده و العباس را از آنجمله میدانند، تایید می کـند البته وجود واقعی شعر العباس به واسطهٔ جغرافیه دان معروف ابن خرداد به، تصریح گردیده است. او دو شعر هجایی را در تحت نام ابو الینبغی العباس بن طرخان ذکر می کند که به قول یان ریپکا به اقرب احتمال جز همان عباس مروزی کس دیگر نیست این عباس بن طرخان همان کسی است که در خدمت ال بر مک می زیسته و به زبان عربی نیز شعر می گفته است. (۲)

۱ـ منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، چاپ کابل، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۹۶

۲ـ در باره اشعار و احوال او رجوع شود به عباس اقبال (ابوالینبغی عباس بن طرخـان)، مجله مهر، سال اول شماره دهم.

خلاصه شعر دری درعهد طاهری به شکل ابتدایی احساسات گوینده گان را به بهترین وجه ابراز میداده و به سوی انکشاف قدم مینهاده است. این پدیده ادبی پا گذاراز دورهٔ طاهری به دوره های دیگر به حسب قانون تحول و تکامل راهی راکه در پیش داشت تعقیب کرد و بالاخره به کیفیتی رسید که رسیدن به آن پس از گذشتن از یك سلسله شرایط حتمی بود.

(٤) ادبیات در دورهٔ صفاری

١ – محمدبن وصیف سگزی:

یعقوب، از سیستان یعنی ازسرزمین داستانهای ملی و حماسی بود. او در محیطی چشم بهجهان کشوده و درآب و خاکی نشو ونما یافته بود که زبان دری درآغوش آن پرورش مییافت. یعقوب همانطور یکه به میهن ومردم خویش علاقه داشت بهزبان وادبیات دری نیز پیوند محکم داشت. چون زبان عربی نمیدانست وخلاف برخی ازامرای طاهری درجوارشاعران عربی گوی زندگی نکرده بود وبهادبیات عربی دلبستهگی وآشنایی نداشت بدان سبب ازشنیدن اشعار عربی بهره نمیبرد وبهآن التفات نمیورزید. گویند روزی شاعری قصیدهیی عربیدر مدح اوسرود وآنرا در حضورش قرأت کرد، چون یعقوب ازآن چیزی نفهمید دستور داد که دیگر بهآن زبان برایش شعری نخوانند. منشی او محمدبن وصیف سگزی (متوفی ۲۹۷ هـ) در تهنیت فتح هرات وقتل عمارخارجی وزنبیل، بهزبان دری مدیحه یی برای وی سرود.

این شعر به صورت ناتمام در تاریخ سیستان ضبط است. وی دراین شعربه جایهای تاریخی چون درآکار وباب طعام اشاره کرده است:

ای امیر یکهامیران جهان خاصه وعام   بنده وچاکرو مولای سگ بند وغلام

از لی خطی در لوح که ملکی بدهید — بابی یوسف یعقوب بن الیث همام

به لتام آمد زنبیل و لتی خورد به لنگ — لتره شد لشکر زنبیل وهبا گشت کنام

لمن الملک بخواندی تو امیرا به یقین — با قلیل الفئة کیت داد بر آن لشکر کام

عمر عمار ترا خواست وزگشت بری — تیغ تو کرد میانجی به میان ددودام

عمراو نزد تو آمد که تو چون نوح بری — در آکار تن(۱) او سر او باب طعام(۲)

محمد بن وصیف سگزی از دبیران یعقوب بن لیث بود که از اوایل عهد قدرت یعقوب با او بود و دورهٔ امرای بعد از او را نیز دیده بود و تا حدود سال ۲۹۶ یا ۲۹۷ هجری هم آثاری از او در دست هست . نخستین شعر او ظاهراً پس از سال ۲۵۱ه . ساخته شده است زیرا از فحوای عبارت آن واشعاری که مقلدان او ساخته اند ، معلوم میشود که واقعهٔ عمار موضوع اساسی شعر آنان است و عمار خارجی در جمادی الاخر سال ۲۵۱ هجری کشته شد . (۳)

محمد غیر از قصیده یی که در ستایش یعقوب سروده ، اشعار [illegible] داشته است . از آنجمله قطعه یی است که به سبب شک [illegible] قتل او درسال ۲۸۳ه . گفته شده (٤) و [illegible] عمرو بن لیث به دست اسماعیل [illegible]

۱- درآکار یکی ازدر [illegible]

۲- باب طعا [illegible]

دیگ [illegible]

قطعه ییکه در وقایع سال های ۲۹۶ ـ ۲۹۷ ه . در گرفتاری طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمرولیث سروده شده است . (۱)

با تحلیل اشعار محمد وصیف آنچه ما در اینجا نقل کردیم و آنچه که در تاریخ سیستان آمده است ، چنین معلوم میشود که وی شخص عالمی بوده و در زبان عربی نیز آشنایی داشته است . از محمد بن وصیف گوینده گانی چون محمد بن مخلدسگزی و بسام کرد خارجی پیروی کرده و یعقوب را مدیحه گفته اند .

۲ — ابو سلیک :

گوینده یی دیگررا از این عهد می شناسیم که او نیز در شاعری مقام بلند داشت . این شاعر ابو سلیک گرگانی است در اوان امارت عمرو بن لیث (۲۶۵ـ۲۸۷ ه) زنده گی می کرد . منوچهری دامغانی در قصیده یی به مطلع

گاه توبه کردن آمد از مدایح وزهجی
کـ‌ز هجی بینی زیان وز مدایـح سودنی

اورا در شمار استادان بزرگ مانند ابوالعلای ششتری . ابولعباس ربنجنی ، ابوالمثل بخاری ، محمد بن صالح والوالجی وابوشعیب هروی نام برده است :

بوالعلا و بو العباس و بو سلیک و بومثل
آنکه آمد از نوایح (۲) و آنکه آمد از هری

۱ـ همان اثر ، ص ۲۸۶

۲ـ نوایح ممکن است همان ولوالج باشد و در اثر سهو کاتب به دان شکل نوشته شده باشد زیرا درهیچ جای غیراز این شعر به نام نوایح بر نمیخوریم ابن حوقل ، اصطخری ، لسترنج و تذکره نویسان ازشهری بنام ولوالج یاد کرده اند و این همان شهری است که فعلاً از توابع ولایت تخارا افغانستان و به نام رستاق موسوم است ، صحت ولوالج به جای نوایح از این شعر دیگر منوچهری نیز معلوم میشود :

آن دو گرگانی ازردوو ی ودوو لوالجی   سه سرخسی وسه کاند ر سغد بوده معتکن

از آن دوو لوالجی تنها ابوعبدالله محمد بن صالح را میشناسیم واز دیگری خبر واثری در تاریخ ادب دری نیست و تذکره نویسان نیز از آنها یاد نکرده اند . این مصرع به این شکل «آنکه ازولوالج آمد آنکه آمد هری » نیز آمده است .

رک ، ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱

راجع به زنده گی وسرگذشت این شاعرمعلومات زیاد به دست نیست. ازاشعار او نیزجزچند قطعهٔ معدودی باقی نمانده است. اودریکی ازاین قطعات انسانــرادرنگهداشتن آبروونکوهش مردم پرستی وتشویق به آزاده گی وسرـ فرازی خوانده است آنجا که گوید:

خون خودرا گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی درکنار
بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیرو کار بندو گوشدار

۳ــ فیروز مشرقی:

فیروز مشرقی نیز معاصرعمروبن لیث بودودرسال ۲۸۲ یا ۲۸۳ه. پدرود زنده گی گفت. ازمطالعهٔ اشعار او چنین برمیاید که در سرودن اشعار عشقی توانایی داشته است. قطعاتی از اودرتذکره ها و فرهنگ ها نقل شده است. خلاصه با آنکه ازاین دوره اشعارفراوان باقی نمانده است. اما میتوان با توجه ودقت دراین تعداداندك دریافت که ادبیات دری در عهد صفاری نسبت به دورهٔ طاهری انکشاف و رونق یافته است. طوریکه پیشتراشاره کــردیم، یعقوب بن لیث را بعدازفتح هرات شاعران به تازی شعرگفتند وچون اودرزبان وادبیات عربی وارد نبود محتویات آن شعررا درنیافت و بدان سبب ازگفتن شعرعربی دردربارخود ممانعت کرد. این امرسبب شد که نخست منشی او محمدـ بن وصیف وسپس مخلد سکزی وبسام کرد خارجی به دری اشعاری بسرایند.

ازسوی دیگر توجه صفاریان به ادبیات دری از این هــم میتوانند معلوم شود که رباعی یکــی، ازارکان شعردری درعهد آنان ایجــادشده است.

دولتشاه سمرقندی وبه نقل ازاوشبلی نعمانی داستانی رادرباره‌ٔ این موضوع چنین نقل میکنند که یک روزیك طفل صغیرالسن یعقوب چهار مغزبازی

میکرد و در اثنای بازی چهار مغزش غلطان غطان به گـوی افتاد ، تا بهنگام ازز بان او برآمد : (غلطان غلطان همی رود تا لب گوی) چون یعقوب این کلام بشنید ، دستور داد که علما وزن آنرا معلوم کنند . بعد ازغورو تفحص وزن آنرا بحرهزج تثبیت کردند و سپس سه مصراع دیگر بران افزودندو آنرادو بیتی خواندند که بعد به رباعی مسمی گردید. (۱)

اگر این قول صحت داشته باشد ، امکـان دارد یعقوب به تأسی از داعیه ادب پروری آن کار راانجام داده باشد .

دراین دوره گویندهگان موضوعات مورد بیان رابدون مبالغه و اغراق در اشعار میاوردند . ازروی ابیات پراگندهٔ باقی مانده چنین میتوان درک کرد که انواع شعر دراین زمان عبارت از قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی بوده است .

قصیده به پیروی ازشعر عربی سروده شد. ازین عهد قصیدهٔ مکمل به دست نداریم به جز قسمتی ازهمان قصیدهٔ مقتضب محمد بن وصیف که توسط تاریخ سیستان بمار سیده است . قطعات باقیماندهٔ این دورهٔ قسماً درخور توصیف است. تأثیرزبان عربی درشعر برخی از شاعران مخصوصاً محمد بن وصیف دیده میشود .

شاعران این دوره ازمعلومات خویش در سرودن شعر سود جسته اند، چنانکه محمد بن وصیف معلومات خویش رادر شعریکه دربارهٔ گرفتاری عمرو بن لیث سرود بیان کرده است و این مطلب ازذکر کلمه های (نحس) و(نحوست) که ازاصطلاحات نجوم است آشکار میتواندشد. تشبیهات در اشعار این عهد اکثر لطیف وساده ومحسوس بوده است .

۱- شبلی نعمانی ، همان اثر، ج ۱

(٥) - ادبیات در دورهٔ سامانی :

در دورهٔ سامانی از وجود گوینده‌گان متعدد و عده یی از نویسنده‌گان سراغ داریم. برخی از تذکره نویسان، از آنجمله محمد عوفی عددشاعران این دوره را بیش از سی نگاشته است. دولتشاه و هدایت و دیگران کمتر از این تعداد را نام برده اند. شاعران عهد سامانی عبارتنداز ابوالحسن شهید بلخی، ابوطیب مصعبی، رودکی سمرقندی، ابوشکور بلخی، رابعهٔ بلخی، معروفی بلخی، ابوالمؤید بلخی، دقیقی بلخی، بدیع بلخی. ابوالحسن لوکری، بشار مرغزی، ابوشعیب هروی، مسعودی مروزی، ابوالحسن علی منجیك ترمذی، ابوالعباس ربنجنی. منطقی رازی، خسروی سرخسی، ابو طاهر خسروانی، مرادی، ابوعبدالله فرالاوی، رونقی بخارایی، خبازی نیشاپوری، ابوزراعهٔ گرگانی، معنوی بخارایی، بیلاقی، آغاجی، کسایی مروزی، عمارهٔ مروزی ابو عبدالله محمد بن صالح و لوالجی وغیره.

از جملهٔ این تعداد گوینده‌گان تنها عدهٔ معدودی مشهوراند. بدان سبب در این بخش ما صرف به معرفی و شرح احوال و اشعار تعدادی از گوینده‌گان میپردازیم و از صحبت در پیرامون شاعران دیگر که از شرح احوال آنان اطلاع وسیع در دست نداریم و نیز از اشعارشان جز اندکی باقی نمانده است، در میگذریم. همچنان در مبحث دیگر راجع به چگونه‌گی نثر و آثار منثور این دوره صحبت خواهیم کرد شاعران معروف دورهٔ سامانی :

الف) ابوالحسن شهید:

شهید فرزند حسین جهودانکی (نام محله یی در بلخ در اوائل عهد اسلامی) از باشنده‌گان بلخ بود. سال ولادتش معلوم نیست اما در حدود سال ۳۲۵ هـ. زنده‌گی را پدرود گفت. شهید یکی از شاعران نام آور عهد سامانی است. به قول نویسندهٔ

مجمع الفصحا به زبانهای دری وعربی شعر میگفت. (۱) رودکی با همهٔ استادی که درشعروشاعری داشت مقام شهید رادر شاعری ستوده است:

شاعر شهید و شهره فرالاوی — وین دیگران به جمله همه راوی

فرخی سیستانی ازشاعران عهدغزنوی وی رادرردیف استادرودکی (شاعرانت چورودکی وشهید) قرارداده وازخوش نویسی او (خط نویسد که بنشناسند ازخط شهید) توصیف به عمل آورده است. خاقانی اورا در قطارشاعران معروف عرب یعنی لبید و بحتری قرار داده است:

گرچه بدست پیش از این درعرب وعجم روان

شعر شهید ورودکی نظم لبید و بحتری

دارمستترشهید راشاعر بدبین زمان خود دانسته است. (۲) اگر قول دارمستتر قرین حقیقت باشد، باید گفت که حوادث واتفاقات غم انگیزی که هرانسان بااحساس رامتأثرومتألم میسازد. شهید رانیز دران زمان متأثرساخته بود. بنابران باید اورا موجودی دانست که ازحدوث حوادث ناهنجارمتنفرواز بروز آنها متأسف بوده است. از مضمون یکی دو قطعه ازآن شعری که دارمستتر به استنادو تحلیل آنها شهید راشاعر بدبین معرفی کرده، چنین برمی آید که این گوینده، نوحهٔ جغدرادرویرانه های طوس خراسان سرزمینکه درزمان اوشایددرنتیجهٔ جنگها وياوقایع دیگر به ویرانه یی تبدیل شده بود، می شنید و بنابران تأثرات درونی خویش رادرقالب این شعرریخت.

دوشم گذر افتاد به ویرانهٔ طوس — دیدم جغدی نشسته بر جای خروس

گفتم چه خبر داری از این ویرانه — گفتا خبر اینست که افسوس افسوس

۱- رضاقلی هدایت، مجمع الفصحا

۲-هرمانانه ،تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه داکترشفق، بنگاه ترجمه نشرکتاب، تهران ۱۳۲۷

درین شکی نیست که غم و اندوه هر انسان را متأثر میسازد ولی شاعر انسانی است که شعر او انعکاس‌دهندهٔ تأثرات درونی وی وحتی از دیگران است . چنانکه این موضوع را در این شعر شهید میتوان یافت .

اگر غم را چو آتش دود بودی — جهان تاریك بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی — خردمندی نیابی شاد مانه

شهید در سرودن اشعار عاشقانه ، مخصوصاً غزل(نه به مفهوم دوره های بعدی) شهرت داشته است چنانکه این تغزل را که در ستایش معشوق خویش سروده به سیاق غزل نزدیك است زیرا در بیت سوم وچهارم و هفتم آن ، تسلسل فکری که از خصوصیات تغزل قصاید میباشد تغییر یافته است .

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم
که پند سود ندارد بجای سوگندی
شنیده ام که بهشت آنکسی تواند یافت
که آرزو برساند به آرزومندی
ترا اگر ملك چینیان بدیدی روی
نماز بردی و دینار بر پراگندی
وگر ترا ملك هندوان بدیدی موی
سجود کردیو بتخانه هاش بر کندی
به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
به آتش حسراتم فگند خواهندی
ترا سلامت بادای گل بهارو بهشت
که سوی قبلهٔ رویت نماز خوانندی

شهید نه تنها در تاریخ ادبیات به‌حیث شاعر، بلکه در تاریخ فرهنگ به صفت متکلم و دانشمند نیز معرفی شده میتواند. او خودش در یکی از قطعات شعری خویش گرایش خود را بسوی علم بیان میکند.

رودکی سمرقندی در ضمن مرثیه یی که در وفات او گفته، مراتب او را در خرد از هزاران بیشتر انگاشته است:

کاروان شهید رفت از پیش　　و آن ما رفته گیر و میندیش

از شمار دو چشم یك تن کم　　وز شمار خرد هزاران بیش

ابن الندیم تألیفاتی را به او منسوب میدارد. (۱) مگر متأسفانه فعلاً هیچ اثری از آنها بدست نیست. شهید با محمد بن ذکریای رازی حکیم وطبیب معروف عهد سامانی دربارهٔ (لذت) و چگونگی آن مباحثاتی نموده و براو نقوضی نوشته است. رازی نیز در رد و نقض وی مطالبی نگاشته است. (۲) شهید با ابوزید بلخی عالم معروف معاصر بود وبا او رابطه داشت.

ب) - ابوطیب مصعبی:

ابو طیب محمد بن حاتم مصعبی، حاجب دیوان رسالت نصر بن احمد سامانی و از دبیران مشهور او بود. چنانکه بیهقی در این خصوص مینویسد: «چنان خواندم در اخبار ملوك سامانیان که نصر بن احمد سامانی هشت ساله

---

(۱) الفهرست، ص ۴۱۸

(۲)- ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱

بود که از پدر بماند که احمد را بکشتند و دیگر روز آن کودک را بر تخت ملک نشاندند به جای پدر، آن شیر بچه ملک زاده بی سخت نیکو برآمد و بر همهٔ آداب ملوک سوار شد و بی همتا آمد. اما در وی شرارتی و زعادتی و سطوتی و حشمتی با فراط بود و فرمانهای عظیم میداد از سر خشم تا مردم ازوی رمیدند و با این همه بخرد رجوع کرد و میدانست که آن اخلاق ناپسندیده است. یکروز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگتر وزیری بود و بوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت و هر دو یگانهٔ روزگار بودند ....» (۱)

مصعبی ظاهراً بعد از معزول شدن ابوالفضل بلعمی درسال ۳۲۶ به منصب وزارت نیز رسید ولی بر مخدوم خویش خلاف آورد (۲) و به فرمان آن پادشاه کشته شد. ابو طیب المصعبی محمد بن حاتم در همهٔ کارهای معاشرت و ندیمی و اسباب ریاست و وزارت معروف و مشهور بود. دست وی در کتابت با برق هم چشمی میکرد و خامهٔ او در روش چون کشتی و خط او گلشن دیده گان بلاغت املای عطار و شعر او در دو زبان نتایج فضل و میوه هـای عقل و چون بر امیر سعید نصر بن احمد بواسطهٔ فزونی محاسن و و فور منا قب مسلط شد و او وی را وزیر خویش گردانید و بمنادمت خویش اختصاص داد، زمانی نگذشت که بر و چشم زخم رسید و آفت وزارت بروی پیچید، پس زمین را از خون او سیراب کرد.(۳)

از جملهٔ شاعران دورهٔ سامانی، رودکی ابوطیب را مدیحه گفته دو بیت از اشعار او در لباب الالباب چنین آمده است. (٤)

---

۱ - تاریخ بیهقی، چاپ نفیسی، تهران ۱۳۱۹؛ ج ۱، ص ۱۱۲

۲- گردیزی، همان اثر، ص ۳۲

۳- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۳۱۲

۴- سدید الدین محمد عوفی، همان اثر، ص ۲۴۶

مرا چود او تازه دارد همی	مگر جودش ابرست و من کشتزار
مگر یکسو افگن که خود همچنین	ببند یش و دیدهٔ خرد بر گمار

مصعبی در دو زبان یعنی عربی و دری شعر می گفت. برخی از اشعار عربی او را ثعالبی در یتیمة الدهر و جمال الدین ابی الحسن علی بن القاضی الاشرف یوسف القفطی معروف به ابن قفطی (متوفی ۶۴۶ هـ) در کتاب «المحمدون من الشعرا» نقل کرده اند. از اشعاری دری مصعبی جز چند بیت باقی نمانده است. در یک شعر شکوایی او که در تاریخ بیهقی آمده است، ابوطیب از ناپایداری جهان و کوتاهی عمر و تنگدستی و ناداری بخردان شکایت کرده است. شاید مصعبی این قطعه را بعد از آنکه با مخدوم خویش خلاف آورد، گفته باشد. طبعاً آنهمه و فور نعمت و عزت و قدرتیکه او رامیسر بود وحتی شاعرانی چون رودکی از وجود وی بهره‌ور می شدند، در زمان بر کناری اش از مناصب درباری دستخوش دیگر گونی گردیده بود. مصعبی بر این باور است که عامل اساسی تغییر زندگی او و جهان میبا شد و به همین سبب جهانرا مورد نکوهش و انتقاد قرار میدهد. بدان سبب میتوان گفت که وی مطالب را با بیان کنایی آورده است و این همان خصوصیتی است که در کلام بسیاری از شاعران دری گوی یافت میتواند شد. این بیت از شعر شکوایی او:

چرا عمر طاوس و دراج کوته	چرا مار و کرگس زیدر درازی

با این بیت رودکی شباهت دارد:

چرا عمر کرگس دو صد سال و یحک	نماند فزون تر ز سالی پرستو (۱)

۱ـ سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۱۰۶۸

ج- رودکی سمرقندی :

در اواسط قرن سوم هجری درآن وقتیکه خراسان وماوراءالنهر از تحت ادارهٔ مستقیم خلفای عباسی برآمد وامور آن به امرای این نواحی تعلق گرفت، ابوعبدالله (ابوالحسن) جعفر بن محمد رودکی در یکی ازدهات خوش منظر کوهستانی رودك (پنج‌رود) ازمادر بزاد (۱) به قول سمعانی که به‌دورهٔ زندگی شاعر نزد یکتر بود، نام اوجعفر و نام پدرش محمد و کنیه‌اش ابوعبدالله است . (۲)

دربارهٔ تخلص رودکی نظریات مختلف ارائه شده است . برخی از نویسنده گان به رودك (محل تولد شاعر) (۳) و بعضی دیگر به رود (آله موسیقی)(٤) نسبت داده‌اند، امارویهمرفته عده زیادی ازنویسنده گان برآنند

---

۱ ـ دربارهٔ مولدرودکی محققان متفق اند . امامحل وقوع آن رابه اشکال مختلف ثبت کرده اند ازجمله در«لباب الالباب» «شرح تاریخ یمینی»«هفت اقلیم» قریهٔ رودك از نواحی سمرقند خوانده‌شده است .دولتشاه سمرقندی وبرخی دیگررودك راازقریه‌های نزدیك بخارا میانگارند. رضاقلیخان هدایت «درمجمع الفصحا» رودك‌رایکی ازقرای‌اطراف نسف‌دانسته ولی‌دراثر دیگر خود بنام انجمن آرای ناصری رودك رایکی ازقریه‌های بخاراشمرده است. لیکن قرارا ظهار سمعانی رودك ازقریه‌های کوهستانی سمرقند بوده است . یاقوت حموی دراین مورد با سمعانی هم‌عقیده است .

۲ ـ دربارهٔ نام کنیه ونسب رودکی عقاید گوناگون موجود است. سمعانی (الانساب چاپ اوقاف گیب ص۲۶۲) محمدعوفی (لباب‌الالباب ج ۲ص۶) عروضی سمرقندی (چهارمقاله چاپ تهران‌ص۳۵) اورا ابوعبدالله جعفر بن محمدو دولتشاه سمرقندی (تذکرةالشعراطبع‌هند ص۱۸) آذر بیگدلی (آتشکده ص۳۳۵) وی‌رااستاد ابوالحسن خوانده اندواله داغستانی نویسنده‌ریاض‌الشعرا کنیه‌اورا ابوجعفروابوالحسن قید کرده است

۳ ـ سمعانی،الانساب،ص۲۶۳؛ محمد عوفی،لباب الالباب ج ۲، ص ۶

۴ ـ دولتشاه سمرقندی، تذکرةالشعراء،ص۱۸؛ آذر، آتشکده،ص۳۳۵

که‌رودکی منسوب به ناحیه رودک است وانتساب آن به‌رود درست نمی آید . چه در آن صورت باید او را رودی بخوانند و نه رودکی ، زیرا از رود مصغری چون رودك هرگز در زبان دری معمول نبوده‌ودرهیچ یك از فرهنگها ضبط نگردیده است . رودی هم به قیاس زبان دری درست نیست زیرا زننده ونوازندهٔ رود را باید ، بزبان دری آنهم در قرن چهارم که‌رعایت قواعد فصاحت و مبادی زبان را میکرده‌اند، «رودساز» یا «رودنواز» ویا «رودزن» گفت نه رودی یا رودکی . (۱) بعضی از نویسنده‌گان تخلص رودکی را به‌شکل رودگی ثبت کرده اند که این درست نیست زیرا گذشته از مآخذ معتبر نزدیك به‌عهد زنده‌گی این شاعر ، اشعار خود وی بهترین مرجع برای تأیید قول ماست :

رودکی چنگ بر گرفت ونواخت　　باده انداز کو سرود انداخت

تو رودکی را ای ماهر وهمی بینی　　بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود

در بارهٔ دورهٔ خرد سالی رودکی و زنده‌گی او پیش از آمدن به در بار آل ـ سامان، معلومات اندك به‌دست است . از جملهٔ مولفانی که در این موضوع صحبت کرده اند ، یکی محمدعوفی است که بدینسان می نویسد :

«... چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن را تماماً حفظ کرد و قرائت بیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق میگفت ، چنانکه‌خلق بر آن اقبال نمودندورغبت او زیاد شد و او را آفریدگار آوازی‌خوش‌وصوتی دلکش داده بودو به سبب آواز درمطربی افتاده بود و از ابوالعبک بختیار که در آن صنعت صاحب اختیار بود ، بربط بیاموخت و در آن ماهر شد و

---

(۱)- سعید نفیسی،احوال و اشعار رودکی، ج ۲ ،ص ۴۶۵ -- ۴۶۶

آوازهٔ او به اطراف واکناف عالم برسید ... » (۱) اکنون مراحل مختلف زنده‌گی و آثار او را در ذیل مباحث جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم .

نخست دردایرهٔ ادبی دربار :

از تاریخ وورد رودکی به دربار سامانی اطلاع دقیق موجود نیست ، گرچه سعید نفیسی در کتاب احوال و اشعار رودکی بر آنست که رودکی دربار اسمعیل (۲۷۹ — ۲۹۵ هـ) و احمد بن اسمعیل (۲۹۵ —۳۰۱ هـ) را نیز دیده است ، اما صحت این قول را آثار باقی ماندهٔ رودکی تأیید نه نموده و از این دو امیر در هیچ یک از اشعار وی تذکری داده نشده است . گرچه سعید نفیسی بتأسی از بیت :

چو فضل میر ابوالفضل بر همه ملکان

چو فضل گوهر و یاقوت بر نبهره بشیز

میخواهد ثابت کند که ابوالفضل در اصل ابونصر ، کنیت احمد بن اسمعیل سامانی بود و آنرا به ابوالفضل تحریف کرده اند .

شاید یکی از علل رفتن رودکی به دربار آل سامان آشنایی شاعر با ابوالفضل بلعمی باشد . ابوالفضل بلعمی (منسوب به ناحیهٔ بلعم درآسیای صغیر) (۲) از سال ۲۷۹ هجری تا اواخر سلطنت نصر بن احمد سامانی منصب وزارت داشت (۳) وهمین شخص رودکی را به امیر نصر معرفی نمود . رودکی در دربار نصر عزت تمام یافت و ندیم وی شد . گاهی در سفر نیز با نصر میبود و

۱ــ محمد عوفی ، لباب الالباب ، ج ۲ ، ص ۶

2 -- Rieu , Catalogue of The persian Manuscripts in the British Musseum , London , 1936 , vol · 1 . PP . 69 -- 70

۳ــ برای اطلاع بیشتر در بارهٔ بلعمی : رجوع شود به الانساب ذیل عنوان بلعمی ، معجم البلدان ذیل کلمهٔ بلعم : الکامل فی التاریخ وقایع سال ۳۳۰

برایش میخواند. نظامی عروضی بر آنست که وقتی نصر به بادغیس سفر کرد، رودکی نیز در خدمت او بود. چون این موضع بسیار زیبا بود، نصر را خوش آمد و تا چهار سال در آنجا بماند.

ندیمان امیر و اعیان دربار، از این توقف و دوری از بخارا به تکلیف شدند. به رودکی توسل ورزیدند تا او امیر را درضمن قصیده یی برای حرکت جانب بخارا تشویق کند.

رودکی قصیدهٔ (جوی مولیان) را سرود و آنرا با آواز موسیقی در مجلس نصر خواند. امیر چنان تحت تاثیر آمد که بی موزه وشلوار پای بر خنگ نوبتی گذشت و به طرف بخارا روانه شد. رودکی در دربار نصر نعمت و ثروت فراوان پیدا کرد، تا حدیکه او را دوصد غلام بود وچهارصد شتر در زیر بنهٔ اش میرفت. (۱) با آنکه این قول درموزد تمول رودکی، مبالغه آمیز بنظر می رسد، ولی از این حقیقت انکار نمیتوان کرد که وی از رهگذر سرودن اشعار چه مدحی وچه داستانی مانند کلیله و دمنه از امیران و وزیران، صله های زیاد میگرفت. طوریکه خودش در قصیدهٔ «شکایت از پیری» به این مطلب اشاره کرده است. رودکی غیر از امیر نصر بن احمد سامانی، اشخاص دیگر را نیز مدیحه گفته است از جملهٔ آنان، یکی امیر ابوجعفر احمد حکمران سیستان است که رودکی قصیدهٔ مادر می را درمدح او گفته است دیگر ابوطیب مصعبی صاحب دیوان رسائل و وزیر نصر بن احمد و ابوالفضل بلعمی پدر ابوعلی مترجم تاریخ طبری و عدنانی (که راجع به وی معلومات مفصل در دست نیست) و ماکان بن کاکی که علیهٔ سامانیان شورشی راراه انداخته بود و معلوم نیست که رودکی به چه مناسبتی او را مدح گفته و ماکان پنج هزار درم او را صله داده است. ولی از تحریر

۱ـ محمد عوفی، لباب الالباب، ج ۲

سعید نفیسی چنین بر می آید که پس از آنکه امیر ابوجعفر بر ماکان اهانت کرد، نصر بن احمد را از این اهانت خوش آمد و امیر ابوجعفر را شکرگذاری کرد و رودکی قصیده یی در مدح امیر ابوجعفر گفت. ماکان برای اینکه رودکی او را بد نگوید، این صلت را به وی بخشید که از هاجی و زخم زبان رودکی در امان بماند. (۱)

صرف نظر از جنبهٔ مداحی و صله ستانی که هر شاعر درباری را رسم بوده است، رودکی در تقویت ادبیات دری سهم فراموش ناشدنی دارد. وی از لحاظ ایجاد انواع و موضوعات شعر دری در میان گوینده گان معاصرش مرتبهٔ خاص دارد. زنده گی رودکی بعد از یک مدت طولانی که در عیش و خوشگذرانی سپری شده بود، دیگرگون گردید؛ پیری و ناتوانی برا وچیره شد. هرچند موی خویش را از مصیبت پیری سیاه میکرد. (۲) اما این آرایش ظاهری نمیتوانست جای واقعیت را بگیرد و او را تازه وجوان نماید. قامت خمیده رخسار زعفرانی و پرچین، از دست دادن صوت دلکش، احتیاج پیدا کردن به راوی بنام (مج) (۳) پای او را از محوطه دربار به رودک جای یکه او روزی با یک عالم آرزو زندگی را شروع کرد و عاقبت جز یأس و حرمان چیزی نیافت، کشانید. ممکن است سؤالی پیدا شود که رودکی درچه سال و روی کدام علت از دربار

۱- سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی ص ۳۰۹

۲- من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه / تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه

چون جامه ها به وقت مصیبت سیاه کنند / من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

۳- در قرن چهارم و پنجم هجری بعضی از شعرای بزرگ اشعار شانرا با موسیقی میخواندند. گوینده یکه از نعمت آوازخوانی بی بهره میبود ویا به نسبت محتشمی نمیخواست اشعار خودرا خودش بخواند ویا آواز بلند نمیداشت ویا پیر میبود شخصی را بنام «راوی» برمیگزید. چنانکه رودکی درزمان پیری به راوی احتیاج پیدا کرد. ازاین بیت وی معلوم میشود که راوی او «مج» نام داشته است.

ای مج کنون توشعرمن ازبر کن وبخوان / ازمن دل وسگالش و ازتو تن وروان

دور کرده شد. در پاسخ باید توضیح کرد که وی از سال ۲۶۳ ه. به بعد به دربار راه نداشت. موجودیت او پیش از این تاریخ در دربار مسلم است. زیرا در سال ۳۲۱ ه. به فرمان نصر بن احمد قصیدهٔ مادر می را در مدح امیر ابو جعفر سرود. از این تاریخ به بعد راجع به بودن او در دربار اطلاع دقیق نداریم، ولی احتمال دارد تا سال عزل جامی او یعنی ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی که ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۹ به آن اشاره کرده، آخرین روز های زنده‌گی درباری را سپری کرده باشد. علت طرد رودکی از دربار سامانی را نویسنده‌گان متقدم واضح ذکر نکرده اند، تنها در شرح نجاتی بر کتاب تاریخ عتبی آمده است که در پایان زنده‌گی چشم رودکی را میل کشیدند. (۱) اما این قول با نظر به بعضی از نویسنده‌گان دیگر چون محمد عوفی (۲) جامی (۳) و اشعار برخی از شاعران معاصر رودکی و یا گوینده‌گان بعد از وی که همه اورا کور مادرزاد واکمه میگویند، مطابقت نمی دارد.

محققان معاصر مخصوصاً، سعید نفیسی وعبدالغنی میرزایف و گراسیموف، از روی قراین تاریخی و تأویل اقوال برخی از نویسنده‌گان مانند گردیزی (٤) نظام الملک (۵) رشید الدین فضل الله (٦) وسیف الدین حاجی بن نظام عقیلی (۷) وخواند میر (۸) نوشته اند که چون نصر بن احمد سامانی به مذهب

۱- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ص ۲۵۸ - ۲۵۹

۲- محمد عوفی، لباب الالباب، بکوشش نفیسی، ص ص ۲۲۵ - ۲۲۸

۳- عبدالرحمن جامی، بهارستان، چاپ وین، ص ص ۸۲ - ۸۴

۴- گردیزی، زین الاخبار، چاپ برلین، ص ۳۲

۵- ابوحسن علی نظام الملک، سیاستنامه، چاپ اصفهان، ص ص ۲۶۶ - ۲۷۳

۶- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، بکوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس ص ص ۱۲ - ۱۳

۷- سیف الدین حاجی، آثار الوزراء، به تصحیح میر جلال الدین حسینی، ص ص ۱۶۶ - ۱۲۷

۸- خواند میر، دستور الوزراء با مقدمه وتصحیح سعید نفیسی، ص ۱۰۸

فاطمی گروید. وزیراو ابوالفضل بلعمی وشاعر دربارش رودکی و بسیاری از ارکان دولتش بدان مذهب معتقد شدند ولی چون مقربان دربار وی خشمگین شدند وخواستند اورا بکشند پسرش نوح، پدر را وادار کرد که ازسلطنت دست بکشد تا فتنه ازمیان برود. وی ظاهراً درسال ۳۲۹ه ازسلطنت کناره گرفت وهمان سال کسانی که ازبزرگان دربارش با وی هم عقیده بودند، کشته شدند که از آنجمله بلعمی وزیرمعروف بوده است. رودکی نیز بدان سبب کورساخته شد وسپس از دربار اخراج گردید و بالاخره زنده گی وی در زادگاهش پایان یافت.

دوم- تاریخ وفات آرامگاه :

در مورد تاریخ وفات رودکی ارقام مختلف بیان شده است. از جملهٔ این ارقام بجز ۳۲۹ که در نزدیکترین مأخذ به دورهٔ زندگی شاعر، یعنی الانساب آمده ودر شرح تاریخ یمینی(تاریخ عتبی) اثرشیخ منینی نیز نقل شده، دیگران نادرست خوانده شده است. اگرتاریخ مرگ بلعمی را با تاریخ کناره گیری نصربن احمد دراثرعکس العمل مردم علیهٔ اونسبت به گرایش وی به مذهب فاطمی در نظر بگیریم، مرگ رودکی با همان حادثه نیزارتباط پیدامیکند. در غیر آن واقعهٔ مرگ رودکی و بلعمی وزیر، شاید برسبیل تصادف دریک سال بوجود آمده باشد. مرگ رودکی در قریه رودک به وقوع پیوسته وهمانجا به خاک سپرده شده بود. ابوسعید که قول اور اسمعانی نقل کرده است، در کتاب تاریخ سمرقند که فعلاً از آن اثری دردست نیست، نوشته بود که درروستای پنج رودک درشمال سمرقند درگورستان کهنه یی گوررودکی را دیده وآنرازیارت کرده بود. (۱) به اساس همین قراین گراسیموف درسال ۱۳۳۶ هجری در نزدیکی شهر پنج کنت درناحیهٔ رودک وروستای پنج رودک درشمال سمرقند براثرحفریات قبررودکی

۱- سمعانی، الانساب، ص۲۲

را یافته واستخوانهای ورا به دست آورده است. نتیجهٔ مطالعات این دانشمند چنین شایع شد که چون در کاسهٔ چشم رودکی و جمجمه اش اثر سوخته گی موجود است. بنا بران در تایید کوری او در پایان عمر تردیدی باقی نمیماند. فعلاً برگور او مقبرهٔ باشکوهی وجود دارد، و در پنج کنت موزه یی از دوران زنده گی وی آماده شده است. همچنان مجسمهٔ این شاعر گرامی را پس از به دست آمدن استخوانهایش با قراین علمی در تاجیکستان ساخته اند.

شخصیت ادبی رودکی به محققان و ادب دوستان آشکار و نام او در تاریخ ادبیات، جاویدان است. در حقیقت مرگ رودکی در نزد معاصران وی بزرگترین ضایعهٔ ادبی تلقی گردیده است. مرثیهٔ ذیل که از طرف یکی از شاعران قرن چهارم هجری گفته شده، نمودار آنست که آن حادثهٔ المناك دوستداران ادب را سوگوار ساخته است.

رودکی رفت و ماند حکمت اوی — می بریزد نریزد از می بوی

شاعرت کو کنون که شاعر رفت — نبود نیز جاودانه چنوی

خون بگشت آب چشم از غم وی — زاندوهش موم گشت آهن و روی

چند جویی چنو نیابی باز — از چنو در زمانه دست بشوی

سوم — مقام شاعری :

رودکی در میان شعرای آل سامان گویندهٔ عالی مقام است. مرتبهٔ عالی او در شعر و استادی اش در این فن بار ها از طرف شاعران عصر خودش و گوینده گان دوره های بعد بیان شده است. چنانکه شهید بلخی گوید:

شاعران راخه واحسنت مدیح — رودکی راخه واحسنت هجیست

مخلدی گرگانی از شعرای قرن چهارم گوید :

از آن چندان نعیم جاودانی | که ماند از آل سامان وآل‌ساسان
ثنای‌رودکی ماندست ومدحت | نوای باربد ماندست و دستان

دقیقی گوید :

کرا رودکی گفته باشد مدیح | امام فنـون سخـن بـود ور
دقیقی مدیح آورد نزد او | چوخرما بود برده سوی‌هجر (۱)

عنصری گوید :

غزل رودکی وار نیکو بـود | غزلهای من رودکی وار نیست
اگر چه بکوشم به باریك وهم | بدین پرده اندرمرا بار نیست

رشیدی سمرقندی شاعر قرن ششم گوید :

گر سری باید به عالم کس به نیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زیبد سری
شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار
هم فزون آید اگر چندانکه باید بشمری (۲)

ادیب صابر شاعر قرن ششم گوید :

گویی چمن ز نالهٔ مرغ‌ونسیم گل | با رودکی حکایت عیار می‌کند

ابن یمین فریومدی گوید :

ز شاعرزنده میماند به گیتی نام شاهان را
فروغ ازرودکی دارد چراغ دورهٔ سامان

---

۱ ــ هجراسم پایتخت بحرین و «خرما سوی هجر بردن» مثل است .

۲ ــ لباب الالباب ،به کوشش نفیسی، ص ۲۴۸

عبدالرحمان جامی در سلسلة الذهب گوید :

رودکی آنکه در همی سفتی | مدح سامانیان همی گفتی
چون بسآن قوم همسفر رفتی | نه بسآیین مختصر رفتی
صلهٔ نظمهای همچو درش | بود در بار چار صدشترش
چون شتر از رباط بیرون راند | بر زمین غیر شعر هیچ نماند
نام آنرا که می برد امروز | هست از آن شعر انجمن افروز
هم چنین نام آل سامان را | نیك کاران و نیك نامان را
زنده از نظم خویش میدارد | در پس پرده پیش میدارد

علاوه ازاینها گوینده گان دیگر نیز از برازنده گی مقام شاعری رودکی یاد کرده اند . (۱)

از جملهٔ نویسنده گان نظامی عروضی ، محمد عوفی ، شمس قیس رازی ، دولتشاه سمرقندی، احمدامین رازی ، میر غلام علی آزاد، آذر بیکدلی ، رضا قلیخان هدایت و غیره راجع به پایگاه شاعری رودکی مطالبی نوشته اند . هم چنان درالانساب ، تاریخ یمینی تاریخ گزیده ، تاریخ قم تالیف حسن بن علی ، کشف الظنون ، راحة الصدور تألیف محمد بن علی سلیمان راوندی و نظایر آنها در باره مرتبهٔ شاعری رودکی معلوماتی ارائه شده است . از مستشرقان دارمستتر محقق فرانسوی، ادواردبرون محقق انگلیسی ، پتیزی محقق ایتالوی، هرمان اته محقق آلمانی ، ریپکامحقق چکی و بسیاری از محققان دیگر و از نویسنده گان شوروی مخصوصاً ، صدرالدین عینی ،

---

۱ - برای معلومات بیشتر دراین مورد رجوع شود به سعید نفیسی، احوال واشعار رودکی ج۳،ص ص ۷۹۲ ـ ۸۰۰ ؛ عبد الغنی میرزایف، ابوعبد اللهرودکی ، ص ۳۶۵ .

عبدالغنی میرزایف ، برا گیسنکی ، گرا سیموف و غیره مطا لب سودمندی در این باب نوشته‌اند . بنا بران چنین میتوان نتیجه گرفت که توجه این تعداد محققان عالی مقام در بارهٔ گزارش چگونه‌گی شاعری رودکی و تحسین وبزرگداشت مرتبت او در این باب دال بر قدرت و توانایی این شاعر گرامی است .

آنسانکه بسیاری از گویندگان را رسم بوده رودکی نیز در خصوص قدرت شاعری ومضمون آفرینی خویش آنگاه که خود را با پنج تن از نماینده‌گان مشهور ادب عربی مقایسه میکند به شکل مباهات آمیزی میگوید:

«... اینک مدحی چنانکه طاقت من بود

لفظ همه خوب وهم به معنی آسان

جز سزاوار میر گفت ندانم

ورچه جریرم (۱) شعر و طایی (۲) وحسان (۳)

سخت شکوهم که عجز من بنماید

ورچه صریعم (٤) ابا فصاحت سحبان (۵)

خلاصه این شاعر توانا از رهگذر علو مقام شاعری به القاب (آدم الشعرأ) وصاحب قران شاعران ، «سلطان الشعرأ» و «کاروان سالار شاعران» نام بردار گردیده است .

چهارم - آثار باقیمانده وموضوعات آنها :

۱- دیوان : یك نسخه خطی کوچك اشعار که تقریباً محتوی هزار بیت میباشد بنام دیوان رودکی در آسیا وارو پا معروف است از این دیوان نسخه‌های متعدد وجود دارد . سعید نفیسی در کتاب احوال و اشعار رودکی از قول مستشرق

۱- ابوحرزه جریر بن عطیه متوفی سال ۱۱۰ هجری شاعر معروف .

۲- ابوتمام حبیب بن اوس طایی متوفی بسال ۲۳۱ هجری شاعر معروف

۳- حسان بن ثابت خزرجی متوفی بسال ۴۵ هجر شاعر معروف

۴- مسلم بن الولید مشهور به النوانی متوفی ۲۰۸ هجری شاعر معروف

۵- سحبان بن فروائلی متوفی بسال ۵۴ هجری خطیب معروف وخوش آواز عربی .

دینسن راس آنرا «دیوان مجعول رودکی» خوانده و این عبارت بصورت اصطلاحی درآمده است. این کتاب گویا دراواخر قرن دهم واوائل قرن یازدهم ساخته شده است زیرا درمیان مآخذیکه درگردآوردن اشعار رودکی بدست بود قدیم ترین کتاب که در آن اشعار قطران را بنام رودکی آورده باشند فرهنگ جهانگیریست که بسال ۱۰۰۵ تالیف شده و از آن پس تا زمان ما در بعضی کتابها اشعار قطران راکم وبیش بنام رودکی آورده اندو آن کتابها بترتیب قدمت بدین گونه است: فرهنگ جهانگیری تألیف در ۱۰۰۵، عرفات العاشقین تألیف در ۱۰۲۳، مجمع الفرس سروری تألیف در ۱۰۲۸، نظم گزیده محمد صادق تبریزی تألیف در ۱۰۳۶، فرهنگ رشیدی تألیف در ۱۰۶۴، سفینهٔ خوشگو تألیف در ۱۱۳۷، ریاض الشعرا تألیف در ۱۱۶۱، آتشکده که مولف آن تا سال ۱۱۹۵ مشغول تالیف آن بود وچندین مرجع دیگر.

ازاینجا پیداست که پیش از قرن یازدهم ثبت اشعار قطران بنام رودکی متداول نبوده است. چون مراجعی که این نسبت به خطا روا داشته اند وازاینکه آنها را درهندوستان تالیف کرده اند، گمان قوی آن است که نسخهٔ دیوان مجعول رودکی درهند جعل شده باشد. (۱)

بهرحال آنچه که امروز بنام دیوان مجعول رودکی باقیست، جز یکتعداد رباعیات، قطعات وابیات پراگنده آن به رودکی متعلق نیست. درین میان چند قصیدهٔ نامکمل نیزهست که تقریباً یگانه مرجعی است که قدرت گوینده گی رودکی را از روی آن تعیین میکنند.

۳- منظومهٔ کلیله دمنه:

نخستین مرجعیکه درخصوص نظم کردن کتاب کلیله ودمنه توسط رودکی سخن گفته، مقدمه شاهنامهٔ منثور ابومنصوری است درمقدمهٔ مذکور چنین آمده

---

۱ - سعید نفیسی، احوال واشعار رودکی، ص ۴۶۸

است : « ... چون شاه هندوان که کلیله و دمنه وشاناق ورام ورامین بیرون آورد وچون مأمون پسر هارون الرشید منش پادشاهان وهمت مهتران داشت یك روز بامهتران نشسته بود گفت : مردم باید که تا اندر جهان باشند و توانا یی دارند بکوشند تا ازاو یادگاری بود تاپس ازمرگ اونامش زنده بود عبدالله بن مقفع که دبیراوبود ، گفتش که ازکسری انوشیروان چیزی مانده است که ازهیچ پادشاه نمانده است مامون. گفت: چه مانده. گفت : نامه یی از هندوستان بیاورد آنکه برزویهٔ طبیب ازهندی به پهلوی گردانیده بود تا نام او زنده شد میان جهانیان وپانصد خروارا درم هزینه کرد . مامون آن نامه بخواست و آن نامه بدید . فرمود دبیر خویش راتا از زبان پهلوی به زبان تازی گردانید . پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید خوشش آمدش . دستور خویش را خواجه بلعمی بران داشت تااز زبان تازی به زبان پارسی گردانید تا این نامه بدست مردمان اندر افتاد . هر کس دست بدو اندر زدندورودکی رافرمود تا به نظم آوردو کلیله ودمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتادنام اوبدین زنده گشت این نامه ازاو یادگاری بماند».(۱)

در این متن یك نکته اشتباه شده وآن اینست که عبدالله بن مقفع که ۳۱ سال قبل از تولد مامون الرشید یعنی در حدود ۱۲۹ کشته شده بود ، دبیراو خوانده شده است .

فردوسی در شاهنامه دربارهٔ ترجمهٔ کلیله و دمنه از پهلوی به عربی و از عربی به زبان دری چنین گوید :

نبشتند بر نامهٔ خسروی نبد آن زمان جز خط پهلوی
همی بودبا ارج درگنج شاه بدو ناسزا کس نکردی نگاه

۱- محمد تقی بهار ، سبك شناسی ، ج ۲

چنین تا به تازی سخن را زدند
از آن پهلوانی همی خواندند
به‌تازی‌همی‌بود تا گاه نصر
بدانگه که شددرجهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستوراوی
که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی دری
بگفتند و کوتاه شد داوری
وزان پس بدورسم ورای آمدش
بر و بر خرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار ونهان
کزو یادگاری بوددر جهان
گزارنده را پیش بنشاندند
همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا پراگنده را
بسفت این چنین در آگنده را (۱)

از روی متن مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری وشاهنامهٔ فردوسی برمی آید که نخست کلیله و دمنه از عربی یا توسط خود ابوالفضل بلعمی ویا بفرمان او به زبان فارسی ترجمه گردیده و سپس آن داستان را مترجمی برای رودکی خوانده و او آنرا به نظم آورده است.

در باب اینکه کلیله و دمنه را رودکی به رشتهٔ نظم کشیده است، هیچ شبهه‌یی در میان نیست، زیرا گذاشته از دو مرجع فوق الذکر نویسندگان دیگر، چون حمدالله مستوفی (۲) دولتشاه (۳) علی‌شیر نوایی (٤) شیخ ابوالقاسم بن ابوحامد بن نصر بیانی، مولف کتاب سلم السماوات، ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی در کلیله ودمنه بهرامشاهی، حاج خلیفه در کشف والظنون و غیره به صراحت گفته اند که رودکی کلیله ودمنه را به

۱- شاهنامه، طبع بمبی، ج۴، ص ۳۶

۲- تاریخ گزیده، طبع لیدن به اهتمام ادوارد براون، ص ۸۰۶

۳- تذکرة الشعرا، چاپ لیدن، ص ۱۰

۴ - مجلس النفایس، ترجمهٔ حکیم شاه‌محمد بن مبارك قزوینی، به اهتمام علی اصغر حکمت ص ص ۳۳۶ - ۳۳۷

نظم آورده است. کتاب کلیله ودمنه مجموعه یی از افسانه ها وحکایات هندی از زبان حیوانات است وچنین حکایات در ادبیات قدیم ملل یکی از ارکان بزرگ ادب بوده است، چنانکه در یونان قدیم منظومه‌های معروف ازوپس «Esope»، درمیان اعراب حکایات وامثال لقمان حکیم، درروم قدیم حکایات «فدر» (Fhedre) ازشاهکارهای عالم ادبیات به شمار میروند. این رکن مهم درادبیات ملل جدید نیز رسوخ یافت. درفرانسه «لافونتین lafontaine» «فلوریان Florian» درایتالیا «آلبرتی Alberti» دراسپانیا» ایریارت Iriarte» درانگلستان «جان گی Gon Gay» در آلمان «لیسنگ lissing» درپولند «کارزاسکی carsaskci» ازشاعران معروف جهان بشمار میروند که بدان سبک اشعار معروف خویش راایجاد کرده اند.(۱) درحقیقت داستان کلیله ودمنه فیبلهای بهم پیوسته یی است که اززبان حیوانات گفته شده ونتیجه آن پند وعبرتست. اصل این افسانه ها ازهندوستان بوده وهنوز کتابی معروفی درادبیات هندی و سنسکریت به اسم «پنجه تنتره panchatantra» موجوداست این کتاب را به مؤلفی بنام «ویشنوسرمنه» (Vishnu Sarmana) نسبت میدهند. خلاصه یی ازکتاب مذکور به اسم «هیتوپدسه Hitopadesa» نیزموجوداست که منشأ همین کتاب کلیله ودمنه مورد بحث ما است. ازمنظومهٔ کلیله ودمنهٔ رودکی تاکنون ۱۵ بیت بدست آمده است.

۴-سند باد نامه و چگونه گی انتساب آن به رودگی :

پاول هرن مستشرق آلمانی برآنست که بعضی از اشعار رودکی بداستان سند باد مربوط است. این نظر محقق مذکور در مقدمه ییکه بر چاپ فرهنگ

۱- سعید نفیسی، همان اثر، ص ۴۳۹

اسدی نوشته شده ، انعکاس یافته است . پاول هرن برای اثبات این ادعا مضامین چند از این اشعار را با سند باد نامه ییکه در قرن هفتم هجری توسط ظهیری سمرقندی تحریر یافته، مقایسه کرده است. (۱) نتیجهٔ تحقیقات این دانشمند مستقیماً در کتاب احوال و اشعار رودکی، اثر سعید نفیسی، انعکاس یافته و تقریباً مورد تایید قرار گرفته است. محمد دبیر سیاقی در تحقیقات خود بنام رودکی و سند باد نامه نیز مطالبی در این مورد گفته است.(۲) دهخدا در فرهنگ خویش به استناد برخی از اشعار رودکی که از لغت نامه ها جمع آوری نموده ، حدس زده که رودکی سندباد نامه را بنظم آورده است این داستان سند باد اصلاً از قصص هندی بوده و در عهد ساسانیان به پهلوی ترجمه شده است ، مسعودی مروزی در مروج الذهب که در حدود سال ۳۳۲ هجری تألیف شده ، در باب اخبار هندو ملوك قدیم آن صحبت میکند و به کتاب سند باد نیز اشارتی می نماید . ابن الندیم در کتاب الفهرست که در سال ۳۷۷ هجری تألیف و در سال ۱۸۷۲ م . به اهتمام فلوکل مستشرق آلمانی به طبع رسیده ، در بارهٔ کتاب سند باد نامه و کلیله و دمنه مطالبی نگاشته است . (۳) در عهد نوح بن منصور به فرمان وی، خواجه عمید ابوالفوارس قنارزی سند باد نامه را به دری در آورده است از روی این ترجمه ازرقی هروی شاعر قرن ششم آنرا به نظم آورد که فعلاً از این ترجمه اثری نیست . (٤) سپس بهاالدین محمد بن علی بن عمر ظهیری دبیر طمغاج ابراهیم از پادشاهان سلسلهٔ خانی ماوراالنهر

۱ـ مقدمهٔ فرهنگ اسدی ، چاپ پاول هرن،ص ۱۸ - ۲۱

۲ـ محمد دبیر سیاقی ، رودکی و سند باد نامه ،مجله یغما ، شماره ۵ـ۷ ،۹ سال نهم

۳ـ حواشی چهار مقالهٔ عروضی، بکوشش دکتر محمد معین،ص ص: ۲۱۹ - ۲۳۰

٤ـ سعید نفیسی ، نثر فارسی در قرن چهارم ، مجله ارمغان،شماره اول ص ۱۵ - ۱۶

در حدود سال ۶۰۰ هـ. سند باد نامه را تهذیب و تحریر نمود. در مقدمهٔ این اثر از کار ابوالفوارس قناروزی نیز تذکری بعمل آمده ولی مطابق سند یکه در این مقدمه قید گردیده است، باید ترجمهٔ قناروزی در عهد نوح بن نصر صورت گرفته باشد، در حالیکه بجای نوح بن نصر (۳۳۹ هـ.) نوح بن منصور (۳۶۶ ــ ۳۸۷ هـ.) نام برده شده است. بدین شکل: «این کتاب به لغت پهلوی بوده است و تا بروزگار امیر اجل عالم ناصر الدین ابومحمد نوح بن نصر السامانی انار الله برهانه هیچ کس ترجمه نکرده بود. امیر نوح بن منصور فرمان داد خواجه عمید ابوالفوارس قناروزی را تا بزبان فارسی ترجمت کند. تفاوت و اختلافی که بد و راه یافته بود بردارد و درست و راست کند. بتاریخ سنهٔ تسع و ثلاثین و ثلاثمائه (۳۳۹) خواجه عمید ابوالفوارس رنج بر گرفت و خاطر در کار آورد و این کتاب را به عبارت دری پرداخت، لیکن عبارت عظیم نازل بود ... و نزدیک بود که از صایف ایام تمام مدروس گردد ... واکنون به فر دولت قاهره احیا پذیرفت و از سر طراوت و رونق گرفت». (۱)

اگر ابوالفوارس قناروزی سند باد نامه را یا در عصر نوح بن نصر و یا در عصر نوح بن منصور ترجمه کرده باشد، طبعاً، کار خویش را در زمانی انجام داده است که رودکی سر در نقاب خاک پیچیده بود. چون تاریخ وفات رودکی در سال ۳۲۹ هجری محقق است بدیهی است که از سال وفات رودکی تا سال ترجمهٔ سند باد نامه به‌دست ابوالفوارس، مدت زیادی سپری شده است. پس به هیچ وجه نظر آنانی را که در انتساب منظومهٔ سند باد نامه به رودکی اصراری دارند بدون ارائه دلایل موثوقتر نمیتوان قبول کرد.

۱ـ ظهیری سمرقندی، سند باد نامه، چاپ استانبول ص ۲۵.

از طرف دیگر طوریکه سعید نفیسی اظهار میدارد ، رودکی کلیله و دمنه و سندباد نامه را در یک وزن یعنی بحر رمل سروده است. (۱) این خود نشان میدهد که ممکن است بعضی از اشعار کلیله و دمنه را در تذکره ها و یا فرهنگ ها بنام سندباد نامهٔ رودکی قید کرده باشند.

از طرف دیگر مؤلف فرهنگ جهانگیری منظومه یی دیگر را بنام «دوران آفتاب» به رودکی نسبت میدهد و سعید نفیسی قیاس می کند که این مثنوی ممکن است همان سندباد نامه بوده باشد. پس با این احتمالات نمیتوان انتساب سندباد نامه به رودکی را از پرده غموض و ابهام کشید و به اثبات این مسالهٔ قادر شد و عجالتاً پذیرش نظریهٔ انساب سندباد نامه به رودکی محقق نیست.

٤- شش مثنوی دیگر در اوزان مختلف:

با دقت و تفرس بر ابیات پراگنده ییکه در اوزان مثنوی سروده شده، چنین معلوم شده که رودکی شش مثنوی مختلف دیگر نیز داشته است. ابیات پراگنده این مثنویات علاوه بر تذکره و فرهنگ ها در کتابهای: آثار منظوم رودکی (۲) احوال و اشعار رودکی (۳) وغیره آمده است. بعضی از این ابیات از نگاه موضوع بر ازنده گی خاصی دارد و نیز غالباً از تنوع موضوع برخوردار است

تنوع موضوع در آثار باقی مانده رودکی:

چیزیکه کلام یك شاعر را برازنده می سازد انست که باید کلام او به تشریح موضوعاتی بپردازد که به اجتماع و زندگی اجتماعی رابطه داشته و بهبود جنبه های مختلف حیاتی مردم از آن متصور باشد یعنی همانگونه که آثار شاعر معلول حیات اجتماعی است همان قسم باید در تشریح خوبیها و خرابی امور

---

۱ - سعید نفیسی ،احوال و اشعار رودکی ، ص ۴۳۵

۲- آثار منظوم رودکی، تحت نظر براگینسکی، چاپ مسکو

۳- سعید نفسی، احوال و اشعار رودکی، ص۴۲۳.

حیاتی مردم سهم بگیرد و مشوق انسان برای رسیدن به اهداف مثبت زنده گی باشد.
یکی از موضوعات حیاتی آثار رودکی اهمیت دادن به دانش و توجه به آنست طوریکه گوید:

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به — تا توانی روهوازی گنج نه
تا جهان بود از سر مردم فراز — کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخرد اند هر زمان — راز دانش را بهر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند — تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشن است — وز همه بد بر تن تو جوشنست

در حقیقت شاعر دانش را روشن کنندهٔ باطن انسانی و نگاه دارندهٔ جسم او از گزند حادثه ها میپندارد. رودکی در پهلوی علم به تجربه نیز اهمیت زیاد قابل است. شاعر تجربه را یگانه وسیلهٔ دفع حوادث ومشکلات میداند وتأکید میکند که انسان باید از تجربهٔ روز گار بهره مند شود:

بروز تجربهٔ روزگار بهره بگیر
که بهر دفع حوادث تورا به کار آید

در بیت پایان وی به گذشت روزگار که بی‌شبهه مرادش سیر تاریخ است اهمیت زیاد میدهد به عقیده او گذشت روز گار آموزنده است و هر کس بتأسی از آن از بلند وپست زنده گی بشر و قدوف میاباید:

هر که نامخت از روز گار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

رودکی بدین عقیده است که اشخاص خردمند باید مانند خویشتن اولاد خردمند تربیه کنند:

ای دریغا که خردمند را — باشد فرزند خردمندنی

ورچه اثب دارد و دانش پدر حاصل میراث بفرزندنی

رودکی مردم کشی و کوشش برای آزار آنان را نفی میکند، چنانکه میگوید:

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت
نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت

این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند
انگور نه از بهر نبیز است به چرخشت

عیسی رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت

گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار
تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس
تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت

رودکی در بیت اخر این قطعه و همچنان در این بیت ازمثنوی خویش:

چه خوش گفت آن مرد با آن خدیش
مکن بد به کس گر نخواهی به خویش

از عواقب بدکرداری و ضرررساندن سخن رانده است، مضمون آن ابیات در اشعار بعضی از شاعران دیگر زبان دری نیز آمده است.

در آثار رودکی به خوش وقت زیستن و به دادو دهش نیز توجه شده است. به عقیده او انسان باید از گذشته یاد نکند زیرا ممکن است یاد ایام گذشته مخصوصاً اگر با رنج و مشقت سپری شده باشد، انسان را اذیت نماید.

شادزی با سیاه چشمان شاد — که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بباید بود — وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن جعد موی غالیه بوی — من و آن ماهروی حور نژاد
نیك بخت آنكه دادو بخورد — شور بخت آنكه او نخوردو نداد

مفهوم این ابیات با تعالیم اپیکور فیلسوف یونان باستان که دلخوشی و لذت را وسیلهٔ اضمحلال غم و اندوه میدانست مشابهت دارد. در تاریخ ادب دری پیش از رودکی این مفهوم را ظاهراً هیچ کس در شعر نیاورده است ولی در دوره های بعدی مخصوصاً در شعر عمرخیام تأثیر این فکر را میتوان یافت:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن
فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

یکی از موضوعاتی که از زندگی خصوصی شاعر نشأت کرده و به حیات شخصی وی رابطهٔ مستحکم دارد، عبارت از معاشقه و مغازله با خوبرویان است. شاعریکه در بین زیبا رویان در باری زندگی کند و از دست ساقیان میگسار جامهای پی در پی بدست آرد و صاحب غلامان و کنیزکان گردد و یا به قول جامی چهار صد شتردر زیر بنهاش براه بیفتد طبعاً تمام این مسائل تأثیر خویش را بر شعر او میگذارد.

رودکی گاهی هم از هجران مینالد او که برخی از اوقات خودرا در جوار خوبرویان میگذرانید شاید برایش مشکل بوده است که کمترین مدت هجران را تحمل کند. با آنهم پس از هجران از وصل لذت بیشتر میبرده است، طوریکه گوید:

من ان کشیدم وان دیدم ازغم هجران
که هیچ آدمی نیست‌دیده از دوران
کنون وصال‌همه‌بر دلم فرا مش کرد
خوشاو صال بتان خاصه‌در پی هجران

طوریکه آثا رودکی شهادت میدهد این شاعر مست و غزل خوان وچنگ نواز، تمام‌دوران‌زنده گی‌رادرعیش‌ونوش‌سپری‌نکرده بلکه‌تنش آماجگاه تیرغم و اندوه نیز بوده‌است. بدان‌سبب بعضی‌ابیات‌شکوی آمیزرادر خلال اشعار او پیدا میکنیم :

جهانا چه بینی تواز بچگان | که گه‌مادری گاه مادندرا

یا :

خدای عرش جهانرا چنین نهاد نهاد
که گاه مردم شادندوگه بود ناشاد

یا :

آفریده مردمان مررنجرا | پیشه کرده جان‌رنج آهنجرا

یکی‌ازاشعاررودکی که‌واقعاً منعکس کننده‌وضع‌ظاهری‌وباطنی‌رودکی‌است، همانا قصیده شکایت‌ازپیری‌وی‌است که‌آنرادراواخرعمر انشادنموده است. او درقسمتی از ین قصیده چنین میگوید :

شد آن زمانه که اوشاد بود وخرم
نشاط اوبه‌فزون بودوغم به نقصان بود
همی خرید وهمی سخت بیشمار درم
بشهر هرگـــه یــکی ترك نار پستان بود
نبید روشن‌ودیدارخوب‌وروی‌لطیف
اگرگران بد زی‌من همیشه ارزان بود

دلم خزانه پر گنج بود و گنج سخن
نشان نامهٔ ما مهـر و شعرو عنوان بود

همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود
دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود

اما طوریکه میدانیم این شادی و خوش گذرانی شاعر پا یا نبود . در روزگاری که وضع سیاسی عصر تغییر کرد وبرجای فرمانروای حامی رودکی فرمانروای دیگر بر اریکهٔ قدرت نشست، رودکی به‌جای جام طرب، مینای اندوه درکام جان می ریخت ودردنیای نابینایی‌سختی‌های‌زنده گی‌را تحمل میکرد.

د ــ ابوشکوربلخی :

ابو شکور در سال۳۰۳هجری در بلخ بدنیا آمد . (۱)از شرح زنده گی او اطلاع زیاد در دست نیست ، امـا همینقدر مـعلوم است کـه در دورهٔ پادشاهی نوح بن نصر(۳۳۱ ــ ۳۴۳ ه)در شاعری شهرت یافته و در دایرهٔ ادبی در بارسامانیان داخل شده است . یعنی با از میان رفتن رودکی ، وی بساط شعر و ادب را در دربار نوح بن‌نصر گسترده است. گفته میشود این شاعر زنده گی را به مدح گویی‌میگذرانید. نویسنده یی این ادعا را به اساس سه بیت ابو شکور اظهار میکند . (۲) گر چه از این حقیقت نباید انکار کرد که ابوشکو در در بار فیودالی‌رابطه‌داشت؛ اما آثار وابیات پراگنده یی که تا کنون از او باقی مانده ، بیشتر در موضوع پند و اندرز ، توجه به‌دانش و مقداری هم در موضوع عشق میباشد .

۱- نفیسی، احوال واشعار رودکی،ج ۳،ص ۱۲۲۳

۲ــ ذبیح‌الله‌صفا،همان‌اثر، ج۱، ص ۳۶۵

ابو شکور در شعر اخلاقی قرن چهارم مرتبهٔ عالی دارد . مثنوی آفرینامهٔ او که در بحر متقارب مثمن سالم سروده شده محتوی این موضوع است . از این مثنوی به قولی سه‌صد بیت (۱) و به قول دیگر دوصدو نودویک بیت (۲) باقی مانده است . دربارهٔ تاریخ سرودن مثنوی آفرینامه دو نظریه وجود دارد . عوفی تاریخ اتمام آنرا سال ۳۳۶ هجری مینویسد . (۳) اما خودشاعر در بیتی تاریخ سرودن آنرا سال ۳۳۳ هجری گفته است .

مراین داستان کش بگفت از فیال (٤)

ابر سیصد و سی و سه بود سال

از مقایسهٔ قول عوفی و شعر ابو شکور چنین برمیاید که شاعر موصوف کار سرودن آفرینامه‌را درسال ۳۳۳ هجری آغاز وآنرا درسال ۳۳۶ هجری که پایان سلطنت نوح بن نصر سامانی است ، ختم کرده باشد .

آفرینامه‌در تاریخ شعر اخلاقی زبان دری اهمیت خاصی دارد . این اثر بعداز منظومهٔ کلیله و دمنهٔ رودکی، نخستین مثنوی اخلاقی و مشحون از پندواندرزاست.

آفرینامه از یکسو صفات و خصایل مردم عصری را جسته جسته مجسم مینماید که شاعر در میان آنان زندگی میکرد و از جانب دیگر دراینجا د مثنویها — ییکه مضامین پندواندرز و اخلاق درآن پرورده شده است، تاثیر برجسته‌دارد، چنانکه مثنوی روشنایی نامهٔ ناصرخسرو و بوستان سعدی دومثال دراین مورد میتوانند بود. (۵)

---

۱ — عبدالغنی میرزایف ، ابوعبدالله رودکی، ص۸۸

۲ — حواشی چهار مقاله ، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۳ — محمد عوفی، لباب الالباب، طبع براون، ج۲، ص ۲۱

۴ — فیال : ابتدا ، زمینیکه بار اول بکارند .

5 -- Aj. Arberry Classical persian Literature P. 36

ابوشکور در مثنوی آفرینامهٔ تاثیر وراثت و صفات وخصایل فطری را باچیره‌دستی بیان داشته است این همان موضوعی است که‌شاعران دیگر زبان دری نیز در آن زمینه اشعاری دارند.

ابو شکور به‌دانش اهمیت بسیار میداده و بدان سبب مردم را به کسب آن تشویق میکرده است ، چنانکه ابیات متعددی از آفرینامهٔ او ممثل این حقیقت است.

توجه ابوشکور به کسب دانش از اینهم معلوم میتواند شد که این اندیشهٔ سقراط،حکیم یونان‌باستان که گفته بود: «دانش من بدانجا رسیده است که میدانم که‌نادانم» را در این بیت آورده است.

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

از اشعار پراگنده یی‌که در تذکره هاوفرهنگها و مآخذ دیگر بنام ابوشکور ثبت‌شده، چنین معلوم میشود که‌این‌شاعرغیر از مثنوی‌آفرینامه‌دومثنوی دیگردر بحرهای«هزج مسدس» و «خفیف» نیزداشته ست. (۱).

درمیان اشعار باقی ماندهٔ بوشکور بعضی‌از پارچه‌های‌عشقی‌نیز هست، مانند:

ازدور بدیدار تو اندر نگرستم مجروح شد آن چهره پرحسن وملاحت
ازغمزهٔ‌توخسته‌شدآزرده‌دل‌من وین‌حکم قضا ییست‌جراحت به‌جراحت

• ابوشکور را شاعران بعد ازوی شاعرحکیم خوانده‌اند، چنانکه منوچهری شاعرعهدغزنوی در قصیده یی چنین بیان میکند:

از حکیمان‌خراسان‌کوشهیدورودکی ابوشکور بلخی‌وبوالفتح بستی‌هکذی

ازآثار ابوشکورتاکنون ۳٤٦ بیت بدست‌آمده است. از آنجمله ۹ بیت

۱- ذبیح‌الله صفا،تاریخ ادبیات‌درایران ج۱، ص ۳٦۷

از مقطعات اوست که در لباب الالباب و مجمع الفصحا ثبت است و از کتاب آفرینامهٔ او ۲۹۱ بیت فراهم شده است. (۱)

ه‍- ابوالمؤید بلخی:

ابو المؤید بلخی که هدایت اورا با ابوالمؤید رونقی اشتباه کرده (۲)، شاعر و نویسندهٔ توانای عهد سامانی است. در بعضی از نسخ یوسف و زلیخا ضمن بحث در بارهٔ سابقهٔ این داستان، چنین تذکر رفته که ابوالمؤید نخستین گوینده ییست که به نظم این داستان پرداخته است. ولی از این منظومه متاسفانه جز این بیت:

دلیر یکه ترسد ز پیکار شیر　　زن زاج خوانش نه مرد دلیر

باقی نمانده است. (۳)

شهرت و اهمیت ابوالمؤید بیشتر متکی بر آثار منثور اوست که در مبحث نثر دورهٔ سامانی در بارهٔ آنها صحبت خواهیم کرد. اما مقام او در شعر و شاعری نیز خیلی بلند است از این شاعر مانند برخي از شاعران دیگر این دوره اشعار فراوان باقی نمانده تنها قطعات و ابیات پراگنده یی از او در لباب الالباب، لغت فرس و مجمع الفصحا نقل شده است. در دو قطعهٔ ذیل ابوالمؤید قدرت خویش را در تشبیه و مضمون آفرینی نشان داده است:

انگشت را ز خون دل من کند خضاب

کفی کزو بلای تن وجان هر کس است

عناب و سیم اگر نبود مان روا بود

عناب بر سبیکه سیمین او بس است

۱- حواشي چهار مقاله، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۲- مجمع الفصحا، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۳- ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱، ص ۳۶۴

نبیند یکه نشناسی از آفتاب
چو با آفتابش کنی مقترن
چنان تابد ازجام گویی که هست
عقیق یمن در سهیل یمن

و) مسعودی مروزی :

شهرت مسعودی مروزی در ادبیات دری بیشتر به سبب شاهنامهٔ وی است. او نخستین گوینده ییست که به نظم شاهنامه دست یازیدو ازاین سبب پیش‌آهنگ شاعرانی است که به کار نظم داستانهای تاریخی و حماسی و ملی پرداخته اند. از شاهنامهٔ مروزی متأسفانه تاکنون اطلاع وسیع بدست نیامده است. تنها مؤلف البدأ و التاریخ (تألیف بسال ۳۵۵ هـ.)دو بار از این شاعر وشاهنامهٔ وی یاد نموده و دو بیت آنرا چنین نقل کرده است :

نخستین کیومرث آمد به شاهی
گرفتش بگیتی درون پیش گاهی
چوسی سالی بگیتی پادشاه بود
که فرمانش بهرجایی روا بود (۱)

همچنان ثعالبی در کتاب « غرر اخبار ملوك فرس »(۲) از این شاعر و منظومه اش ذکر مختصری کرده است . شاهنامهٔ مسعودی در بحر هزج محذوف سروده شده است .

۱- مقدسی ، البدأ والتاریخ ، چاپ هورت، ج ۳ ص ۱۳۸ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ .
۲- ثعالبی ، غرراخبار ملوك الغرص ، پاریس ۱۹۰۰

ز - رابعهٔ بلخی :

درسدهٔ چهارم هجری یکی ازملکزادگان بلخ که کعب نام داشت و پدرانش درحوادث تاریخی خراسان با ابومسلم محشور بودند، برسجستان وتوران وقزدار حکم میراندند. (۱)

کعب دختری داشت که اورازین العرب میگفتند(۲) نامش رابعه ومنسوب به قزدار (قصدار) شهر کوچکی درجنوب خراسان (۳) بود. بدان سبب بین مردم به رابعهٔ قصداری شهرت یافته بود. این رابعه غیرازرابعه عدویه میباشد که شرح حال او در تذکرة الاولیای عطار آمده است ورابعه عدویه از صوفیان قرن سوم هجري بود ودر بعضی ازمآخذ رابعه قزداری راهمان رابعه عدویه دانسته اند، چنانکه این اشتباه رادر تحقیق شبلی نعمانی میتوان مشاهده ومطالعه کرد. (٤) وجامی نیز اوراد درردیف زنان صوفی نام برده است. (۵) ازجریان زندگی رابعه چیزیکه مایه تاسف است، حادثه مرگ نابهنگام اوست. چون رابعه به بکتاش، غلام برادرش حارث دل داده بود وعاقبت این رازفاش شد، به دستور حارث رابعهٔ جوان رادرحمام گرم رگ زدند ودرهمانجا جان سپرد. این حادثه درسال ۳٦۵ هجری بوقوع پیوست.

رضاقلی هدایت سرگذشت این دلدادهٔ ناکام را با استفاده ازمحتویات داستان الهی نامهٔ عطار بنام «مثنوی گلستان ارم» به نظم اورده است.(٦) رابعه

---

۱ - پوهاند عبدالحی حبیبی، صندوق جواهر، مجله ادب، سال ۱۳٦۲

۲ - رضاقلی هدایت، مجمع الفصحا، طبع برون، ج ۱، ص ۲۲۲؛ عطار الهی نامه، چاپ استانبول ص ص ۳۳۰-۳۵۲

۳ - یاقوت حموی، معجم البدان، چاپ مصر، ج۷ ص۷۸؛ سمعانی، الانساب چاپ اوقاف گیب، ص ۴۵۱

۴ - شبلی نعمانی، شعر العجم، ج۱ ص۲۵

۵ - عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، چاپ هند، ص ٥٦۴

٦ - رضاقلی هدایت، همان اثر، ج۱ ص۲۲۲

به حیث یك گوینده توانای زبان دری درروزگار اسارت وزبونی زن آنچه را که احساس کرد آزادانه به شعر آورد و بر گنجینهء ادبیات دری غنایی از جواهر شعر بیفزود. از روی سرگذشت او که برمبنای عشق استوار بوده، میتوان درك کرد که رقت احساسات، اورا به غزل سرایی رهنمونی کرده است، بدان سبب آنچه که از اشعار وی تا کنون بازمانده بیشتر جنبه غنایی و مضمون عشقی دارد . این اشعار رابعه در ناحیهٔ قصدار بلخ محصور و محدود نمانده ، بلکه تا نقاط دور دست نیز رسیده بود .

از ین قطعه شعر رابعه چنین معلوم میشود که وی در بند عشق سخت محصور بوده است و بدان سبب برای محبوب خویش که ظاهراً شخص سنگ دل و در عشق بی پروا بود ، دعا میکند :

دعوت من بر تو آنشد کا یزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین دل نامهربان چون خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی
چون بههجر اندر به پیچی پس بدانی قدر من

در قطعهٔ ذیل شکایت شاعر از فراق یار است :

دوش بر شاخك درخت یکی مرغ
نوحه همی کرد و میگریست بهزاری
من جدایم زیار خویش و ننالم
تو چه نالی که با سعادت یاری
من بگیریم چو خون دیده ببارم
تو چه گریی که خون دیده نداری

دراین پارچه یکنوع صنعت التفات دیده میشود، زیرا در بیت اول از پرنده به صیغهٔ غایب و در دو بیت دیگر بهصیغهٔ مخاطب یادشده است .

در پارچه هنری ذیل شاعر توفانی عشقی را که بار دیگر وی را به بند اورده است توصیف میکند .

عشق او باز اندر آوردم به بند | کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریای کرانه ناپدید | کی توان کردن شنا ای هوشمند
عشق با یدد یدوا نگار ید خوب | زهر باید خورد وانگار ید قند
توسنی کردم ندانستم همی | کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

رابعه در ترسیم مظاهر آفرینش و توصیف نسیم بهاری با احساسات لطیف و نازك خیالی که مخصوص خود وی است قدرت شگفتی انگیز داشت واینگونه اشعار او حاوی زیباترین بیان ادبی است .

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد | زهی بادیکه رحمت باد بر باد
مثال چشم آدم شد مگر ابر | دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که در بارید هردم در چمن ابر | که جان افزود خوش اندر شجر باد
گل خوش بوی ترسم آورد رنگ | از این غماز صبح پرده در باد
برای چشم هر نااهل گویی | عروس باغ را شد جلوه گر باد
عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب | چرا افگند گل را در سحر باد

یکی از بهترین اشعار رابعه که مملو از احساسات اوست . بنام « بهار بلخ » معروف است. باریك اندیشی شاعر و دل انگیزی کلام او خصوصیت برجستهٔ این شعر است:

زبس گل که در باغ ماوی گرفت | چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
صبا نامهٔ مشك تبت نداشت | جهان بوی مشك از چه معنی گرفت
مگر چشم مجنون به ابر اندراست | که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
به می ماند اندر عقیقین قدح | سرشکی که در لاله ماوی گرفت

قدح گیر چندی و دنیا مگیر — که بدبخت شد آنکه دنیا گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم — نشان سر تاج کسری گرفت
چو رهبان شد اندر لباس کبود — بنفشه مگر دین ترسی گرفت

رابعه هرچند در ایام جوانی چشم از زندگی فرو بست، لیکن شاهکارهای فنا پذیروی، اوراق تاریخ ادبیات دری را مزین ساخت و در تاریخ تطور شعراین زبان، سهم فعال گرفت. راجع به قبر رابعه در مآخذ هیچ تذکری نرفته است. چون در بلخ چشم از زنده گی پوشیده حتماً در همانجا به خاك سپرده شده است. لیکن درسال ۱۳٤٤ هجری قبری درجوار شرقی مقبرهٔ خواجه محمد پارسا در بلخ کشف و آن بنا بر احتمالات قبر رابعه پنداشته شده و بنای کوچکی بر آن اعمار گردیده است.

رابعه راهرانسان ادب دوست کشور ما میشناسد و ازداستان زنده گی او دردورهٔ قوام نابرابری اجتماعی اطلاع عمیق دارد. هرمسافری که سری به بلخ میزند، خاطرهٔ، آن حمام شوم که رابعه بردیوارها یش باز تاب احساس خودرا درهیئت شعر نقش کرده بود، در پهلوی هزاران حادثهٔ تاریخی و اجتماعی دیگر، درمخیله اش خطور میکند واندیشه واحساساتش را به پس منظر تاریخی و ادبی کشور ما به داوری میکشاند. بلخ شاهدرعنای تاریخ باستانی کشورما است، بدان سبب امروزچون مادرسالخورده یی بیاد فرزندان هنرور ودانشمندخویش چون شهید، رابعه، دقیقی، مولوی، بوعلی، ناصر خسرو و دیگران داستانهایی میپردازد و با عزم و امید، گهوارهٔ تاریخ را برای پرورش زنان و مردان نامی آینده به سهم خویش میجنباند.

ح) ابوعبدالله و والجی :

ابوعبدالله محمد بن صالح والـوالجی از شعرای مشهور عهد سامانی است. نام و نسبتش به ولوالج در لباب الالباب چاپ براون به همین شکل آمده است

به اهتمام سعید نفیسی، بدون تذکر کدام دلیل و لوالجی به نوایحی تبدیل شده است. دکتر معین در حواشی چهار مقاله (مقالهٔ دوم) آنرا نوایحی خوانده است. دکتر معین نظر خویش را به اساس یك مصراع منوچهری (آنکه امداز نوایح و آنــکه آمدازهری) اظهار کرده است. اگر در مورد انتساب ابوعبدالله به ولوالج علاوه از متن لباب الالباب (طبع براون) مرجع دیگر و مخصوصاً مرجع شعری نیز لازم باشد، میتوان این بیت منوچهری را درهمان مورد بیان کرد:

آن دو گرگانی و دو رازی ودو و لوالجی

سه سرخی وسه کاندر سغد بوده معتکن

یکی از آن دو ولوالجی همان ابوعبدالله است واز دیگران تا کنون خبر واثری در دست نیست. دکتر صفا در تاریخ ادبیات خویش نیز نام او را ابوعبدالله ولوالجی نوشته است. با ارایه این دلایل ولوالجی میتواند صحت داشته باشد. راجع به احوال این شاعر درهیچ مأخذ معلومات مفصلتر داده نشده ولی همینقدر گفته شده کــه شاعر مذکــور از شعرای نامی دورهٔ سامانی بوده است. محمد عوفی در لباب الالباب مینویسد که در زمان یمین الدوله محمود جمله گی فضلا خواستند که دو بیت دری ابوعبدالله را به عربی ترجمه کــنند، لیکن جز خواجه ابوالقاسم پسر وزیر ابو العباس اسفراینی کسی به ترجمه آن توفیق نیافت. وآن دوبیت ولوالجی چنین است:

سیم دندانك وبس دانك وخنداناك وشوخ

که جهان آنکت بر ما لب اوزندان کرد

لب او بینی وگویــی کــه کسی زیر عقیق

یا میان دو گل اندر شکری پنهان کرد

تشبیهات ولوالجی لطیف و بیا نش ماهرانه است:

جعد بر سیمین پیشانیش گویــی که مگر

لشکر زنــگ همی غارت بغداد کــند

و آن سیه زلف بران عارض گویی که همی
بر پر زاغ کسی آتش را باد کند

ط – بشار مرغزی :

بشار گویندهٔ معروف عهد سامانی است . وطنش دهی است در شمال هرات بر سر راه بادغیس که آنرا مرغ و یا مرغ سپید میخوانند بدان سبب به مرغزی مشهور گردیده است. از احوال وی اطلاع در دست نیست. هدایت او را با بشار بن برد تخارستانی شاعر نابینای عربی گوی اشتباه کرده است.(۱) بشار به عربی نیز شعر میسرود . وی در سرودن شعر خمری که در دورهٔ سامانی تازه در ادب دری راه یافته بود ، مهارت زیاد داشته است. قصیده ییکه وی در توصیف شراب سروده ، بعد از قصیده (مادر می) رودکی از بهترین یادگار شعر خمری و نمایندهٔ طبع و قادوی میباشد. مسأله قابل اهمیت اینست که وی در تاریخ شعر خمری مقام بسزایی دارد .

ی – دقیقی بلخی:

در بارهٔ دقیقی شاعر معلومات بسیار اندك است او را جمعی ابو منصور محمد بن احمد ضبط کرده اند.(۲) در باب مولدش نویسنده گان را اختلاف نظر است . عوفی زادگاه او را طوس وطن اصلی پیرو بزرگ او فردوسی میدانند . مطابق برخی از روایات او بلخی یا سمرقندی (۳) و یا مروی و

۱- رضا قلی هدایت، مجمع الفصحا ، ج۱ ص ۱۷۱

۲- محمد عوفی، لباب الالباب ج۲ ص ۱۱ .علاوه از این قول محمد عوفی نام او را محمد بن احمد ، محمد بن محمد بن احمد ، احمد و منصور بن احمد و کنیه اش را ابومنصور هم ذکر کرده اند- دکتور معین در کتاب مزد یسنا از قول ابوریحان بیرونی (در آثار الباقیه) نام این شاعر را ابوعلی محمد بن احمد دقیقی نوشته و این نام را اصح دانسته است سعید نفیسی (احوال و اشعار رودکی، ج ۳ ص ۱۲۶۱) نیز با دکتور معین در اینمورد هم عقیده است .

۳- آذر بیکدلی، آتشکده چاپ بمبی ص ۳۳۳

بلخی (۱) معرفی شده است. طوسی بودن او نادرست میباشد، زیرا اگر این موضوع قرین حقیقت میبود، حتماً فردوسی او را به‌صفت هموطن خویش میخواند (۲) این‌شاعر را به سبب دقت معانی‌ودقت الفاظ دقیقی میگفتند. (۳) لیکن بدیع الزمان فروزانفر برآنست که این تخلص از کلمهٔ دقیق بمعنی (آرد) گرفته شده است. شاید خود دقیقی و یا پدرش درایام شباب، شغل آرد فروشی و یا آسیابانی داشته‌و بدان‌سبب به‌دقیقی متخلص شده است. چنانکه دقیقی درعربی بمعنی «آرد فروش» و «آسیابان»، بر اشخاص زیاد اطلاق شده است، مانند: ابوجعفر دقیقی، ابوبکر دقیقی وغیره. (٤)

سال ولادت این‌شاعر هنوزمعلوم نیست، مگر ازروی‌قراین تاریخی میتوان تخمین کرد که گل حیاتش در نیمهٔ اول قرن چهارم شگفته باشد.

دقیقی در اوایل عمر در خدمت امرای چغانی به سرمیبرد. چنانکه این حقیقت از این شعر امیر معزی نمودار است:

فرخنده بود برمتنبی بساط سیف (۵)

چونانکه بر حکیم دقیقی چغانیان

ونیز این بیت فرخی ازقصیده یکه درمدح امیر ابوالمظفر چغانی‌سروده است، انتساب دقیقی را به دربار چغانیان اشکار میسازد:

۱ـ رضاقلی‌هدایت، همان‌اثر، ص۲۱۴

۲ـ تیودور نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، چاپ دوم، ص۴۶

۳ـ محمد عوفی، همان اثر، ج۲ ص ۱۱

۴ـ بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، ج ۱، ص ۱۳

۵ـ مراد سیف‌الدوله ابوالحسن علی (۳۳۳ـ ۳۵۶ هـ) از خانوادهٔ همدانی است که دربار او مرکز تجمع ادباوعلمای بزرگ‌بود متنبی‌شاعر، حکیم‌ابونصرفارابی، ابوالفرج اصفهانی و دیگران در دربار او مقیم بوده اند

تا طراز ندهٔ مدیح تو دقیقی درگذشت

زآفرین تو دل آگنده چنان کزدانه نار

دقیقی از امرای چغانی امیر فخرالدوله احمدبن امیر ابوسعید مظفر و امیر ابو نصر بن ابو علی احمد را مدیحه گفته است. یک شعر وی در رثای امیر دومی نیز بجا مانده است.

دقیقی پس از آنکه در دربار امرای چغانی شهرتی به‌هم رسانید به‌خدمت سامانیان پیوست. وی با امیر منصور اول بن نوح اول (۳۵۰ — ۳۶۶ هـ) و امیر نوح دوم بن منصور اول (۳۶۶-۳۸۶ هـ) معاصر بود. مطابق بعضی از روایات به فرمان امیر اخیر الذکر به نظم گشتاسپنامه دست برد.

قراریکه از برخی اشعار اومعلوم میشود، شاعر موصوف به کیش زردشتی تمایلی داشته است. اته (۱) نولدکه (۲) و پاول هرن (۳) گرایش او را به آیین زردشتی تایید کرده اند. در حقیقت اندیشهٔ این دانشمندان درمورد دقیقی برین قطعه شعر غنایی او متکی بوده است:

دقیقی چهار خصلت برگزیده است

به گیتی از همه خوبی وزشتی

لب یاقوت رنگ و نالهٔ چنگ

می خون رنگ و کیشی زردهشتی

علاوه بر آن دقیقی را در آنمورد اشعار دیگر نیز هست، مانند:

بیزدان که هرگز نبیند، بهشت کسی کاو ندارد رهٔ زردهشت

۱- اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتور شفق

۲- نولدکه :حماسه ملی ایران ،چاپ دوم ص ۴۶

۳- پاول هرن، تاریخ ادبیات فارسی، چاپ لایپزیک، ۱۸۹۶ م . ص ۸۱

یا :

پری چهره بتی عیار و دلبر
نگار سرو قد ماه منظر
یکی زردشت وارم آرزویست
که پیشت زند راخوانم من از بر

یا :

تأویلی کرد با ما از مذهب نغوشاك (۱)
زردشت آنکه بوده است استاد بیش دانا

ضمناً یك موضوع دیگر نیز وجود دارد که تمایل دقیقی را به آیین زردشتی تقویت می کند و آن در حقیقت قسمتی از شاهنامهٔ اوست که از ظهور زردشت و گرایش گشتاسپ به دین وی و جنگ مذهبی میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی و شکست او بدست اسفندیار فرزند قهرمان گشتاسپ بحث میکند .

اگر چه گرایش دقیقی به دین زردشتی مورد تصدیق برخی از نویسنده گان قرار گرفته است ولی نام اسلامی او و پدرش این مسأله رانفی میکند، با آنهم نولد که برآنست که بعضی از زردشتیان نام اسلامی را برخویشتن می نهادند و هنوز هستند زردشتیانیکه به نامهای احمد و محمد مسمی میباشند .

---

۱ ـ لغت فرس ، نغو شارا مذهب گبرکان معنی کرده است . نغوشا و نغوشاك از مادهٔ نیوشیدن و نغوشیدن مشتق است که در ظاهر بیکی از فرق ما نویه اطلاق می شده است . اعراب آنرا سما عین ترجمه کرده‌اند. عقیدهٔ دیگر نیز هست که کلمهٔ نغوشا ظاهراً محرف کلمهٔ مغوشاست که در یونانی به شکل «ماغوس» آمده و همریشه است با کلمات «ماژ» فرانسوی «مغ» فرس باستان «ماغو» و «مغو» او ستایی و «مو» پهلوی و «مغ» زبان دری ودر کلمه‌های «مغان» «مغ بچه» و «موبد» آمده است . در عربی «مجوس» گفته شده است برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب مزدیسنا تألیف دکتور معین .

به‌عقیدهٔ محمد اسحاق چیز یکه قابل تذکر است اینست که اشاره دقیقی در باره دین زردشتی نباید اینقدر جدی تلقی گردد. شاید اشتیاق او به شراب و کسب تلذذ از آن اورا به دین زردشتی خوش بین ساخته باشد، زیرا در آیین مذکور نوشیدن شراب مجاز بوده است. (۱)

این مسأله بسیار تعجب آور است که چون فردوسی درباره دقیقی سخن میراند راجع به‌عقیدهٔ او تذکری نمیدهد. علاوتاً تذکره نویسان نیز در باره این موضوع که‌مورد بحث و فحص محققان قرار گرفته‌است، خاموشند.

گشتاسپنامهٔ دقیقی :

دقیقی در تاریخ ادب دری شهرت و مقام عظیم دارد این شهرت در حقیقت بر مبنای همان هزار بیتی استوار است که به‌واسطه اوسروده شده و فردوسی آنرا در شاهنامهٔ خویش جاداده است؛ مطابق برخی از روایات چنانکه در بالا اشاره شد، حامی سامانی او یعنی نوح دوم اورا به‌کار منظوم ساختن داستان ملی آریایی گماشت. بعداز آنکه هزار بیت (۲) (مطابق قول فردوسی) آنرا سرود به دست ترک بچه‌یی که‌غلام مورد توجه‌اش بود، کشته‌شد. چنانکه این شعر فردوسی دال به آن واقعه است:

جوانیش را خوی بد یار بود / همه ساله تا بد به پیکار باد

بدان خوی بد جان شیرین بداد / نبود از جهان دلش یکروز شاد

یکایك ازاو بخت برگشته شد / به‌دست یکی بنده برکشته شد

به قول رضا قلیخان هدایت این حادثه درسال ۳۴۱ هجری به وقوع پیوست

---

1 -- M. Ishaque, Daqiqi The precursor of Fridausi, Indo-iranica Yo l. 2. 1967.

۲-بقول عوفی (لباب الالباب ج ۲ص۳۳) دوهزار وبقول حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده ج ۱ص۸۱۸) سه‌هزار.

این قول به کلی نادرست است . طوریکه ما میدانیم دقیقی در مدح نوح بن منصور شعر گفته است .

نوح در سال ۳٦۵ هجری بر اریکهٔ سلطنت نشست و دقیقی بر فرمان وی به نظم شاهنامه بپرداخت . همچنان واضح است که فردوسی کار به نظم آوردن شاهنامهٔ خویش را در سال ۳۷۰ هجری (۱) بعد از قتل دقیقی شروع کرد . پس چنین مینماید که دقیقی در بین سالهای ۳٦٦ و ۳٦۹ هـ . در قید حیات بوده است .

در اینجا راجع به علتی که باعث شد تا فردوسی کار دقیقی را به شاهنامه خود منضم کند، سؤالی به ذهن خطور میکند . فردوسی در این مورد مدعی است که او دقیقی را در خواب دید و شاعر مقتول از وی تقاضا کرد که هزار بیت او را در شاهنامه اش جا دهد تا سلطان محمود بداند که پیش از او در سرودن داستان های ملی رنجهایی کشیده است . دل فردوسی به حال دقیقی میسوزد و آرزویش را میپذیرد . طوریکه این حقیقت را خودش چنین شرح میکند :

۱- فردوسی شاهنامهٔ خود را در سال ۴۰۰ هجری بپایان رسانید طوریکه گوید :

زهجرت شده پنج وهشتاد بار که گفتم من این نامهٔ شاهوار

درجای دیگر میگوید که در سرودن شاهنامه سی یا سی وپنج سال را صرف کرده است :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

چو سی سال بردم بشهنامه رنج که شاهم ببخشد بپاداش گنج

جای دیگر گوید .

سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم به امید گنج

فرض کنیم که فردوسی سی سال را در سرودن شاهنامه صرف کرده باشد پس باید کار سرودن آنرا در سال ۳۷۰ هجری آغاز کرده باشد .

کنون راز ها باز جویم ترا حدیث دقیقی بگویم ترا
چنان دید گوینده یکشب بخواب که یک جام می داشتی چون گلاب
دقیقی ز جایی پدید آمدی بدان جام می داستانها زدی
به فردوسی آواز دادی که می مخور جز به آیین کاووس کی
شهنشاه محمود گیرنده شهر ز شادی به هر کس رساننده بهر
بدین نامه گر چند بشتافتی کنون هر چه جستی همه یافتی
از اندازه من بیش گفتم سخن اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار بگفتم سر آمد مرا روزگار
گر آنمایه نزد شهنشه رسد روان من از خاک برمه رسد
بدانند که پیش از تو آخر کسی در این داستان رنج بردش بسی
پذیرفتم و داشتم زو سپاس مرا در دل آمد ز هر سو هراس
که روزی مرا هم بیاید گذشت ز گفتار او در نشاید گذشت
ز گفتار او بشنو اکنون سخن که گفته است این داستان کهن

گرچه این یادآوری فردوسی در حق دقیقی، شاید به نظر برخی از نویسندگان قابل تحسین باشد. (۱) اما از تحلیل اشعار فوق چنین مینماید که فردوسی خواب خویش را با زیور تخیلات شاعرانه پیرایه بسته‌است. در این شکی نیست که او به تقلید دقیقی به کار نظم شاهنامه بپرداخت، ولی برای آنکه کارش را ارزش بیشتر دهد، اشعار گوینده پیشرو خویش را در شاهنامه آورد و از جانب دیگر کوشید رجحان خود را در نظم داستانهای ملی بر او نشان دهد. منتقدین (۲) در قبول دلایلی که فردوسی برای اقتباس اشعار دقیقی ارائه کرده است، مردد ند و در این مورد عللی را در یافته اند یکی اینکه چون فردوسی نمیتوانست از

---

۱ - شبلی نعمانی، شعر العجم، ج ۱، ص ۲۸

2 -- Browne, Literary history of persia, vol. I. p. 460

از ذکر زردشت و کیش او که در تاریخ قدیم آریا نا سهم مهم داشته است، خود-داری کند و از طرف دیگر بیان این مسأله بدون اتکا به آثار گذشته نظر به شریط زمان برای فردوسی خالی از اشکال نبود، بنابران کار دقیقی را که مبین شک و جلال کیش زردشتی و حماسه ملی آن عصر بود، به شاهنامهٔ خویش پیوست وحتی خودش آشکارا نظر خویش را در آنمورد نیز در قالب اشعار ریخت. (۱) علت دیگر یکه فردوسی را برای نقل اشعار دقیقی برانگیخت اینست که شاعر موصوف میخواست با مقایسهٔ کلام خود و سخن دقیقی برازنده گی مقام خویش را در صحنه سازی و مضمون آفرینی و تلفیق داستانهای ملی نشان دهد، چنانکه ابیات ذیل از اوشاهد این قول است:

نگه کردم این نظم سست آمدم	بسی بیت نا تندرست آمدم
من اینرا نوشتم که تا شهریار	بداند سخن گفتن نابکار
دو گوهر بداین با دو گوهر فروش	کنون شاه دارد بگفتار گوش
سخن چون بدینگونه بایدت گفت	مگوی ومکن رنج با طبع جفت
چو بند روان بینی و رنج تن	به کانی که گوهر نیابی مکن
چو طبعی نداری چو آب روان	مبر دست زی نامهٔ خسروان
دهان گر بماند زخوردن تهی	از آن به که ناساز خوانی نهی

غایه و ارزش واقعی کار دقیقی بهر نحوی که باشد انتقاد فردوسی در بارهٔ آن قابل تأمل است به عبارت دیگر انتقاد فردوسی در حق دقیقی با مبالغه توأم میباشد، زیرا اگر کار او حاوی اهمیت نمیبود فردوسی آن شاعر را به «نیکویی سخن» و «روانی طبع» متصف نمیساخت:

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان

---

1 -- M. Ishayue, Ibid

اگر چه یك مطالعهٔ انتقادی و مقایسوی آثار منظوم دقیقی و فردوسی بعضی از اختلافات مخصوص را در کلام آنـها آشکار ساخته است، ولی مشابهتهای قابل ملاحظه یـی دراشعار آندو شاعر وجود دارد. آنها یك وزن (بحر متقارب) و کلمه های تقریباً مشابه را بکار برده اند. آنها سبك مشابه دارند و در تعبیرات شان وجه اشتراك نیز بملاحظه میرسد. با آنکه بلندی مقام شاعری فردوسی در مجموع محقق است. وجوهی راکه تذکر دادیـم خصایص مشترك شاعران آن عهد بوده ودر آنگونه موارد به صورت طبیعی بکار برده میشده است. اینرا هم باید بخاطر داشت که خصوصیت یـك سبك منظوم مولود یك مرحلهٔ کوتاه نیست، بلکه نتیجهٔ یك تکامل تدریجی است. مثلاً قطعات و اشعار باز ماندهٔ ابوشکور بلخی کـه قبل از اشـعار دقیقی انـشاد گـردیده، چنین نشان میدهد کـه در شاعری آن دوره یـك سبك مخصوص وجود داشته که از اوزان معمول و منقول در آن بـه کـار میرفته است و سبك مذکور با رعایت اسالیب و وجوه مختلف بیان، با سبك دقیقی مشابهت نزدیك میداشته است.

وجوه اشتراك و اختلاف خصایص عمده، سبك حماسی دقیقی و فردوسی رامیتوان به نهج آتی خلاصه کرد:

۱ـ دقیقی مانند فردوسی دارای یك سبك محکم حماسی است.

۲ـ سبك دقیقی و فردوسی باهم شباهت بزرگ دارد.

۳ـ اشعار دقیقی نسبت به اشعار فردوسی ثقیلتر و مهارت فردوسی درسرودن شعر حماسی نسبت به دقیقی بیشتر است. لیکن قسمتهای مختلف شاهنامهٔ فردوسی بعضاً یکی با دیگر از نگاه ارزش هنری و زیبایی متفاوت است.

٤ـ دقیقی همچون فردوسی تا حد امکان از استعمال لغات عربـی اجتناب کرده است. از لحاظ سرودن شعر حماسی دقیقی بر فردوسی تقدم دارد.

یکی از وجوه اهمیت گشتاسپنامهٔ دقیقی کثرت تراکیبی است که در آن می بینیم ومشحون است به تراکیب بدیع دری که برخی از آنها تا آن روزگار سابقه نداشت. همچنین مایهٔ حفظ تعداد زیاد مفردات کهن شده است. علاوه براین دقیقی توانست بعضی از لغات پهلوی را در شعر دری بگنجاند وروابطه میان این دوزبان را از لحاظ سیر تحول بر قرار کندوعین همین کیفیت را با قوت واهمیت ویژه یی در «ویس ورامین» فخرالدین اسعد گرگانی نیز ملاحظه میتوان کرد.

ازوجوه دیگر اهمیت گشتاسپنامه اینست که دقیقی درخلال آن به تفسیر وتشریح روایات آریایی بپرداخت ومارا به گوشه یی از زنده گی اجتماعی آن عصر مطلع ساخت. گرچه مسعودی مروزی پیش ازاو برای تمثیل چنین موضوع اقدام کرده بودولی متاسفانه از اثر اوجز دوسه بیت بیش نمانده است. بدان سبب جای دارد گشتاسپنامه را درحد خودش یکی از پرارجترین اثرروایی حماسی زبان دری بینگاریم .

مقایسهٔ گشتاسپنامهٔ دقیقی ویادگار زریران:

در بارهٔ تعیین مآخذ گشتاسپنامه محققان اقوال مختلف ابراز کرده اند. عده یی از نویسنده گان مآخذ گشتاسپنامه را یادگار زریران وعدهٔ دیگر شاهنامهٔ منثور ابو منصوری میدانند ولی باوصف چنین ابراز نظرهای احتمالی باید خاطر نشان ساخت که به اساس شواهدیکه دردست داریم تعیین مأخذ اصلی گشتاسپنامه دشوار است . اگر شاهنامهٔ ابومنصوری را مأخذ اصلی دقیقی بدانیم ، بدون شبهه ادعای ما برمبنای حدس و قیاس استوار خواهد بود ، زیرا شاهنامهٔ ابومنصوری اکنون موجودنیست اگرشاهنامهٔ ثعالبی را بجای شاهنامهٔ ابومنصوری که اقتباساتی از این اثردر ثعالبی آمده است فرض کنیم و سپس قیاس نمایم که چون شمار نامهای پهلوانان وپاره یی

ازروایات یادگارزریران وگشتاسپنامه موافق‌نمیباشد ، بدان سبب شاهنامهٔ ابومنصوری مأخذ دقیقی است نه یادگارزریران. باز هم جز یک نتیجهٔ قیاسی به چیز دیگر نخواهیم رسید. حال اگر شاهنامه ابومنصوری را در دست میداشتیم میتوانستیم با مقایسه گشتاسپنامه به آن وبا ارائه شواهد موثق این موضوع را به اثبات برسانیم. ولی اکنون بنظر ما دشوار است بگوییم که نام آن عده از پهلوانانیکه در یادگارزریران نیامده و در گشتاسپنامه موجود است حتماً در شاهنامهٔ ابومنصوری آورده شده بود و دقیقی این نامها وروایات اضافی را تنها از آن کتاب اخذ کرده است و حتی ثعالبی نیز، در حالیکه میدانیم ثعالبی حوادث وروایات حماسی و کارنامه های ملوک و پهلوانان وبه طورعموم قصص مربوط به اقوام مختلف را با مراجعه به مآخذ دیگر چون طبری، ابن خرداد به، ابن الکلبی ، حمزهٔ اصفهانی، مسعودی، یعقوبی و نظایر آنان ضبط کرده است . (۱)

موضوع استفادهٔ دقیقی از یادگارزریران رانظر به دلایلیکه بعداً یادآور میشویم نمی توان انکار کرد ، اما تعیین نسخهٔ مرجع او کار آسان نیست. تنها اینقدر میتوان اظهار کرد که ممکن است وی نسخه یی را مورد استفاده قرار داده باشد که با نسخه مورد استفاده ما (۲) از لحاظ زیادی وکمی روایات فرق میداشت. شاید در زمان حیات دقیقی ازین حماسهٔ کهن ملی نسخ متعدد موجود میبود ، حتی تعداد نسخه ها این کتاب در قرن ۱۹ و ۲۰ که پهلوی شناسان اروپایی به مطالعه و تحلیل آثار این زبان رغبت نشان

---

۱ - شاهنامهٔ ثعالبی ، ترجمه محمودهدایت، مقدمهٔ ص ج

۲ - مقصود نسخه چاپ بنیاد فرهنگ ایران ازروی نسخه دستور جاماسپ جی منو چهر جی جا ما سپ آسانا است .

دادند، نیز ثابت میباشد. چنانکه ملك الشعرا بهار که روزگار دراز به مطالعه و ترجمهٔ متون حماسی و غیر حماسی پهلوی صرف مساعی نموده، در مقدمه‌یکه بر ترجمهٔ یادگار زریران نوشته چنین یادآور شده است: «این نسخه از یادگار زریران که نزد این جانب بود هشت صفحه از آغازش کم بود داشت واز اینراه که میخواستم آنرا به پارسی امروزین برگردانم اجازه یافتم از روی پچین [نسخه] ۱) آقای پروفیسور هر تسفلد کم بود آن آغاز را بنویسیم»(۲) همین قسم در مؤخره متن پارسیک یادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) آمده است که این حماسه باری به‌دست رستم مهربان استنساخ و بار دیگر توسط مهربان کیخسرو کتابت شده است(۳) پس تمام مطالب فوق وجود تعدد نسخ این کتاب را ثابت میکند. بدون شك این همه نسخه‌ها بی اختلاف نبوده است و شاید دقیقی از نسخه‌یی استفاده کرده باشد که نسبت به‌سایر نسخه‌ها مفصلتر و تعداد قهرمانان در آن بیشتر از نسخه های کنونی بوده است. اینکه دقیقی زبان پهلوی را میدانسته است یا خیر باید توضیح کرد که همچنانکه گردآورندگان شاهنامهٔ منثور ابومنصوری به زبان پهلوی نا آشنا نبودند (٤) آشنایی دقیقی به‌این زبان نیز دور از امکان نیست و وجود بعضی از شواهد از جمله شواهد لغوی، ترکیب کلمه‌ها، مشابهت ترسیم صحنه‌ها در یادگار زریران و گشتاسپنامه میرسانند که دقیقی به‌متن پهلوی یادگار زریران باید مراجعه کرده باشد. اکنون برای تایید

۱= چاپ یوهنتون آکسفورد، ۱۹۷۱، ص ۶۲

۲ ـ محمدتقی ملك‌الشعرا بهار، ترجمهٔ چندمتن پهلوی، ص ۵۵ پاورقی شمارهٔ۱

۳ـ متنهای پهلوی ۰ بنیاد فرهنگ‌ایران، ۱۳۵۰ ص ۱۷ ؛ بهار ترجمهٔ چندمتن پهلوی ص۷۶

٤= نولدکه حماسه‌ملی‌ایران‌چاپ دوم ص ۴۰

ادعای خویش از شواهدمتذکره مثالهایی میاوریم: پس puś از یادگارزریران

Uld pas goved kayvishtop shaah ku agar (1) hamaay pus ud braad ud vispuhragaan i man

ترجمه: وپس گوید کی وشتاسپ شاه که اگر همه پسرو برادرو بزرگان من ...

از گشتاسپنامه:

نخستین کسی نامداراردشیر | پس شهریار آن نبرده دلیر (۲)

بسی داشت پیل گرانمایه مرد | جهاندیده وخورده گردنبرد (۳)

بیامد پس از سروران سپاه | پس تهم جاماسپ دستور شاه (٤)

اشنود (*AShnut* = شنود)

از یادگارزریران:

Kuman ashnut ku shmaah baghaan en den a bezag imazdesnaan az ohrmzad padirift (۵)

ترجمه: که ما شنودیم که شما بغان این دین ویژهٔ مزدیسنان را از هرمزد پذیرفتید.

از گشتاسپنامه:

نه بنوشتنی بد نه بنمودنی | نه برخواندنی بد نه اشنودنی (٦)

همچنان کلمه های هیلید (*heled* = رها کنید) و (هیلد *helad* رها کند)

---

۱ - متنهای پهلوی، ص۹

۲ - دقیقی و اشعاراو، به کوشش محمددبیرسیاقی، ص۴۳

۳ - همان اثر، ص ۵۶

۴ - همان اثر، ص ۵۸

۵ - متنهای پهلوی، ص ۶

٦ - دقیقی و اشعار او، ص ۴۸

ابر (abar=بر) ابا (abā = با) و نظایر آن در موارد مختلف هم در یادگار زریران و هم در گشتاسپنامه بکار رفته است .

در مورد شباهت بعضی از کلمه های مرکب و ترکیبات نیز میتوان شواهد متعدد از این دو اثر استخراج کرد ، لیکن در این گفتار به ذکر چند مثال اکتفا می کنیم یکی از این ترکیب ها که در هر دو حماسه چندین بار البته با اندکی تغیر بکار رفته «ژوبین بهزهر آب داده» میباشد ، چنانکه در یادگار زریران میخوانیم «ژوبین آبسوده که .. بهخشم و زهر با آب بزه و گناه آب داده»(۱) در گشتاسپنامه همین کلمه به شکل زیر بکار برده شده است .

بدو داد ژوبین زهر آبدار　　که از آهنین کوه کردی گذار (۲)

بینداخت ژوبین زهر آبدار　　ز پنهان بر آن شاهزاده سوار (۳)

دیگر ترکیب کوف سر(۴)(Koesar = سر کوه) است که در گشتاسپنامه به شکل کوه سر استعمال شده است :

چو گشتاسپ از کوه سر بنگرید　　مر اورا بدان رزمگه بر ندید (۵)

به همین ترتیب گاهی ترسیم صحنه ها در هردو حماسه شباهت دارد. (۶)

پس از تذکر مطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که دقیقی در سرودن گشتاسپنامه از متن پهلوی یادگار زریران استفاده نموده ، لیکن این استفاده از کاهش و

۱- ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۶۸ ، در شاهنامهٔ ثعالبی این ترکیب به شکل (سلاح و ژوبین مسموم) آمده است رك ص ۱۳۶

۲- شاهنامهٔ فردوسی ، چاپ مسکو ، جلد ۶ ، ص ۱۰۵

۳ همانجا

۴- متنهای پهلوی ، ص ۹ - ۱۰

۵- شاهنامه فردوسی ، چاپ مسکو ، جلد ۶ ص ۱۰۶

۶- مقایسه شود با ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۶۴ و دقیقی و اشعار او (گشتاسپنامه ص ۴۸) به کوشش دبیرسیاقی

افزایش برکنار نبوده است، چنانکه ملک الشعرا بهار در این باره مینویسد: «هرچند دقیقی با ترجمه کننده‌گان این رساله از پهلوی به پارسی دری نتوانسته اند درست به نکات دقیق این داستان پی برده و آنرا بدون نواقص بی شمار بعینه ترجمه کنند و به کلی سرودست و پای این افسانهٔ تاریخی رادرهم خرد کرده اند و قسمت زیادی از آنرا افگنده و بران افزوده اند»(۱). این تذکرمیرساند که دقیقی برای سرودن گشتاسپنامهٔ خود، غیراز یادگارزریران به منابع دیگر نیزرجوع کرده است. به همین علت است که گاهی دراین دوحماسه به تفاوت‌های برمیخوریم. برای اینکه به شباهتها واختلافات یادگارزریران و گشتاسپنامه وقوف حاصل کنیم، لازم است به مقایسهٔ آنها به خصوص درسه مورد، یعنی ترتیب واختلاف روایات، احوال بعضی از قهرمانان و شیوهٔ بیان بپردازیم.

۱- ترتیب واختلاف روایات:

در این دو اثراز لحاظ ترتیب وتوالی روایات تفاوت قابل ملاحظه وجود ندارد، لیکن در تعداد حوادث واندازهٔ روایات اختلاف موجوداست. بدین معنی که موضوع هزاربیت گشتاسپنامه، به تمامی دریادگارزریران گنجانیده است. درواقع گشتاسپنامهٔ دقیقی از بیت ۱۱۷ تا ۷۵۵ از رهگذر احتوای روایات حماسی با یادگارزریران مطابقت دارد.(۲) از آغاز گشتاسپنامه تا بیت ۱۱۶ که موضوعات به بلخ رفتن لهراسپ و برتخت نشستن گشتاسپ، پیداشدن زردشت وپذیرفتن گشتاسپ دین اوو بازدادن گشتاسپ به ارجاسپ رادربر میگیرد، در یادگارزریران نیست. در حقیقت مطابق

۱- ترجمهٔ چند متن پهلوی،ص ص۵۶- ۵۷

۲- این رقم در گشتاسپنامهٔ چاپ دبیرسیاقی است. درشاهنامهٔ چاپ مسکو ج ۲ از بیت ۱۲۵ تا ۷۵۱ رادربر میگیرد.

روایات دراین حماسه ازنامه نوشتن ارجاسپ به گشتاسپ که دین مزدیسنان را پذیرفت شروع میشود، ولی نحوهٔ ایراد حوادث ازهمین آغاز این دو اثر، اندك تفاوت پیدا میکند نام فرستاده گان ارجاسپ به نزد گشتاسپ، در یادگار زریران بیدر فش جادو ونامخواست هزاران است. (۱) لیکن در گشتاسپنامه غالباً نام شخص دوم یعنی نامخواست هزاران تنها به شکل نامخواست ذکرشده است واسم پدراین شخص؛ یعنی هزاران جز دریك مورد (۲) در گشتاسپنامه دیده نمی‌شود.

درگشتاسپنامه از ابراهیم دبیران مهیست یاد نشده است. در حالیکه هموست که دریادگار زریران درمحضر گشتاسپ برپای می‌ایستد ونامهٔ ارجاسپ رامی خواند. ترتیب بیان مطلب وایراد موضوعات درنامهٔ ارجاسب که دریادگار زریران وگشتاسپنامه آورده شده است. به صورت عموم همسان نیست ولی ازنگاه مفهوم به هم مشابه میباشد. متن نامهٔ ارجاسپ دریادگار زریران چنین است: «... شنودیم که شما بغان این دین ویژه مزدیسنان را ازهرمزد پذیرفتید. اگر دست از آن بازندارید ما را ازیانِی گران ودشخواری ازآن تواند بود. هرگاه شما بغان صواب بینید این دین ویژه را فروهلید باما هم کیش بوید؛ دراینصورت هرآیینه شما را ... پرستیم وهرآیینه سال بسال بس زروبس سیمینه وبس اسپ نیکو وبس گاه شهریاری به شما دهیم واگراین دین

۱-درشاهنامهٔ ثعالبی نام این دوفرستاده که حاصل پیام ارجاسپ به گشتاسپ بودند ذکرنشده وتنها گفته‌شده است که ارجاسپ نامه‌رامهور کردوبردن آنرا به شخصی تندخوی ووحشی‌محول داشت وهزارتن‌همراه او کرداماًنام بیدرفش ونامخواست درشرح‌محاربه گشتاسپ وارجاسپ (ص۱۲۴ـ ۱۲۶) امده‌است.

۲- برادهٔشی بدان جادوی خویش کام کجا نام خواست وهزارانش نام
شاهنامهٔ فردوسی چاپ مسکو جلد۶ ص۹۷.

بنهلید و با ما هم کیش نشوید هر آینه بر سرتان رسیم، خوید خوریم و خشک تر سوزیم و چارپای و دوپای از شهر برده گیریم و شمارا به بنده گی گران و دشخواری کار فرماییم».(۱) قسمتی ازهمین نامه را از گشتاسپنامه به ترتیب ذیل اقتباس میکنیم:

«... تو اورا پذیرفتی و دینش را | بیا راستی راه و آینش را ...
مر آن بند را ازمیان باز کن | به شادی می روشن آغاز کن
اراید و نکه بپذیری این نیك پند | ز ترکان به جانت نیاید گزند ...
ترا بخشم این بی کران گنجها | که آورده ام گرد بارنجها
نکو رنگ اسپان باسیم و زر | به استامها در نشانده گهر
غلامان فرستمت با خواسته | نگاران با جعد آراسته
ور اید و نکه نپذیری این پندمن | بیایی گران آهنین بندمن ...
بسوزم نگاریده کاخ ترا | زبن بر کنم بیخ وشاخ ترا
زمینت بسوزم سراسر به دم | سپاهت بناوك بدوزم بهم
زن و کودکان را بیارم ز پیش | کنمشان همه بنده در شهر خویش (۲)

سپس موضوع پاسخ گفتن نامه ارجاسپ درمیان میآید. در یادگار زریران این نامه را شخصاً زریر جواب میگوید اما در گشتاسپنامه زریر واسفندیار وجاماسپ هر سه باهم اقدام میورزند.

لشکر آرایی گشتاسپ در گشتاسپنامه و یادگار زریران طوری شرح شده است که مطالب باهم شباهت دارد. برای توضیح بیشتر مثالهایی از هر دو حماسه در زمینه نقل میکنیم:

۱- ترجمهٔ چندمتن پهلوی، ص ۵۹.

۲- دقیقی واشعار او، ص ۳۷

«همه مردم را از بهسپان خبر رسید و بر در گشتاسپشاه آمدند به همراه سپاه و تمبک زده و نای در انداختند و بانگ و گاو دم بر آوردند» (۱)

سپاهی بیامد بدرگاه شاه که چندان نبد بر زمین بر گیاه
چو روزی ببخشید و جوشن بداد بز دنای و کوس و بنه برنهاد (۲)

«سپس لشکر بجنبید و ایورژ کرد: ... چنان بود که بانگ بر آسمان برشدی و آواز پای شان در دوزخ بپیچیدی ... از گرد و دود، شب و روز نا پیدا» (۳)

ز تاریکی گرد و اسپ و سپاه کسی روز روشن ندید و نه ماه
ز بس بانگ اسپان و از بس خروش همی نالهٔ کوس نشنید گوش (۴)

پیشگویی جاماسپ به دستور گشتاسب صرف نظر از بعضی تغییرات جزوی از قبیل تقدیم و تآخیر مطالب و نیز تعویض نامها در هر دو حماسه یکسان است. هنگامیکه گشتاسپ، جاماسپ را به پیشگویی وادار میسازد، وی از گشتاسپ تقاضا میکند که سوگند یاد کند تا به وی گزندی نرساند. گشتاسپ این درخواست جاماسپ را قبول می نماید و به جان زریر برادرش سوگند میخورد که او را اذیت نکند.

بنا برآن جاماسپ آنچه را که در میدان جنگ به وقوع خواهد پیوست، یکا یک بیان میدارد. قسمتی از پیشگویی جاماسپ در یادگار زریران و گشتاسپنامه قرار ذیل است:

«فردا این دو سپاه برهم فرو کوبند دلیر به دلیر و گراز به گراز، بسا مادر با فرزند بی پور. بسا پور بی پدر، بس پدر بی پسر، بس برادر بی برادر و بس زن شوی مندی بی شوی شوند.» (۵)

۱- ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۶۱ ۶۲
۲- دقیقی و اشعاراو، ص ۴۶ - ۴۷
۳- ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۶۲
۴- دقیقی و اشعاراو، ص ۴۷
۵- ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۶۲

به پیش اندرآیند مردان مرد | هوا تیره گردد ز گرد نبرد
جهان بینی آنگاه گشته کبود | زمین پرز آتش هوا پرزدود
وزآن زخم وآن گرزهای گران | چنان پتك پولاد آهنگران
به مغز اندرافتد ترنگا ترنگ | هوا پرکند ناله بور خنگ
شکسته شود چرخ و گردونها | درفشان بیالاید از خونها
بسی بی پدر گشته بینی پسر | بسی بی پسر گشته بینی پدر(۱)

حوادث دیگر از قبیل کشته‌شدن زریر توسط بیدرفش و پهلوانان دودمان او، و نیز قتل بیدرفش و لشکریان ارجاسپ، طوری بیان شده است که در هر دو حماسه ترتیب و توالی شان را تا حدی زیادی حفظ میکند. دقیقی در گشتاسپنامه درضمن شرح حوادث به تأسی از مراجع دیگر، مطالبی را میاورد که آنرا در یادگار زریران به نهج دیگر میابیم و به همین سبب گاه گاه مغایرتهایی در روایات این دوحماسه به مشاهده میرسد. طور مثال از کشته شدن گرامیك کرت پسر جاماسپ که در گشتاسپنامه به صراحت سخن رفته، درحالیکه در یادگارزریران در مورد قتل وی چیزی گفته نشده است. در یادگارزریران گرامیك کرت، بستور و اسفندیار تا اخرین لحظه با لشکریان دشمن میجنگند وآنها را شکست میدهند. همین قسم در یادگارزریران گیرندهٔ انتقام زریر پسراو بستور است و وی بیدرفش را به قتل میرساند، لیکن در گشتاسپنامه اگرچه بستور نخست بدین قصد به جنگ میرود، اما کشتن بیدرفش به دست اسفندیار صورت میگیرد.(۲) علاوه بران ازدو روایت دیگر که درهردوحماسه به اختلاف آورده شده است، نیز باید یاد کنیم. یکی ازاین دوروایت اینست که چون زریر درمیانهٔ آوردگاه ازدست

۱ـ دقیقی و اشعار او، ص ۴۸

۲ـ ذبیح الله صفا حماسه سرایی درایران، ص۱۱۹ به قول ثعالبی قتل بیدرفش به دست بستور صورت گرفت. رك: شاهنامهٔ ثعالبی ص ۱۲۷

بیدرفش به خاک و خون مینشیند، بستور پسر وی بر آن میشود که کین پدر از بیدرفش بکشد. لیکن گشتاسپ او را مانع میشود و برایش میگوید که تو هنوز کودک نارسید هستی و دستت به تیر آشنا نیست. بنابران برای تو لازم نیست که به جنگ بروی. اما بستور پنهانی از گشتاسپ، نزد آخور سردار (به قول دقیقی اسپدار) میرود و به او میگوید که گشتاسپ فرمان داده است تا اسپی را که زریر در کودکی بران سوار میشد، برای من زین کنی تا من به کارزار بروم. (۱) وقتیکه گشتاسپ از این اقدام بستور آگاه میشود، به مشوره جاماسپ او را اجازه میدهد تا برای انجام مقصودش بپردازد. گشتاسپ از تیردان تیری به وی میدهد و می گوید برو و پیروز باز گرد. این روایت در گشتاسپنامه بدین شکل نیامده است. قرار اظهار دقیقی، گشتاسپ سپاه خود را به چندین دسته تقسیم میکند و بستور را در عقب لشکر میگمارد. (۲)

رویداد دیگر که مربوط به انجام نخستین جنگ گشتاسپ وارجاسپ میباشد در یادگار زریران چنین آمده است که در پایان این جنگ از قشون ارجاسپ جز خودش کسی زنده نماند. او را نیز یل اسفندیار گرفت و یک دست و یکپای و گوشش را برید، سپس یک چشم او را با آتش سوخت و کور ساخت و او را به دم بریده خری نشاند و گفت که شو و بگو چه دیدی از دست من یل اسفندیار تا هیونان دانند که چه رفته بوده است درین روز فرو دین اندر اژدهای رزم گشتاسپان. (۳)

۱ــ بهار، ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص۶۹

۲ ــ دقیقی و اشعار او، ص۵۵، به قول ثعالبی بستور در جناح چپ لشکر گماره شده بود و بعد از کشته شدن زریر گشتاسپ کین کشیدن از بیدرفش را شخصاً به وی محول کرد، رک. شاهنامه ثعالبی ص ۱۲۲=۱۲۶

۳ ــ ترجمهٔ چندمتن پهلوی، ص ۷۶

این روایت در گشتاسپنامه چنین است که پس از قتل لشکریان و سران سپاه ارجاسپ چون وی خود را تنها دید، راه فرار در پیش گرفت و روی به دشت و بیابان نهاد (۱) همین شکل روایت را ثعالبی نیز آورده است. قرار اظهار وی چون ارجاسپ رو به فرار می نهد بستور با یك تعداد سپاه او را تا جیحون تعقیب میکند. (۲)

۲- احوال بعضی از قهرمانان :

شمارهٔ قهرمانان آریانا که در جنگ گشتاسپ وارجاسپ شرکت داشتند در یادگار زریران به شش تن بالغ میگردد آنان عبارت بودند از زریر و یاد خسرو برادران گشتاسپ، فرشیدورد (فرشاورد) و اسفندیار فرزندان او و بستور پسر زریر و گرامیک کرت پسر جاماسپ، پورداود در جملهٔ پسران کی گشتاسپ علاوه از اسفندیار و فرشیدوردو پشوتن که اسم اخیر الذکر در یادگار زریران نیامده است، فرشوکر را چارمین فرزند وی می‌خوانند ومتذکر میشود که هرچند درشاهنامه ازاو اسم برده نشده اما به طور یقین میدانیم که او پسر گشتاسپ است زیرا در یادگار زریران مکرر ازاو یادشده ودرهمین جنگ به‌دست نامخواست پسر هزاران سرلشکر ارجاسپ کشته شده است. (۳)

من دریادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران ازروی نسخه، آسانا) نام فرشوکر وچگونه گی قتل وی توسط نام خواست را پیدانکردم؛ بلکه در

۱- دقیقی و اشعار او، ص ۷۵

۲- شاهنامهٔ ثعالبی ص ۱۱۷

۳- یشتها، ج۲، ص ۲۷۵

عوض دو یافتم ... به پادخسرو برادر گشتاسپ که چار بار نامش در یادگار زریران آمده (۱) به‌دست نامخواست هزاران کشته شده است. ممکن است استاد پور داود نام فرشو کرد یکی از پسران گشتاسپ را در کدام نسخهٔ دیگر از یادگار زریران دیده باشد. در گشتاسپنامه تعداد قهرمانان نسبت به یادگار زریران بیشتر ضبط شده و ز نیوزار و شیرو، شیدسپ وارد شیر و پشو تن که در یادگار زریران سخنی از آنان نرفته، در گشتاسپنامه صحبت به عمل آمده است.

از قهرمانان ارجاسپی در این نبرد در یادگار زریران نام دو تن یعنی بیدرفش جادو و نامخواست هزاران ذکر گردیده است. دقیقی بر علاوه انها از کسان دیگر از قبیل گرگسار و کهرم نام میبرد که نام این دو تن در یادگار زریران نیست.

در شاهنامهٔ ثعالبی نام اردشیر و شیداسپ و گرامی کرد موجود است و از فرشاورد و نیوزار وجود ندارد. و یك شخص دیگر که موسوم به فیوزنداد میباشد (۲) بحیث چهارمین پسر گشتاسپ معرفی گردید و از افراد ارجاسپ نام بیدرفش و نامخواست و کهرم ذکر شده است؛ لیکن از گرگسار که در گشتاسپنامه آمده، ذکری نرفته است.

کسانی را که در فوق نام بردیم، پهلوانان معروف معرکهٔ رزم بوده اند. در یادگار زریران و گشتاسپنامه در میان قهرمانان و سربازان، زریر، بستور و اسفندیار نسبت به دیگر پهلوانان دودمان گشتاسپ در میدان کارزار برای نابودی نیروی جانب مقابل بیشتر تلاش کردند. ازجملهٔ این پهلوانان اگرچه نام اسفندیار در حماسه های ملی ما مشهورتر است، لیکن در یادگار زریران مقام اول را باید به زریر داد و سپس دلاوریهای اسفندیار

۱- متنهای پهلوی، ص ص ۶ ۷ - ۸ و ۱۷

۲- شاهنامه ثعالبی، ص ۱۲۵

و بستور را به پلهٔ تحسین نگریست . نام زریر در فقره های ۱۱۲ — ۱۱۳ و ۱۱۷ آبان یشت به شکل زیری و ئیری Zairiwiari که معنای زرین سینه و جوشن را میرساند ، ضبط شده است (۱) زریر پسر لهراسپ برادر گشتاسپ سپهبد آریانا و قهرمان نام آور بود، وی در اوستا به اسپ یوذ Aspoyaogaza یعنی جنگاور سوار موصوف میباشد . در یادگار زریران (تهم سپهبد نیو) خوانده شده است . (۲) دقیقی در گشتاسپنامه او را زریر سوار گفته است .

ز دانا سپهبد زریر سوار زجاماسپ وز فرخ اسفندیار (۳)

چو بستور پور زریر سوار زخیمه خرامید زی اسپدار (۴)

سیمای زریر در سراسر منظومهٔ آیا تکار زریران و گشتاسپنامه درخشش عجیبی دارد . ارادهٔ او برای مقابله با مخاصمان و معاندان شکست ناپذیر است . هنگامیکه گشتاسپ پس از شنیدن متن نامهٔ ارجاسپ اندوهگین میشود، در واقع زریر است که برای پاسخ گفتن آن آمادگی میگیرد واز بس غیرت وهمت به دشمن خاطر نشان میسازد که با اسپان پیکار گذار بر شما خواهیم تاخت و شما را شربت مرگ خواهیم چشانید . او به دستور گشتاسپ در پی تدارك و فراهم آوری سپاه میشود. جنگاوران با سلاحهای جنگی و با سپر های رستمی رو به آوردگاه مینهند. زریر فرمانده سپاه بر بارهٔ آهنین سمب خویش بر می نشیند و دلیرانه سخت کار زار میکند ، همچون ایزد آذر که

---

۱ - یشتها ، ج اول ، ص ۲۸۷

۲ - متنهای پهلوی ، ص ۲

۳ - شاهنامهٔ چاپ مسکو ، جلد ششم ص ۸۰

۴ - همان اثر ص ۱۱۰

اندر نیستان افتد و باد بـا آن یار باشد. (۱) اما یـکتن از سران لشکر ارجاسپ بنام بیدرفش جادو کـه در مقابل وی خود را تا توان میابد، از پشت سر با ژوبین آبداده به زهر بر او ضربتی وارد میکند و اورا هلاک میسازد.

بستور در هنگام قتل پدر، کودکـنا رسیده و به استناد یادگار زریران هفت ساله بود (۲) ولی با همین سن کم دلیرانه کارزار کـرد و بیدرفش جادو را به انتقام کشتن پدرش، تیری بـر دل بـزد و هلاك ساخت و تـا پـایان جنـگ گـشتاسـپ و ارجـاسـپ درصف سایر دلاوران و قهرمانان آریانا بجنگید. یکی از بزرگترین قهرمانانیکه در این جنگ پایداری و کارروائیهای او درخورستایش است، اسفندیار پسر گشتاسپ میباشد. نام این پهلوان در اوستا به شکل سپنتودات (*Spentodata*) به معنای بخشیدهٔ سپنته (مقدس) و در پهلوی سپندیات آمده است. راجع به وی در فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت و در فقرهٔ ۲۵ و یشتاسپ یشت به نیکو یی سخن رفته و به صفت دلیر خوانده شده است. اسفندیار پهلوانی بود رویین تن بر جسم او هیچ ضربتی کـارگر نمیافتاد. مطابـق تـوضیح زرتشت نامه، اسفندیار راز زردشت با دادن انار رویین تن کرد. (۳) انار میوهٔ مقدسی به شمار میرفت و بدان سبب قرار اظهار پورداود، در آتشکده ها درخت انار غرس میشد. به تعبیر ولهٔ دانشمند معروف و فقید پولندی، انار در آریانای باستانی نمایندهٔ جنگاوری به شمار میرفت. (٤)

---

۱ ـ متنهای پهلوی، ص ۹، دقیقی از طرز جنگ آوری زریر چنین توصیف میکند:

«به لشکرگه دشمن اندر فتاد چو اندر گیا آتش تیز و باد»

۲ ـ متنهای پهلوی ص ۱۱، ترجمه چندمتن پهلوی ص ۶۹.

۳ ـ زراتشت نامه به تصحیح محمد دبیرسیاقی، چاپ طهوری، ص ۷۷

۴ ـ محمدعلی اسلامی ندوشن، اسفندیار روئین تنی، مجلهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۹ شماره ۳ ـ ۴، ص ۵۰

ستارهٔ بخت اسفندیار هم در یادگار زریران وهم در گشتاسپنامهٔ دقیقی همیشه تابناک است. باوجود دلاوریها وجانفشانی تمام قهرمانان، نخستین جنگ گشتاسپ و ارجاسپ، این نبرد به همت اسفندیار به پیروزی انجام یافت. نام این قهرمانان وامثال آنان که کارنامه‌های ارزشمندی ازخود به جا گذاشته اند، درحماسه های ملی ما جاودان است.

۳- شیوهٔ بیان:

یکی از خصوصیات مشترکیکه در حماسه‌ها وجوددارد، نحوهٔ ایرادمطالب، توصیف قهرمانها، بیان چگونگی جنگ آوری، عزم وثبات و احساسات آنان ونیز توصیف میدان جنگ، آلات وادوات جنگی ونظایرآن میباشد. در آثار حماسی گوینده یا نویسنده وقایع را به اسلوب خاص شرح میکند. در گفتن واقعه از ایجاز کارمیگیردویا با اطناب تشبیهات استعارات و مبالغه هایی سخنی میگوید که موافق موضوع مورد بحث اوست و در پرورانیدن مطالب، اقتضای مناسب را از نظردور نمیدارد. وقتیکه آثار حماسی از لحاظ شیوهٔ بیان مورد مقایسه قرارمیگیرد، با آنکه موضوع آنها یک چیز باشد، تفاوتهایی در میان آنها مشخص میگردد. برای آنکه به خصوصیت و طرز بیان گشتاسپنامه‌ویادگارزریران وقوف حاصل نماییم بهتراست راجع به هریکی از آنها به طور جداگانه صحبت کنیم ودرنتیجه براین اصل پی ببریم که گشتاسپنامه تاچه حد از یادگار زریران متأثر و ماخوذاست.

درگشتاسپنامهٔ دقیقی اگرچه پیرایه های ادبی وجود دارد، لیکن وی کلام خودرانه‌با تکلف بسیار، بلکه به سادگی وگاهی با الفاظ ثقیل بیان میکند. به‌قول نولدکه‌او پابند به‌شکل وصورت ظاهر است. هروقتیکه یک پهلوان تازه را معرفی میدارد و یا از کشته شدن اوسخن میراند، همیشه به یک نحوواغلب با عین کلمه‌ها شرح میکند. درگشتاسپنامه مجلسهای رزم بسیارمعمولی نگارش میباید

دقیقی بعضی اصطلاحات را زیاد بکار میبرد، از قبیل «نگرتا»، «یکی نام بودش» و مانند آن (۱)، اما دقیقی از داشتن یک سبک محکم حماسی برخوردار است. در گشتاسپنامهٔ او از لحاظ محاسن و زیبایهای ادبی نیز شواهد فراوان موجود است به حیث مثال در خطابهٔ گشتاسپ بهترین ابیات دیده میشود و دقیقی در این مورد نهایت ایجاز و فصاحت را بکار بسته است. همچنان سخنان وی در باب ظهور زردشت از لطف و زیبایی تهی نیست و همین امر در مورد پیشگویی جاماسپ نیز صدق میتواند کرد.

یکی از وجوه اهمیت دقیقی بکار بردن ترکیبهای فراوان است. این ترکیبها گاهی با متن پهلوی ایاتکار زریران موافقت دارد. گشتاسپنامه از لحاظ به کار بردن تشبیهات و استعارات و ترسیم صحنه‌های پیکار و توصیف حالات پهلوانان قابل توجه میباشد.

گاهی در بن نامه به تشبیهاتی برمی خوریم که از شمار تشبیهات متوسط است، مانند تشبیهات ذیل:

ابر کین شید سپ فرزند شاه ... چو رستم بیامد میان سپاه (۲)
سرانجام ترکان به تیرش زنند ... تن پهلوارش به خاک افگنند (۳)
فروغ سر نیزه و تیر و تیغ ... بتابد چنانچون ستاره ز میغ (٤)
ببندد براو راه چون پیل مست ... یکی تیغ زهر آب داده به دست (۵)
پس این لشکر نامدار بزرگ ... بدشمن در افتند چون شیر و گرگ (٦)

۱- تیودور نولدکه، حماسه ملی ایران، چاپ دوم ص۴۹
۲- دقیقی واشعار او ص۴۹
۳- همان اثر ص ۵۰
۴- همان اثر ص ۵۱
۵- همانجا
۶ همانجا

یکی باره یی بر نشسته چو نیل — به تک همچو آهو به تن همچو پیل(۱)

به لشکر گـه دشمن اندر فتـاد — چو اندر گیا آتش تیزو باد (۲)

بدست اندرون گرز چون سام یل — به پیش اندرون کشته چون کوه تل(۳)

و یا استعاراتی به کار رفته است که زیبا میباشد مانند، استعارات ذیل :

بسی نامدارن و گردان چین — که آن شیر گرد افگند بر زمین (٤)

تو گفتی هوا ابر دارد همـی — وزان ابر الماس بارد همی (۵)

با توجه بـه ابیات زیر میتوان دریافت کـه دقیقـی در تجسم و ترسیم حالات وعواطف پهلوانان ماهراست. این ابیات مضمون گفتاری است از زبان بستور برسر نعش زریر :

همی گفتش ای ماه تابـان مـن — چراغ دل و دیـده وجـان مـن

بدان رنج و سختی بپرور دیم — کنون چونکه رفتی بکـه اسپردیم

همه لشکر و کشور آراستـی — همی رزم بـا آرزو خـواستی

کنون کت به گردون برافراخت نام — شدی کشته خود نارسیده به کام(٦)

وابیات ذیل در توصیف زریر :

بیامد پس آن نـره شیـر دلیر — نبرده سوار آنکه نامش زریـر

به پیش اندر آید گـرفته کمند — نشسته ا بـر اسپ تـازی سمند

۱- همان اثر ، ص ۵۸

۲- همان اثر، ص۶۱

۳- همان اثر، ص ۶۴

۴- همان اثر ، ص۴۹

۵- همان اثر، ص ۵۷

۶ همان اثر، ص ۷۰

ابـا جوشن زردر خشان چـو ماه بدو اندرون خیره گشته سپاه (۱)

دریادگار زریران نیز شیوهٔ بیان بسیار دلکش و شاعرانه است. چون این حماسه اصلاً در زبان پهلوی اشکانی بشعر بوده وبا وصف آنکه در ترجمهٔ پهلوی ساسانی آن تغییرات و تداخلاتی صورت گرفته است، باز هم شیوایی بیان وتأثیر متن اصلی آن در ترجمه مشهود است. تاواد یا آهنگ سخن این حماسه را شاعرانه میخوانند (۲) قدر مسلم اینست که در یادگار زریران اسلوب سخن کاملاً ادبی و شاعرانه و پراز توصیفات است. این امر درواقع ممثل همان ذوق ادبی و بیان شیوییست که از گاه باستان در آریا نا سراغ میشد. چنانکه مثالهای آن در کتاب اوستا مشهور است و تأثیر همین ذوق و استعداد ادبی بود که سخنوران نامی ادب دری نخستین بار از خراسان سر بلند کردند و گویندگان دیگر بـه تلمذ و تبعیت از آنان از نواحی دیگر بسیار بعد به آوردن شعر دری کوشیدند.

باید یادآور شد که در ایاتکار زریران هر چند صحبت از کیش زردشتی است، اما اصول و طریقهٔ این آیین شرح نشده، بلکه بیان پیکار و دلاوریهای قهرمانان آریانای باستانی است. بنابران درمتونیکه چنین حوادث حماسی و پهلوانی محتوای آنرا تشکیل میدهد، بدون شبهه تعبیرات و شیوهٔ بیان رنگ شاعرانه دارد. بـه قول نولدکـه باوجودیکه یادگار زریـران بـرحسب ظاهـر به زبان مکالمهٔ فصیـح نوشته نشده است، شامل مبالغه های برجستهٔ حماسی زمانهای بعدی میباشد. (۳) حقیقت اینست کـه شیوهٔ بیان در این کتاب بـه اقتضای

۱- همان اثر، ص ۵۰

۲- تاوادیا، زبان وادبیات پهلوی، ص ۱۹۳

۳- تیودور نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۲۱

مناسبتها فرق دارد ، به قول تاوادیا آنجا که سخن از پیش آمد های ساده و جزئی است ، بیان هم ساده است ، اما به علت کوتاهی که دارد گیرا و پر- کشش است . مانند همان آغاز کتاب که نامه های دعوت در بارهٔ رها کردن آیین تازه یعنی کیش زردشتی ردو بدل میشود و پاسخ غرورآمیز یکه به این دعوت داده میشود . در جاهاییکه مناسبتی اقتضا میکند زبان بسیار ادبی و پر از تشبیهات شاعرانه و مبالغه آمیز میشود، مثلاً هنگام لشکر کشی ، نالهٔ پر- دردجاماسپ در مورد تعبیر فرجام رزم شایان توجه است: «آ ! ه کاش ازمادر نزاده بودم و چون زاییده شدم ، کاش در کودکی به سر نوشت خود مرده بودم »(۱) یا مانند نالهٔ دردناک بستور بر سر نعش پدر : «تورا چنین کام بود که با هیونان کار زار کنی . کنون کشته افتاده ای اندرین رزمگاه چون بی‌اتخت وبی گنج مردم و این خوب چهر و گیسوان وریش تو از بادها پریشان و تن و پیکر و یزه ات به پای اسپان خسته و خاک بروی نشسته »(۲) یا مانند این بیان شیوا که بر واقع توصیف و تصویر نحوهٔ جنگ کردن زریر میباشد :

«آن تهم سپاهبد دلیر زریر آنگونه دلیرانه کار زار کند چنانکه آتش سخت اندر نیستان افتدو باد آن آتش را یار شود » (۳) به این ترتیب تقریباً تمام حالتها وچهره ها دریک کار ادبی و هنری کوچک نمایان شده است.(٤)

مقایسهٔ یادگار زریران با گشتاسپنامه درسه مورد فوق الذکر مارا به این نتیجه میرساند که از لحاظ موضوع ، توالی روایات، توصیف و بیان حالات

---

۱ تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی ص۱۹۳

۲ ملک الشعرا بهار، ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۷۰

۳ همان اثر ص ۶۷

۴ تاوادیا ، زبان وادبیات پهلوی ، ص ۱۹۴

قهرمانان و به کار بردن تشبیهات، استعارات و با لغه‌ها و استعمال لغات پهلوی، آوردن ترکیبهای اضافی و توصیفی و نظایران میان این دو اثر حماسی، شباهت وجود دارد، بنابران ممکن است در نظم گشتاسپنامه، دقیقی از متن پهلوی ایاتکار زریران مستقیم یا غیر مستقیم استفاده کرده باشد. اینکه کدام پچین یادگار زریران مورد استفاده او بوده است، دقیقاً معلوم نیست.

مهارت دقیقی در سرودن اشعار مدحی وغنایی :-

دقیقی درسرودن اشعار مدحی قدرت بسزایی داشته است وبه همین سبب در دربار امرای چغانی منزلت قابل توجه داشت واز ین رهگذر در صف شاعران بزرگ قرار میگیرد.

دقیقی در وصف وغزل وسرودن شعر غنایی نیز مهارت شگفتی انگیز دارد. این موارد بهترین وسیله برای تشخیص سبك عالی وقدرت شاعری اوست. قطعات توصیفی وغنایی وی نشان میدهد که دقیقی شاعر مبتکر بوده است. ازجملهٔ قصاید دقیقی یك قصیده او که پنجاه و پنج بیت آن تا روزگار مارسیده است، بسیار معروف است. ودر ین قصیده به توصیف معشوق و ترسیم احساسات لطیف خویش پرداخته است. عوفی در لباب الالباب بیست وهفت بیت، شمس الدین محمد بن قیس رازی در المعجم یازده بیت، محمد بن عمر الرادویانی در ترجمان البلاغه چهار بیت دقیقی را آورده است. اسدی طوسی در لغت فرس (۱) نام این شاعر و اشعار او را برسبیل تمثیل و استشهاد قریب با هشتاد و هشت بار ذکر کرده است. یك شعر دقیقی در حدایق السحر فی الدقایق الشعر رشید الدین وطواط نیز آمده و مولف نا معلوم تاریخ سیستان نیز به نقل شعر وی مبادرت جسته است. برخی از قصاید دقیقی توسط عباس اقبال از منابع مختلف جمع آوری شده وضمیمه حدایق السحر به چاپ رسیده است.

۱- اسدی طوسی، لغت فرسی به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۶

دقیقی شاعر با استعداد و مبتکر زبان دری بود، مرگ ویرا به هنگام وی به فردوسی فرصت داد که به اقتفای او کار شاهنامه وی را از نظم پی افگند و کار ناتمام اورا به اتمام رساند و از خداوند برای پیشرو سخنور خویش طلب آمرزش کند:

ببخشا خدا یا گناه ورا   بیفزای در حشر جاه و را

ک) کسایی مروزی:

ابوالحسن(۱)(ابواسحق(۲)) ملقب به مجدد الدین کسایی مروزی، در سال ۳۴۱ هجری یعنی در دورهٔ سلطنت نوح بن نصر پادشاه سامانی (۳۳۱-۳۴۳ هـ) بدنیا آمد و تا سال ۳۹۱ هجری که اوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی است، در قید حیات بود. چنانکه خودش در این ابیات به آن تاریخ اشاره میکند:

به سیصد و چهل یک و سیه نوبت سال
چهار شنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم به جهان تا چگویم و چکنم
سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال
ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر
که برده گشتهٔ فرزندم و اسیر عیال
به کف چه دارم زین پنجه شمرده تمام
شمار نامه یی با صد هزار گونه وبال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف
دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال

۱- نظامی عروضی، چهار مقاله به اهتمام قزوینی، مطبعهٔ ایرانشهر برلین، ۱۳۴۰ هـ، ص ۳۲
۲ هدایت = مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۴۸

کجا شد آن همه خوبی کجا شد آن همه عشق
کجا شد آن همه نیرو کجا شد آن همه حال
گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود
شدیم و شد سخن ما فسانهٔ اطفال
ایا کسایی پنجاه بر تو پنجه گذارد
بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال (۱)

لیکن با وجود این اظهار و تصریح قطعی که بهیچ وجه مورد شك نیست آذر وهدایت(۲) کسایی را با رودکی متوفی ۳۲۹ معاصر میپندارند چون کسایی دورهٔ غزنوی را درنیافته است، بدان سبب عوفی اورا در اعداد شعرای غزنوی میشارد ولی نظامی عروضی اورا از جملهٔ گویندگان عهد سامانی میانگارد. معلوم نیست که کسایی بعد از سال ۳۹۱ هجری چه مقدار در قید حیات بوده است.

صاحب مجمع الفصحا (۳) از نظامی عروضی نقل میکند که کسایی عمر طویل کرده که با آنکه در زمان نوح بن منصور از آل سامان بوده، زمان دولت غزنویه را نیز دریافته و مدایح سلطان محمود غزنوی گفته و حکیم بن شاه سید ناصرخسرو علوی متخلص به حجت زمان حکیم را دریافته و بعضی قصاید او را جواب گفته، چنانکه از مقاطع قصاید ناصرخسرو ظاهر است. در این سخن هدایت چند اشتباه روی داده است. یکی آنکه معلوم نیست نظامی عروضی غیر از کتاب چهار مقاله که به جمع النوادر موسوم است، کتابی تألیف کرده باشد و نیز صاحب مجمع الفصحا جز همان چهار مقاله از نظامی عروضی کتابی در دست نداشته و بدان استناد نکرده

---

۱ - محمد عوفی - لباب الالباب ج ۲، ص ۳۸ - ۳۹
۲ -- هدایت، همانجا
۳ -- همان اثر، ۱ ج ص ۴۲۲

است، درحالیکه درسراپای چهارمقاله یکجا فقط بنام کسایی اشاره شده و نام ناصرخسرو درضمن حکایت هم نیامده است.

دیگر معاصر بودن کسایی با نوح بن منصور و محمود غزنوی دلیل طول عمر وی نتواند بود، زیرا نوح بن منصور سال ۳۸۷ هجری وفات یافت و در همان سال محمود غزنوی نیز به جای پدر را امارت غزنین را یافت و درسال ۳۸۹ هجری به استقلال خراسان مستولی شد و ممکن است دیدن شاعر عصر نوح و محمود رادر آغاز جوانی فرض کرد. همچنین معاصر بودن و معارضهٔ ناصرخسرو با کسایی درست به نظر نمی آید. بدین معنی که مقاطع قصاید ناصرخسرو اگرچه به کسایی و معارضه با وی اشاره میکند، لیکن نمیتوان استدلال کرد و به یقین گفت که ناصرخسرو در زمان شاعری خود کسایی را دیده و با او معارضه نموده باشد. صاحب مجمع الفصحا (۱) از میر محمد تقی کاشی نقل میکند که کسایی قصیدهٔ به مطلع ذیل.

جان و خرد رونده برین چرخ اخضر ند   یا هر دوان نهفته درین گوی اغبر ند

راسرود و نزد ناصرخسرو فرستاد و ناصرخسرو او را درجواب قصیده یی گفت بدین مطلع:

بالای هفت چرخ مدور دو گوهر ند   کز نور هر دو عالم و آدم منور ند

که صحت این روایت مورد تردید است زیرا این هر دو قصیده را بنام ناصرخسرو نسبت داده و در دیوان وی ضبط نموده اند و مطقع قصیدهٔ دوم را که ظاهر آمأخذ روایت میر محمد تقی کاشی است، به نقل مجمع الفصحا (۲) اینطور است:

من چاکر و غلام کسایی که او بگفت   جان و خرد رونده برین چرخ اخضر ند

با ین طریق نقل میکند:

ناصر غلام و چاکر آنکس که این بگفت   جان و خرد رونده برین چرخ اخضر ند(۳)

۱- هدایت، مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۴۸۴
۲- همانجا
۳- همانجا

درین صورت نام کسایی ساقط میگردد و بر اصل دعوی که میگویند قصیدهٔ دوم را ناصر خسرو درجواب کسایی گفته است، دلیلی باقی نمیماند. چیزیکه مایهٔ تعجب بیشتر است، اینست که هدایت در ضمن قصیدهٔ اول این بیت را نقل میکند:

ای حجت زمین خراسان بس نماند
تا اهل جهل روز وشب خویش بشمرند

ناصر خسرو در این شعر به لفظ حجت خطاب شده و چنانکه میدانیم حجت لقبی است که به نائب امام که در بلاد به تبلیغ مذهب اسمعیلی می پرداخته، اطلاق می‌شده است. از اینرو باید این بیت پس از گرویدن ناصرخسرو به مذهب اسمعیلی و انتخاب وی به دعوت اهل خراسان و بازگشتن او به وطن با لقب حجت یعنی در سال ٤٤٤ سروده شده باشد. مسلم است که کسایی درین تاریخ از زنده گی چشم پوشیده بود.

بنا بران باید چنین نتیجه گرفت که ناصرخسرو قصیدهٔ کسایی را بعد از وفات او جواب گفته و میرمحمد تقی کاشی به اشتباه افتاده و معارضه را در زنده گی هر دو شاعر پنداشته است وشاید منشأ اشتباه او این بود که ناصر خسرو به مناسبت استادی و مقام کسایی در شاعری در مقاطع اشعار خویش از وی بسیار نام برده وخویش را با وی برابر و گاهی برتر شمرده است.

آنچه مسلم است اینست که کسایی از شعرای اواخر عهدسامانی و اوایل عهد غزنوی بوده و در ستایش محمود شعر سروده است. به همین جهت عوفی او را در شمار گوینده گان دورهٔ غزنوی یاد کرده است. تاریخ وفات او به درستی معلوم نیست، ولی طوریکه از اشعارش بر میاید اوروزگارجوانی را پیموده و به مرحلهٔ پیری رسیده ورخسارش پرچین و مویش سپید شده است.

اگر ابروش چین آرد سزد گر روی من بیند
که رخسارم پر از چین است و چون رخسار پنهانه

کسایی، عتبی وزیر نوح بن منصور (۳۶٦- ۳۸۷ هـ.) را مدح گفته و او را در حق کسایی انعام وصلات فراوان بوده است، چنانکه سوزنی درین باره گوید:

کرد عتبی با کسایی همچنان کرد ار خوب
ماند عتبی از کسایی تا قیامت زنده نام

گویا عتبی ممدوح کسایی، عبدالله بن احمد معروف با بوالحسن عتبی است. وطن اصلی کسایی مرو بوده است و در این مسأله همه تذکره نگاران اتفاق نظر دارند و علاوتاً یکی از شعرای متقدم در این مورد گفته است:

زیبا بود ار مرو بنازد به کسایی چونانکه سمرقند به استاد سمرقند(۱)

وناصر خسرو نیز مروزی بودن وی را یاد کرده است.

هدایت بر آنست که کسایی کسوت زهد ببر داشته و کلاه فقر بر سر گذاشته است. هرچند شاعر موصوف بیشتر عمر خویش را به مداحی و صله ستانی سپری کرده و در اشعارش به طور صریح از زهد و تصوف ذکری نرفته است، شاید در اواخر عمر از مداحی دست گرفته باشد، اما باید دید که این عمل شاعر موصوف معلول چه علتی بوده است. ممکن است پیری او را خسته و ناتوان ساخته و بدان سبب خواسته از این جهان و همه چیز آن روی بتابد و آنرا نا چیز بشمرد. زیرا یاد ایام شباب و حوادث و واقعاتیکه شاعر در ایام جوانی به آنها رو برو میشده و از آنها متلذذ و یا متألم میگردیده گوینده را به روبیاهای ضد و نقیض متوجه میساخت او را به نکوهش جهان ـ

---

۱ - محمد عوفی «لباب الالباب» چاپ لیدن ج ۲ ص ۳۸

بر میانگیخته است. یا شاید کدام حادثهٔ دیگر اجتماعی و یا اقتصادی و نظایر آن شاعر موصوف را از مدح گویی پشیمان میساخته است.

ای آنکه جز از شعر غزل شعر نخوانی
هرگز نکنی سیر دل از لنبل و ترقند
آن جهان را به دین جهان مفروض
گر سخندانی این سخن بنیوش
بکف چه دارم ازین پنجهٔ شمرده تمام
شمار نامه یی با صد هزار گونه وبال
جوانی رفت و پنداری بخواهد کرد پدرودم
بخواهم سوختن دالم که من انجا بپیهودم
به مدحت کردن مخلوق روح خویش بخشودم
نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم

یان ریپکا متذکر شده است که کسایی باز مانده عمر خود را وقف تفکرات عارفانه کردو هر چند انگیزهٔ تحول باطن وی روشن نیست ولی در صداقتش در این باره تردیدی روا نمیبا شد. (۱)

هدایت زاهد بودن کسایی را به روی لفظ کسایی ادعا کرده است یعنی چون کسایی کسوت زهد ببر داشته، بدان سبب بدان نام مسمی شده است. اگر این فرض قبول شود، باید گفت که شاید شاعر موصوف در پایان حیات بدین نام

۱- یان ریپکا و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۳۷

وشهرت یافته باشد . ولی باز برین فرض علت تخصیص او باین اسم از میان زهاد عصر که ناچار آنان هم کسوت زهد در بر داشته و کلاه فقر بر سر گذاشته اند ، معلوم نیست و شاید جز تناسب کسا و کسوت صاحب مجمع‌الفصحأ را علتی معلوم بوده که بر دیگران هویدا نگشته است .

ظاهراً لفظ کسایی بر کسی اطلاق میشد که کسا بفروشد یا ببافد و یا بپوشد وعده یی ازعلما بدین نام معروفند که ازآنجمله ابوالحسن علی بن حمزه نحوی معروف قرن دوم ، ابواسحق ابراهیم بن احمد کسایی مروزی رامیتوان یاد کرد که نام وی در انساب سمعانی دیده میشود . (۱)

خلاصه کسایی از گوینده گان طراز اول او اخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی است و ناصر خسرو او را بعنوان «فاضل» و«شهره» یاد کرده است :

از حجت گیر پند و حکمت		گر حکمت و پند را سزایی
با نو سخنان او کهن شد		آن شهره مقالات کسایی
دیبهٔ رومیست سخنهای او		گرسخن شهره کسایی کساست
که دیبای رومیست اشعار او		اگر شعر فاضل کسایی کساست

حتی ناصر خسرو به اقتفای قصیدهٔ او به مطلع :

«این گنبد گردان که بر آورد بدینسان . . .»

قصیده یی به مطلع :

این گنبد پیروزهٔ بی روزن گردان		چونست گلستان گهو گاهی چو بیابان

سروده و در پایان آن گفته است :

چون بندهٔ مستنصر بالله بگوید		پر مشتری و زهره شود قلعهٔ یمگان
پژمرده بدین شعرمن این شعر کسایی		«این گنبدگردان که برآورد بدینسان»

کسایی اشعار بسیار داشته و لی متأسفانه از اشعار این شاعر استاد که در وصف و تشبیه کم نظیر است ، جز مقدار کمی باقی نمانده است .

---

۱ - دکتور محمد معین، حواشی مقالهٔ دوم ازچار مقالهٔ نظامی عروضی

ل) عمارهٔ مروزی:

ابومنصور عماره بن محمد از اهالی مرو بود (۱) و بدان سبب به مروزی منسوب گردیده است. مروزی از گویندگان توانای قرن چهارم هجری است و از یک رباعی که در مدح سلطان محمود غزنوی از او باقی مانده چنین معلوم میشود که شاعر موصوف اوایل عهد غزنوی را نیز در یافته است:

سعید نفسی در تعلیقات لباب الالباب از قول محمد بن علی شبانکاره یی مؤلف جمع الانساب حکایتی را درباره سلطان محمود غزنوی و مدیحهٔ عمارهٔ مروزی در حق او نقل میکند. «در درستی قول به حدی بود که شاعری بود در مرو و نام او عماره و او هرگز از مرو بیرون نیامده بود و اما شعری که گفتی خوب بود روزی رباعی گفت و با میر محمود فرستاد به غزنین پیش غلامی از غلامان امیر و گفتی که چون او را وقت خوش باشد، و آن غلام فرصت نگاه میداشت تا وقتی به شراب خوردن نشست و بحث در رو باعیها میرفت و هر کسی رو باعی میخواند و آن غلام رو باعی به دست سلطان داد و آن رو باعی اینست:

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبای بنفشه بوی شد از بوی آن بنفشه سرای
بنفشه هست و نبید بنفشه بوی خوریم بیاد همت محمود شاه باری خدای

و گفتند شاعریست در مرو او را عماره میخوانند سلطان فرمود که براتی نویسند به عامل مرو تا از خزانه من ده هزار دینار به آن شاعر رسانند و اگر وفات کرده باشد به ورثه او رسانند. وزیر این حکایت فراموش کرد و اگر فراموش نکرد گفت سلطان فراموش کرده باشد.

غلامی که رباعی داده بود با وزیر گفت وزیر گفت تا از سلطان نپرسم باز ندهم و روزی دیگر سلطان را یاد آمد و گفت وزیر را بخواندند از او پرسید که آن برات که بان شاعر کرده بودم دادی گفت توقف داشتم که دوش مست بودی.

---

۱ — عباس اقبال، عماره مروزی، مجلهٔ شرق، سال اول، ص ۸

سلطان بفرمود تا ده هزار دینار در استرها بار کردند و چند کس همراه او کردند وبه عماره ایشان سپردند وزیر را به تدارک آن کار آن سال پانصد دینار مصادره فرمود و گفت تا شما بدانید که سخن من یکی باشد چه در مستی و چه در هوشیاری. (۱)

عماره با امرای سامانی رابطه داشته از او شعری در رثای امیر ابوابراهیم — اسمعیل بن نوح بن منصور سامانی ملقب به «المنتصر» که در سال ۳۹۵ هجری در بیابان مرو به دست بادیه نشینان عرب کشته شد، باقی مانده است. (۲)

از اشعار باز ماندهٔ عماره معلوم میشود که وی در سخن آوری قدرت عظیم داشته است. وی در وصف باده و بهار و امثال آن اشعار موجز و مختصر ساخت که بدیع و دلکش بود و ازین راه گوی سبقت را از دیگران بر بود. این شعر را در اندرز به کامجویان جهان گفته است:

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد

ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار

مار است این جهان وجهانجوی مارگیر

از مارگیر مار بر آرد بسی دمار (۳)

به قول هرمان اته عماره در نظم اشعار پر مغز و امثال لطیف مهارت داشته و نامش حتی در زمان انوری قصیده سرای معروف که او را نمونه و سر مشق دانسته، ورد زبانها بوده است. (۴)

۱ـ سعید نفیسی تعلیقات لباب الالباب، تهران ۱۳۳۵ ص ص ۶۵۴ــ ۶۵۵؛ سعید نفیسی آثار گمشدهٔ ابوالفضل بیهقی، تهران ۱۳۱۵ ص ۱۰۵ و نیز درباره عماره رجوع شود به حبیب اللهی نوید عماره مروزی مجله یغما، شماره دوازدهم سال ۱۳۵۴ ص ص ۷۳۲ـ۷۳۳

۲ـ محمد عوفی، لباب الالباب به کوشش سعید نفیسی، ص ۲۲۶

۳ ـ ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ علی صالح پادشاه ج ۱ ص ۶۷۹

۴ـ هرمان اته، همان اثر ص ۳۰

عماره در غزل شهرت فراوان داشت. محمد بن منور نوادهٔ ابو سعید رادر کتاب اسرار التوحید نظر چنان است که روزی قوالی بیتی از عماره رادر محضر شیخ ابوالخیر قرائت کرد، شیخ را بسیار خوش آمدو پرسید که این بیت از آن کیست؟ قوال گفت از آن عمارهٔ مروزی شیخ بر خاست و با جماعت صوفیان بزیارت خاك عماره شد. (۱) این قطعهٔ او در گذشتن زمستان و آمدن بهار از بهترین پارچه های شعری است.

جهان زبرف اگر چند گاه سیمین بود
زمرد آمد و بگرفت جای تودهٔ سیم
بهار خانهٔ کشمیریان به وقت بهار
به باغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
به دور بام همه روی آبگیر نگر
پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

قرار بیان هرمان اته عماره در نجوم نیز مهارت داشته است. (۲)

تأثیر شاعران دورهٔ سامانی بر گوینده گان دوره های دیگر

شعر دری از آغاز عهد سامانی رو به استحکام و انکشاف گذاشت و گوینده گان متعدد مطالب و موضوعات مختلف را در انواع گوناگون شعر بیان کردند. در حقیقت سخنوران این دوره پیش آهنگان کاروان شعر دری بوده و این حلهٔ نفیس را به باز ماندهگان به ارمغان گذاشته اند. بامطالعه در اشعار باقی ماندهٔ عهد سامانی و آثار سخن سرایان روزگاران بعد، پی میبریم که برخی از سخنوران ادوار متأخر تحت تاثیر اندیشه وروش کلام آنان قرار گرفته ومضامین اشعار شان را دراشعارخویش آورده و یا به

۱ـ محمد بن منور اسرار التوحید، چاپ ذبیح الله صفا ص ۲۸۰؛ لباب الالباب به کوشش نفیسی، ص ۶۵۵

۲ـ هرمان اته، همانجا

تضمین و اقتفای آن پرداخته اند. البته این کار معلول دو علت است، یکی اینکه عده یی از شعرای ادوار بعد، با استفاده از مضامین اشعار آنان سخنان خویش را پر مایه تر و لطیف تر میساخته اند و دیگر اینکه گروهی به فکر همسری با آنان یا برتری از ایشان به چنین کار دست برده و برازنده گی مقام خویش را در سخن آوری نشان داده اند. از میان شاعران دورهٔ سامانی مضمون اشعار شهید بلخی، ابوشکور بلخی، رودکی، دقیقی بلخی، کسایی مروزی و غیره در آیینهٔ سخن گوینده گان دوره های دیگر انعکاس یافته است، چنانکه بیت ذیل از شهید:

کودک شیر خواره تا نگریست
مادر او را به مهر شیر نداد

مایهٔ الهام مولینای بلخی در سرودن این بیت شده است.

تا نگرید ابر کی خندد چمن
تا نگرید طفل کی نوشد لبن

ویا این بیت:

با ادب را ادب سپاه بس است
بی ادب با هزار کس تنها ست

مولینا بلخی را در سرودن ادبیات آتی مورد نظر بوده است:

از خدا جو ییم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در میرسید
بی شری و بیع بی گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند کو سیر و عدس

مسعود سعد سلمان بیتی از شهید را با تبدیل جای دو مصراع چنین تضمین کرده است:

خدا یگانا این داستان معروفست
که کرد بنده به شعر خود اندرون تضمین
«هزار بنده ندارد دل خداوندی
هزار کبك ندارد دلی یکی شاهین»

ابیات ذیل از مثنوی آفرینامه ابوشکور بلخی را که در تاثیر وراثت وصفات و خصایل فطری سروده شده:

کرا دوست مهمان بود یا نه دوست
شب و روز تیمار مهمان به دوست

به دشمن برت استواری مباد
که دشمن درختیست تلخ از نهاد

درختی که تلخش بود گوهرا
اگر چرب و شیرین دهی مر ورا

همان میوهٔ تلخت آرد پدید
از او چرب و شیرین نخواهی مزید

ز دشمن گراید ون که یابی خبر
گمان بر که زهراست هرگز مخور

فردوسی برین مضمون آورده است:

درختیکه تلخ است ویرا سرشت
گرش بر نشانی بباغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوهٔ تلخ بار آورد

جامی خواهرزادهٔ خود عبدالله هاتفی (۹۲۷ هـ.) را برانگیخت تا بدان سیاق قطعه یی بسراید.

هاتفی شعر ذیل را سرود:

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت

بهنگام آن بیضه پروردنش
ز انجیر جنت دهی ارزنش

دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل ‌‌ بدان بیضه دم در دهد جبرئیل
شود عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ ‌‌ کشد رنج بیهوده طاووس باغ

مضمون این قطعه ابوشکور را :

از دور به دیدار تو اندر نگریستم ‌‌ مجروح شد آن چهرهٔ پر حسن و ملاحت
وز غمزهٔ تو خسته شد آزرده دل من ‌‌ وین حکم قضا نیست جراحت به جراحت

در شعر حافظ شیرازی چنین میبابیم :

محتسب خم شکست و من سر او ‌‌ سن بالسن والجروح قصاص

رودکی از جملهٔ شاعرانی است که اشعارش بیشتر مورد اقتفا قرار گرفته است ، چنانکه قصیدهٔ معروف او به مطلع :

بوی جوی مولیان آید همی ‌‌ یاد یار مهربان آید همی

را گویندگان متعدد استقبال کرده اند . به قول عروضی سمرقندی (۱) نخستین کسیکه بدین کار دست برد، معزی است و قصیدهٔ او بدین مطلع میباشد :

رستم از مازندران آید همی ‌‌ زین ملك از اصفهان آید همی

مولینای بلخی نیز غزلی بدان طرز به مطلع ذیل دارد :

بوی باغ و گلستان آید همی ‌‌ بوی یار مهربان آید همی

آذر بیگدلی نیز بدان اسلوب قصیدهٔ یی سروده است بدین مطلع :

از صفاهان بوی جان آید همی ‌‌ بوی جان از اصفهان آید همی(۲)

علاوه بر آنها برخی از شاعران دیگر نیز بدین اقتفا دست برده اند ، لیکن شعر هیچکدام از نگاه استحکام و جزالت به پای شعر رودکی نمیتوانند رسید (۳) .

۱ـ نظامی عروضی، چهار مقاله، چاپ برلین، ص ۳۸
۲ـ آتشکده چاپ بمبی، سال ۱۲۹۹، ص ۲۵۰
۳ـ دکتور محمد معین، حواشی مقالهٔ دوم ازچهار مقالهٔ نظامی عروضی ص ۱۶۳ - ۱۷۳

مضمون این بیت رودکی را

ز آمده شادمان بباید بود — و ز گذشته نکرد باید یاد

عمر خیام در این رباعی جا داده است:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن — فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن — حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

همچنین مسعود سعد، قطران، سنایی، عنصری، ازرقی، رشید وطواط، ظهیر فاریابی، سعدی، عطار و غیره از اشعار رودکی متأثر شده اند. (۱)

این خمریهٔ بشار مرغزی:

رزرا خدای از قبل شادی آفرید

از رز بود شراب وهم از رز بود نبید

سرمشق منوچهری دامغانی در ایجاد مسمط خمری او بوده است.

تاثیر عمده دقیقی شاعر دیگر این عهد بر فردوسی ومخصوصاً ایجاد شاهنامه توسط شاعر اخیر الذکر، در نتیجهٔ این تاثیر است و کمتر شاعری از دورهٔ سامانی را میتوان یافت که اینگونه تاثیر بر گویندهٔ دورهٔ بعدی کرده باشد.

کسایی شاعر دیگر این دورهٔ تاثیر خویش را بر گوینده گان دوره های دیگر گذاشته است، چنانکه ناصرخسرو قبادیانی برخی از قصاید او را اقتفا نموده و به شیوهٔ او مضامین پند وحکمت آورده است. از شعار روی که در وصف می وجام است مضمون قطعهٔ ذیل:

جام کبود وسرخ نبید وشعاع زرد

گویی شقایق است و بنفشه است وشنبلید

آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد

گویی عقیق سرخ به لؤلؤ فرو چکید

---

۱ سیعد نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ص ۴۵۱ - ۴۶۳.

وآن صافی که چون به کف دست بر نهی

کف از قدح ندانی، نی از قدح نبید(۱)

سرمشق بعضی از شاعران دوره های بعد در سرودن شعر خمری شده است.

و یا این قطعه ذیل از اشعار کسائی که در وصف گل سروده شده:

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریم تر شود اندر نعیم گل

ای گل فروش گل چه فروشی به جای سیم

وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل(۲)

مورد نظر خیام در سرودن این بیت بوده است:

من در عجبم زمیفروشان کاینان

به زانچه فروشند چه خواهند خرید

اینگونه تاثیرات، اقتفاها و تضمینها را به پیمانه زیاد میتوان یافت که از ذکر مثالهای بیشتر در این مورد به سبب جلوگیری از اطالهٔ کلام در گذشتیم.

نثر دری در دورهٔ سامانی

آغاز نثر دری وچگونه گی تطور و شیوه های آن:

جمله ها و فقره های پراگندهٔ دری که توسط البیان والتبین (۳) خزانة ـ الادب (٤) طبقات الشعرا (۵) و دیگر کتب قدیم عربی به ما رسیده به اواسط قرن اول هجری یا کم بعد از آن متعلق است. اگر خصوصیات سبک «مقدمهٔ شاهنامه

۱- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۸، ج۱، ص ۴۴۷

۲- همانجا

۳- جاحظ، البیان والتبین، طبع مصر ج ۱ ص ۱۶

۴- عبدالقادر، خزانة الادب، طبع بولاق، ج ۲ ص ۱۵۶.

۵- ابن قتیبه، طبقات الشعراء طبع لیدن ص ۲۱۰

ابو منصوری را که فعلاً قدیمترین نثر مدون دری است، در نظر بگیریم باید به این حقیقت متعرف شویم که نثر دری باید پیش از قرن دوم وسوم هجری شروع شده باشد. زیرا از روش نویسنده گی و دقت و روانی آثار منثوری که از قرن چهارم باقی مانده است، به خوبی اشکار می گردد که نثر دری باید سابقه یی داشته باشد، منتهی نثر نویسان این دوره دنبالهٔ نثر قدیم را گرفته با تصرفهای چند از قبیل ادخال لغتها تازه و وارد عربی در اثر تقلید و ترجمه از آثار منثور قرن سوم هجری عرب آثاری به وجود آوردند. این نکته را نیز نا گفته نباید گذشت که نثر ابومنصور معمری و ابوالفضل بلعمي و ابوالمؤاید بلخی نثری نیست که بدون سابقه بوجود آمده باشد. پس حتماً باید نثر دری قبل از آن یعنی در قرنهای اول و دوم نیز وجود داشته باشد. (۱)

نثر دری در طول عمر خویش از مواجه شدن به تحول و تغییر بر کنار نمانده است و باید هم نمی ماند. زیرا آثار فرهنگی به مثابه روبنای قابل توجه در جامعه، به موازات پدیده های دیگر تغییر میکند تا مطابق شرایط گوناگون در ایضاح پیوند رویدادهای اجتماعی، به نحوی از انحا نقش خود را ایفا نماید.

باید به خاطر داشت که ایجاد و تطور انواع و اشکال گوناگون ادبی وهم ارتقا و انحطاط مکتبها، روشها ومیتودهای ادبی در مسیر تاریخ امر اتفاقی نیست و با تکامل و تغییر جامعه ارتباط دارد پس مراحل تکامل ادبیات و پدید آمدن انواع و روشهای شعر و نثر ادبی، نه تنها انعکاسی از تکامل جامعه است، بلکه بوسیلهٔ آن میتواند تثبیت گردد. البته مراحل تکامل ادبیات پیچیده، مگر دارای قاعده است. این مراحل با پذیرفتن تاثیراتی از عوامل مختلف بوجود میآید. در میان این عوامل، تکامل زنده گی اجتماعی، اساس عینی

۱ـ ملك الشعرا بهار سبك شناسی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۲، ج ۲

تکامل ادبیات به شمار میرود و این کلید اساسی است که ما میتوانیم تاریخ تکامل ادبیات هر دورهٔ را درک کنیم .

این را نیز باید یادآور شد که ادبیات دری، از جمله نثر دری، در طول دوام خویش مطابق به مقتضیاتی که در کشور ما در زمانه های مختلف وجود داشته ، هستی پذیرفته وحایز خصوصیاتی شده است که این خصوصیات را در کشور های دیگر مثلاً کشور های اروپایی به نحوی دیگر میتوان پیدا کرد ، به همین سبب سنجیدن دوره ها و مراحل تحول نثر دری با سبکها و مکتبهای ادبی یکه در بعضی از کشورهای دیگر جهان مشهور ومتداول است، کار دشوار میباشد. زیرا خصوصیات اجتماعی هر جامعه، ادبیاتی را مطابق به همان خصوصیات میافریند .

آنچه که با ارتباط به نثر دری میدانیم اینست که آثار منثور این زبان از روز پیدایش تا کنون با تغییراتی رو بروشد. در هر عصر مطابق شرایط و ایجابات رنگی خاص به خود گرفت. مثلاً از نظر شکل با تغییرات املایی ، انشایی و دستوری مواجه گردید. گاهی بعضی کلمه ها متروک شده ودستهٔ جدیدی از لغات به میان آمده است. زمانی معنای تعدادی از الفاظ تغییر خورده یامعنای برخی از کلمه ها توسعه یافته و در موارد گوناگون به مفاهیم مختلف بکار رفته است . یا مترادفها ومعانی مجازی رو به افزونی گذاشته و با نفوذ زبان عربی ، مقداری از کلمه های عربی وسپس کلمه های ترکی ومغولی در آن راه یافته ، بر اثر تقلید از عربی وهنر نمایی های خود دری گویان ، برای اینکه قدرت نویسنده گی آنها در نزد سلاطین، امرا و دانشمندان تثبیت شود ، به سوی تکلف وتصنع و پیچیده گی سوق داده شده است (۱) در دورهٔ معاصر مبتنی بر اوضاع و احوال مشخص وضع دیگر به خود گرفته

۱ـ مجلهٔ ادب، شماره چهارم ، سال دهم ۱۳۴۱ ص ص ۷-۱۲

است که بررسی ویژه گی آن در این مرحله ها باید حین نوشتن تاریخ ادبیات هر دورهٔ مشخص مد نظر باشد .

از نظر موضوع همانندشکل که در بالا به طور مختصر به آن اشاره شد ، نیز نثر دری در هر دوره حایز خصوصیاتی بوده است . گاهی موضوعات علمی مذهبی ، حکمی ، تصوفی ، داستانی در آن شرح شده و زمانی موضوعات اخلاقی ، پند واندرز ، عشقی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و امثال آن تشریح گردیده است . ولی ناگفته نباید گذاشت که در آثار منثور قدیم دری ، روح فیودالی با خصوصیات خاص آن که در خراسان دورهٔ اسلامی رایج بود نیز منعکس است . (۱) از این حقیقت نمی توان چشم پوشید که اگر کلیه آثار منثور حایز این گونه خصوصیات نیست ، بلکه آثاری هست که در آن از طبقات مظلوم و مردم فقیر و تهی دست به نحوی از آنحا و مطابق به خصوصیات وشرایط دوران گذشته یادآوری وجانبداری میشود . مخصوصاً این امر درآثار عرفانی وآثار دارای جنبه های اجتماعی و داستانهای فلکلوری مکتوب ونظایر آن صورت گرفته است .

ازانجاییکه بحث برتحول نثر دری از نظر موضوعات ویا محتوی ازآغاز تا امروز نمیتواند به صورت همه جانبه دراین بخش از گفتار بررسی شود ، بنابران لازم است دروقت نوشتن تاریخ ادبیات هردوره این منظور به طور مشخص ومستند با تحلیل اوضاع جامعهٔ روزگار مورد بحث وبا بررسی آثار ارائه گردد ، با در نظر داشتن این حقیقت می باید خصوصیات نثر دری دورهٔ اول مخصوصاً نثر دوره سامانی که این اثر در واقع به بررسی تطور ادبی تا پایان آن دوره اختصاص یافته است ، از نظر موضوع شرح گردد ولی ما این کار را درمبحث آینده ضمن بررسی ویژه گیهای نثر دوره سامانی از نظر شکل ومحتوی ایضاح خواهیم کرد وفعلاً باید به ذکر این مسأله مبادرت ورزید که نثر دری از نظر

۱- یان ریپکا ودیگران ، همان اثر ، ص ۲۴۷

شیوهٔ نگارش به انواع مختلف تفکیک شده است که آنها عبارتند از : نثر ساده ومرسل، نثر مصنوع و متکلف، نثر صنعتی و مشکل و نثر ساده وجدید. هر یکی از این شیوه ها در مرحله یا دورهٔ جداگانه یی متداول بوده است، به حیث مثال دوام نثر ساده و مرسل را میتوان میان سالهای (۳۰۰-۴۳۲هـ .) تخمین کرد . آثار منثور دورهٔ سامانی که مورد بحث ماست ، به شیوهٔ نثر ساده و مرسل مربوط است . ناگفته نباید گذاشت که تفکیک شیوه ها و دوره های تطور نثر دری، همانند دوره های شعر هنوز هم به حیث یک مسأله حل طلب قابل توجه است ، زیرا آرای محققان در این زمینه تا کنون به یک فیصله ثابت قاطع و مورد قبول همه مجامع علمی نرسیده است .

بررسی ویژه گیهای آثار منثور دورهٔ سامانی از نظر شکل، موضوع و تعدد

در قرن ٤ هـ .همانند شعر ، نثر ویژه گی خود را دارد . در این قرن کتابهایی به همت نویسنده گان و مترجمان تألیف و یا از عربی ترجمه شد . امرا در دورهٔ سامانی برای بقای نام و کسب شهرت خویش و نیز به تأسی از حس رقابت با خلافت عباسی ، مبالغی را در راه فراهم آوردن ترجمه هایی از زبان عربی خرچ میکردند و یا برای تدوین و تألیف آثار مربوط به داستانهای آریانای کهن و تاریخ آن متوجه میشدند. داستان گرد آوردن شاهنامهٔ ابومنصوری با توجه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی ومخارج و زحماتیکه آن سپهسالار و وزیرش ابو منصورالمعمری در این راه تحمل کرده اند ، از آنجمله است . اقدام اشخاصی از قبیل نوح بن نصر برای ترجمهٔ کلیله و دمنه و نوح بن منصور جهت ترجمهٔ تاریخ و تفسیر طبری و نظایر آن نیز از قبیل آن کوششها میباشد و این کار مطابق خواست زمان صورت میگیرفت ،

مبارزه های دو صد ساله مردم خراسان برای حصول استقلال سیاسی و ادبی سبب شد که نماینده گان ادب دری، در فکر تدوین تاریخ قدیم و ذکر سرگذشت نیاکان خویش بیفتند و در تالیف کتابهای داستانی از «خوتای نامک» پهلوی پیروی و از ترجمه های عربی آن به خوبی استفاده کنند.

از جمله آثار منثور سدهٔ چهارم هجری کتب شاهنامه است. علاوه از شاهنامهٔ ابومنصوری، شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی است که به «شاهنامه بزرگ» مشهور بوده است، ولی متأسفانه فعلاً آنرا در دست نداریم. آثار مهم دیگری که نمونهٔ بهترین نثر دری این عهد به شمار میرود: ترجمهٔ تاریخ طبری و تفسیر آن، حدود العالم، عجایب البلدان، تفسیر قرآن، رسالهٔ استخراج و رسالهٔ شش فصل است. که از بعضی جز نام و یا اندکی باقی نمانده است.

آثار منثور این دوره از نگاه خصوصیت لفظی خیلی قابل توجه است. مفردات ترکیبها، پیشاوندها و پساوندها و جمله ها طبیعی و نزدیك به فهم است. لغات عربی به استثنای برخی از لغات دینی، اداری و نظامی که در زبان دری آن دوره معادل نداشته و تعداد آنها بیش از پنج تاده در صد نیست و بسیار کم است. دیگر اینکه در نثر این دوره ایجاز واختصار دیده میشود. جمله ها کوتاه و الفاظ و معانی با یکدیگر مساوی است و مانند دوره های بعد برای بیان یك مطلب کوچك صفحه های متعدد را با اطناب و تکلفات بیمورد وجمله های خیلی دراز و ترکیبات مشکل دور از ذهن و مترادفها و سجع و موازنه (جز درمقدمه بعضی از کتابها) وصنایع دیگر پر نمی کردند. در نثر این دوره تکرار نقیصه و عیب شمرده نمی‌شد، تکرار الفاظ و کلمه ها، تکرار فعل ها در جمله های متعاطف وهم تکرار جمله های جایز وجزو نگارش

بود . در ساختن افعال از اسمها مانند دوره های بعد به قیاس عمل نمی‌شد، به‌حیث‌مثال از کلمه های (جنگ، ترس، فهم، خواب، رقص) وغیره فعلها ی قیاسی ساخته گی مانند (جنگیدن، ترسیدن، فهمیدن، خوابیدن و رقصیدن) و غیره نمی ساختند، زیرا چنانکه معلوم است این فعلها از فعلهای سماعی و متداول درنثر پهلوی ودری نبوده است‌ودردوره‌های بعد به وسیلهٔ شعر یا در ضمن نثر فنی این فعلها به قیاس فعلهای قدیم که از اسامی ساخته میشده بوجود آمده است . (۱)

ازنگاه محتوی آثارمنثور این دوره به‌تعداد زیاد درموضوعات گوناگون علمی، فلسفی، دینی، تاریخی، جغرافیایی وغیره نوشته‌شده است . متاسفانه عدهٔ زیاد از آن آثار گرانبها به اثرحوادث ناگوار نابود شده وجز اندکی ازآن باقی‌نمانده است . بنا بران اظهار نظر درباره موضوعات آثار آن عهد مشکل است . باآنهم با تعمق درآثار باقی ماندهٔ دوره سامانی، میتوان درک‌کرد که موضوعات آن آثار روایات وداستانهای مربوط به دوره های افسانه‌یی و پهلوانی آریانای‌باستانی، جغرافیا ودانستنی‌های درباب‌هفت‌اقلیم جهان قدیم ، تاریخ‌های مفصل پیش از اسلام و دورهٔ اسلامی ، سر گذشت اشخاص وشگفتی های روز گار باستانی ، طب ، نجوم و داروشناسی را در بر می گیرد .

برخی از مطالب فوق‌مانند داستانهای‌حماسی‌وروایات متعلق‌به‌دوره های افسانه‌یی و پهلوانی ، دانستنیهای مربوط به هفت اقلیم و تقسیمات جهان قدیم و شگفتیهای آب و خشکه و نام گذاری روزو ماه و سال و تقویم و

---

۱ - ملک الشعرا محمد تقی بهار ، سبکشناسی، ج۱، ص ص ۳۰۴ - ۲۳۳

جشنهای باستانی مانند سده ، مهرگان ، نوروز ، از متنهای اوستایی و ویدی منشأ گرفته است ، یك بخش دیگر که شامل تاریخ اسلام و مطالب دینی است ، از عربی ترجمه شده و باید گفت که نویسنده گان اینگونه آثار عربی نیز از هم میهنان ما بوده اند . بخش بزرگ دیگر این آثار توسط خود خراسانیان به وجود آمده است . حتی در قسمت تفسیر و حدیث و فقه ، مفسران بزرگ و محدثان نامدار وفقهای چیره دست ، از خراسان و ماوراءالنهروعده یی کمی از فارس چه در این دوره و چه در دوره های بعد که خواه به زبان دری و خواه به عربی نوشته اند ، به وجود آمده اند و ترجمهٔ آثار عربی خراسانیان نیز به دست دانشمندان و نثر نویسان بلخ و بخارا و سمرقند و سیستان و هرات صورت گرفته است .

از خلال آثار منثور دورهٔ سامانی ، مؤثرات و عوامل اجتماعی و اوضاع عمومی جامعه و احوال مردم و طرز بینش آنان بسیار اندك انعکاس یافته است . (۱)

واضحست که کتابهای مربوط به دارو شناسی و نجوم بیشتر بر موازینی تشریح گردیده که صبغهٔ فنی وعلمی آن بیشتر است . در آثار نجومی مثلاً در آثار ایوب طبری باور مردم رادر ارتباط به تاثیر کواکب بر زنده گی انسان میتوان یافت . از کتاب حدودالعالم دربارهٔ موضوعات اقتصادی واز جمله پیداوارمناطق مختلف ، میتوان معلوماتی بدست آورد و نیز از چگونه گی صنایع دستی ، کارگاههای بافنده گی ، معادن وشیوهٔ بهره برداری از آن ، عادات و رسوم مردم و امثال آن ، اطلاع حاصل کرد .

۱- متنهای قدیم فارسی ، نثر فارسی دری ، از انتشارات پوهنځی ادبیات، ۱۳۴۲ ص۹۳

آثار منثور این دوره از لحاظ تعداد زیاد نیست، با آنهم همین مقـدار معدود میتواند قوت زبان و ادبیات دری را در آن عصر نشان دهد. اینـک در پایان به معرفی آثار میپردازیم .

۱ - مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری :

مقدمهٔ شاهنامه منثور ابومنصوری، قدیم ترین نثر مدون است. لیکن باری بعضی از محققان «رساله درعقاید فقه حنفی» را قدیمترین نثر دری می انگاشتند. مخصوصاً این نظر زمانی شیوع یافت که دکتور مهدی بیانی محقق ایرانی مطالبی در معرفـی و سرگذشت رسالهٔ درعقاید فقه حنفی نگاشت. این مقاله نخست در مجلهٔ ارمغان لاهور و سپس درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران نشر شد. وی در آن مقاله مدعی شد که گویا این رساله قدیمترین نثر دری است. به تأسی از تحقیق وادعای وی بعضی از مستشرقان وعده یی ازمحققان اظهار داشتند که رسالهٔ مذکور قدیمترین نثر دری است. (۱)

نسخهٔ خطی این رساله متعلق به بیانی بوده و دراحکام فقه حنفی توسط حکیم ابوالقاسم بن محمد سمرقندی تصنیف شده و به خط محمد بن حافظ معروف به خواجه محمد پارسا به سال ۷۹۵ هـ. استنساخ شده است. رسالهٔ مذکور شامل سه بخش است، یکی مقدمه انشای خواجه محمد پارسا، دیگـر متن، تصنیف ابوالقاسم سمرقندی وسوم خاتمه، انشای خواجه محمد پارسا .

بیانی مدعی شده که متن این رساله قدیمترین نثر دری موجود است که تاکنون به وجود آن اطلاع داریم، زیرا که جزان قدیمتر نثر دری موجود، همان مقدمهٔ

۱- یان ریپکاو دیگران، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۷۳؛

شاهنامهٔ ابومنصوری است که به سال ۳۴۶ ه تالیف شده است ودر صورتیکه به اتفاق مورخانیکه ترجمهٔ احوال ابوالقاسم سمرقندی را ضبط کرده اند وی در روز عاشورای ماه محرم سال ۳۴۳ هجری درسمرقند در گذشته است وبا اشاره یی که مورخان به طول عمروی کرده اند اگر این کتاب را دراواسط عمر تالیف کرده ومثلا" هفتاد سال زیسته و درچهل ساله گی آنرا انشا کرده باشد، تاریخ تالیف آن حدود سال ۳۱۵ هجری یعنی تقریباً ۳۵ سال قبل از خاتمه تالیف شاهنامهٔ ابو منصوری میشود و اگر نهایت احتیاط را روا داریم و تاریخ تألیف این کتاب را مقارن مرگ وی هم بدانیم باز چهار سال انشای آن برشاهنامهٔ ابو منصوری مقدم میشود .(۱)

بیانی با تأسف مینویسد که نام این کتاب و امیر سامانی که به امر وی کتاب مذکور ترجمه شده ، معلوم نیست و خود حکیم ابوالقاسم اسحاق سمرقندی در حدود سال ۳۲۰ ه . متن عربی مؤلفه خویش را به زبان دری ترجمه کرده ولی اصل ترجمهٔ دری آن از بین رفته و مطالب آن در کتاب خواجه محمد پارسا به خط وی نقل واستنساخ شده است.

پوهاند عبدالحی حبیبی با ارتباط به همین موضوع ،مقاله یی به نشرسپرده و در آن خاطر نشان ساخته است که با پیدا شدن متن اصلی ترجمهٔ کتاب «السواد الاعظم» اثر حکیم سمرقندی که نسخهٔ خطی آن در موزیم کابل موجود است ، اکثر آن احتمالات در تعیین قدیمترین نمونهٔ نثر دری از بین میرود ، طوریکه از مقدمهٔ ترجمهٔ دری کتاب برمیآید نام اصلی کتاب عربی «السواد الاعظم» بوده و ترجمه آن به زبان دری توسط خود حکیم صورت

---

۱ محمد معین برگزیدهٔ نثرفارسی ، ۱۳۳۲ ، ص۲ پاورقی

نگرفته، بلکه شخص نامعلومی آنرا در حدود هشتاد سال بعد از تألیف اصل کتاب عربی، درعصر نوح دوم سامانی به زبان دری گردانیده است :

کتاب السواد الاعظم از قدیمترین تألیفات ائمه مذهب حنفی است که آنرا حکیم سمرقندی در حدود سال ۲۹۰ ه . به زبان عربی در شرح شصت و یک یا شصت و دو مسألهٔ کلامی (به قول حاج خلیفه در کشف الظنون) به امراسمعیل بن احمد سامانی (۲۷۹—۲۹۵ ه) در بخارا نوشت .

این حکیم سمرقندی قاضی سمرقند بود وازاصحاب و پیروان امام ومتکلم معروف ابو منصور ماتریدیست که در عاشورای ماه محرم سال (۳۴۳) از جهان رفت و در گورستان معروف چاکردیزهٔ سمرقند مدفون است .

چون متن عربی السوادالاعظم در عهد منصور دوم به زبان دری ترجمه شده و عصر امارت وی از ۳۶۶ تا ۳۸۷ هجری دوام داشت ، بنا بران ترجمه کتاب مذکور در سال ۳۷۰ ه ، تخمین میتوانندشد (۱) درین صورت این ترجمه بعد از مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری و مقارن با ترجمه تاریخ وتفسیر طبری میشود. اما اهمیت آن در تاریخ ادبیات از ین وجه است که اکنون یك متن مکمل راکه فراهم شدهٔ همان عصر سامانی است، دردست داریم .

پس از تذکر مطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که رساله در عقاید فقه حنفی ممکن است انشای خواجه محمد پارسا وصورت محرف متن السوادالاعظم ویا ترجمه دری آن باشد و بدان سبب اقدم نثر دری ، به حساب نمی رود و قدیمترین نثر دری همان مقدمهٔ شاهنامهٔ منثور ابومنصوری است .

شاهنامهٔ منثور ابومنصوری از پر بهاترین آثار دوره سامانی است . این شاهنامه به فرمان ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان (۲)

---

۱ پوهاند حبیبی، یك کتاب گم شدهٔ فارسی، مجلهٔ یغما شماره پنجم سال شانزدهم مردادماه ۱۳۴۲

۲ ــ در بارهٔ شرح احوال او رجوع شود بهزین الاخبار طبع برلین ص ۴۱-۴۵-۵۱-۵۲-تاریخ بخارا ص ۹۶ ، نمونهٔ سخن فارسی ، داکتر مهدی بیانی ج ۱ بخش اول ص ۱

در بین سالهای ۳۳۰ — ۳۵۰ تحت رهنمایی وزیراو، ابو منصور المعمری از طرف چهار نفر دانشمند زردشتی ومؤبدان پهلوی شناس تالیف گردید. چنانکه معمری در مقدمهٔ این شاهنامه بدینصورت مینویسد: «... آغاز کار شاهنامه از گرد آوریدهٔ ابو منصور المعمری دستور ابو منصور عبدالرزاق عبدالله فرخ، اوّل ایدون گوید درین نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند وسخن را بزرگ داشته اند و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند. چه اندرین جهان مردم بدانش بزرگوار تر و مایه دار تر و چون مردم کزوی چیزی نماند پایدار بدان کوشد تا نام او بماند و نشان او گسسته نشود، چه (چو) آبادانی کردن و جایها استوار کردن دلیری و شوخی و جان سپردن و دانایی بیرون آوردن مردمان را به ساختن کار های نو آیین ... پس امیر ابو منصور عبدالرزاق مردی بود با فرو خوش کام بودو با هنر و بزرگ منش بود، اندر کام روایی و بادستگاهی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشهٔ بلند داشت و نژادی بزرگ داشت و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید خوش آمدش از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندرین. جهان پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوند کتب را ازدهقانان وفرزانه گان وجهان دیده گان ازشهر ها بیاوردند وچاکراو ابو منصور المعمری به فرمان او نامه کرد وکس فرستاد به شهر های خراسان وهشیاران از آنجا بیاورد و از هر جای چون شاج پسر خراسان از هری، و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و چون شاذان پسر برزین از طوس و هر چهار شان گرد کرد و بنشاند بفراز آوردن این نامه های شاهان ...» (۱) و بدین ترتیب کار تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری صورت گرفت.

---

۱ — هزارهٔ فردوسی، متن مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ص‌ص ۱۳۴ — ۱۳۷

شاهنامه ابومنصوری در بوجود آمدن شاهنامه های بعدی و از آن جمله شاهنامهٔ فردوسی تاثیر عمیق دارد، چنانکه از مقدمهٔ کار شاهنامه فردوسی برمیآید که الروی برشاهنامه ابومنصوری و دیگر روایات حماسی بنیاد شده است.

ابومنصور المعمری بر این شاهنامه منثور مقدمه یی نگاشت و قرار یکه از متن مقدمهٔ مذکور بر میآید تاریخ اتمام آن سال ۳٤٦ هجری بوده است. این مقدمه که به مقدمهٔ قدیم شاهنامه نیز موسوم است، توسط شاهنامه فردوسی تا روزگار ما رسیده است و تا سال ۸۲۹ هجری به حیث مقدمهٔ شاهنامهٔ فردوسی با ان تجلیل شده بود و در همین سال بایسنغر میرز ابن شاهرخ از تیموریان هرات، فرمان داد که مقدمهٔ قدیم را از شاهنامه بردارند و به جای آن مقدمهٔ دیگر بنویسند. این مقدمهٔ جدید بنام مقدمهٔ بایسنغری نیز معروف است.

خلاصه مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری یا مقدمهٔ قدیم شاهنامه فعلاً قدیمترین نثر زبان دری پس از اسلام میباشد. از ین مقدمه نسخه ها یی در کتابخانه ـ های بزرگ جهان موجو داست.

۲ـ ترجمهٔ تاریخ طبری :

نام عربی این کتاب موسوم است به «تاریخ الرسل والملوک لابی جعفر محمد بن جریرالطبری» متوفی به سال ۳۱۰ هـ که ابوعلی محمد بن محمد بلعمی به امر منصور بن نوح آنرا به زبان دری ترجمه کرد. طوریکه خود ش در ینمورد گوید: «و بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگست گرد آوردهٔ ابی جعفر محمد بن جریرالطبری رحمة الله که ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن البلعمی که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است، پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندروی نقصانی نباشد.... پس رنج بردم و جهد وستم برخویشتن نهادم و این را پارسی گردانیدم...» (۱)

۱ـ تاریخ بلعمی به تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳٤۱ ص ۲.

راجع به تاریخ ترجمهٔ این کتاب اقوال مختلف است، اما مطابق تحریر مجمل التواریخ که به حقیقت نزدیکتر است و بهار (۱)، ریو (۲) آنرا تأیید کرده اند، ترجمهٔ تاریخ طبری به سال ۳۵۲ هجری صورت گرفته است. (۳)

ترجمهٔ تاریخ طبری شامل تمام متن تاریخ محمد بن جریر طبری نیست، زیرا مترجم نام روات و اسناد پیاپی را از آن حذف کرده و مطالبی را راجع به تاریخ آریانای کهن و بعضی موضوعات دیگر از خویشتن افزوده است. بدان سبب کتاب مذکور از شکل ترجمه بر آمده و رنگ تألیف را به‌خود گرفته است و بدین جهت گروهی از محققان آنرا بنام تاریخ بلعمی میخوانند، هرمان اته مستشرق آلمانی دریـن خصوص می نویسد: «اهمیت این کتاب که از لحاظ زبان و سبك به شیوهٔ روان و خویش آیندی نوشته شده هنوز هم با قیست ولی از زمانیکه متن عربی به دست آمد و طبع شد، تاریخ بلعمی مرجعیت خودرا از دست‌داد زیرامترجم در آن تصرفاتی که گاهی ازحد مجاز خارج میشود، به‌کار برده است.» (٤)

تاریخ بلعمی از مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری بیشتر لغت عربی دارد و لیکن از داشتن سجع و موازنه و مترادفات بتعداد زیاد مبراست. اگر سجعی در آن وجود داشته باشد، صرف در فاتحهٔ کتاب و جایهایی مانند آن میباشد وآن بغایت نادراست. (۵)

---

۱ - سبکشناسی، ج۲ ص۹

۲ - ریو فهرست نسخ خطی فارسی برتیش موزیم، ج۱ ص۶۹.

۳- مجمل التواریخو القصص به تصحیح بهار، چاپ تهران ص ۱۸

۴- هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه شفق ص ۲۸۰

۵- سبکشناسی ج۲ص۹

تاریخ بلعمی از قدیمترین نثر زبان دری است . اگرچه در مدت تقریباً هزار سال که از ترجمهٔ آن سپری میشود ، مانند سایر آثار ادبی از تصرفات نساخ وتفنن های نویسنده گان وحاشیه نویسان بر کنار نمانده است ، باز هم از خلال کلمات و عبارات پراگنده ودست خورده ، طرز تحریر شیرین هزار سال پیش به خوبی دیده میشود .

این تاریخ درباره وقایع مختلف از بدو آفرینش تا آغاز قرن سوم معلومات میدهد . سبك تحریر کتاب هر چند تا اندازه یی ترجمهٔ نثر عربی است و خواه ناخواه در طرز واسلوب دری تأثیر کرده است ، با آنهم قلم مترجم سعی داشته تا ترکیبات ولغات وشیوهٔ زبان دری راازدست ندهد . بدین سبب کتاب مذکور از تاریخ بیهقی و کلیله ودمنه نصرالله از لغات و اصطلاحات عربی وحتی لغات مهجور زبان دری وارسته و نثر ساده وفصیح است .

از تاریخ بلعمی نسخه های متعدد خطی در کتابخانه های جهان وجود دارد . این کتاب در سال ۱۲۶۳ هجری درهندوستان به طبع رسید . قرار اظهار ادوارد براون ، هرمان زوتنبرگ درسالهای ۱۸۶۸ ـــ ۱۸۷۴ میلادی ترجمهٔ دری تاریخ طبری را درچهار جلد به فرانسوی ترجمه ودر پاریس منتشر ساخت .

بهترین طبع تاریخ بلعمی درسال ۱۳۴۱ هـ . به تصحیح ملك الشعرا بهار و به کوشش محمد بن پروین گنابادی صورت گرفت . در تصحیح این کتاب سه نسخه که تاریخ نخست ۱۰۸۷ و تاریخ دوم ۱۰۶۰ وتاریخ سوم ۸۵۲ هجری است ، اساس قرارداده شده است ونیز برای این منظور از نسخه های متعدد خطی وچاپی ترجمهٔ دری و نسخ چاپی عربی اصل کتاب استفاده و یك متن مکمل آن کتاب بدوستداران ادب وتاریخ تقدیم شده است .

۴- ترجمهٔ تفسیر طبری:

متن عربی این کتاب به «جامع البیان فی التفسیر قرآن» موسوم ومؤلف آن جریر طبری است. ترجمهٔ آن مقارن ترجمهٔ تاریخ طبری وظاهراً به سال ۳۵۰ هجری توسط جمعی از علمای ماوراء النهر به دستور ابو صالح منصور بن نوح سامانی صورت گرفته است. این ترجمه در چهارده مجلد بود سپس آنرا هفت مجلد کردند. قدیمترین نسخهٔ این ترجمه که فعلاً موجود است، در سال ۶۰۶ هجری استنساخ شده است. لیکن متاسفانه جلد چهارم آن مفقود است. یك نسخهٔ ناقص این ترجمه در کتابخانه ملی پاریس که تاریخ کتابت آن پیش از سال ۶۲۴ ویك نسخه ناقص دیگر در کتابخانهٔ موزه بریتانیا که تاریخ آن ۸۸۳ میباشد، موجود است.

قرار اظهار زریاب خویی، تفسیری که فعلاً از محمد بن جریر طبری به دست است و در سی جزو و ده جلد در مصر به طبع رسیده، به کلی غیر از آن چیز یست که بنام ترجمهٔ تفسیر طبری به زبان دری موجود است و با تطبیق بین این دو، یعنی متن طبری و ترجمه دری حقیقت واضح میشود. در طبری چند روایت آمده که هیچکدام در سیاق حکایت و مطلب با ترجمه تطابق ندارند. علاوه بر آن تفسیر طبری پر است از مطالب مربوطه به صرف و نحو و لغت و روایات مختلف واستشهادت از شعرای عرب وطرق متعدد روایات و قرائت وغیره که در ترجمه از آن اثری نیست. فقط گاهی داستانهاییکه مربوط به انبیاً است وبه مناسبتی در قرآن مجید به آن اشاره شده نقل گردیده است واین داستانها هم با متن طبری موافقت ندارد. (۱)

بنا بران باید گفت که علمای مترجم تفسیر را ملاك قرار داده واستنادهای در از را از آن حذف کرده اند وازمآخذهای دیگر هم مطالبی داخل ترجمه

۱- محمد معین، برگزیده نثر فارسی، حاشیه، ص۴۷

نموده اند که در نتیجه کتاب ازصورت ترجمه خارج و مانند تاریخ بلعمی شکل تألیف را به خود گرفته است.

٤- آثار ابوالمؤید بلخی:

یکی از آثار ابوالمؤید بلخی کتاب گرشاسپ یا گرشانامه است که یکی ازسرودهای هجایی دری بنام «سرود آتشکدهٔ کرکویه» توسط آن به ما رسیده است. این کتاب مأخذ گرشاسپنامه اسدی طوسی ویکی از کتبی است که دربارهٔ تاریخ باستانی کشور ما معلومات مفیدودلچسپی دربرداشته ودرتاریخ سیستان فصلی ازین کتاب روایت شده است.(١)

اثردیگرابوالمؤید موسوم به عجایب البلدان است. (٢) دراین کتاب در سالهای بعدتصرفاتی شده وحوادث سال ٥٦٢ هـ وشعبان سال ٦٠٦ هـ در آن داخل گردیده است. (٣) ازمتن آن چنین برمی آیدکه ابوالمؤید آنرا برای ابوالقسم نوح بن منصور سامانی (٣٦٥-٣٨٧ هـ) گردآورده است. تاریخ سیستان آنرا کتاب عجایب بر وبحر وگاه بنام کتاب بلدان میخوانند واز آن مطالبی نقل میکند. (٤)

٥- آثار دیگر منثور دورهٔ سامانی:

ازجملهٔ آثاریکه دردورهٔ سامانی نگارش یافته است، یکی هم کتابی بوده است ازیك نویسندهٔ ناشناس درجغرافیا که ظاهراً برای امیر ابوالحارث

١- تاریخ سیستان، به تصحیح بهار؛ ٣٥ص ص٣٨

٢- محمد معین، همان اثر، ص٢٢

٣- سبکشناسی، ج٢ص ١٩

٤- تاریخ سیستان باتصحیح بهار ص ص ١٦-١٧

محمد بن احمد از امرای چغانی که بر جوزجان حکم میرانده نوشته شده و تالیف آن در سال ۳۷۲ هـ صورت گرفته است . (۱) این کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب است که از لحاظ زبان وارائه موضوعات اقتصادی و اجتماعی اهمیت قابل توجه دارد . دانشمندان بزرگ چون بارتولد و مینورسکی درمعرفی و توضیحات بسیاری از مطالب این کتاب خدمات زیادی انجام داده اند .

از همین دوران دو رساله بنام رسالهٔ استخراج در شناختن عمر و شش فصل راجع به استرلاب موجود میباشد که راجع به نجوم و چگونه گی تاثیر آن بر آدم و عالم معلومات میدهد . مؤلف آنها شخصی بوده است بنام محمد بن ایوب طبری . تفسیر قرآن از قرن چهارم هجری از مولف ناشناخته و نیز کتابهای هدایت المتعلمین فی الطب از ابوبکر ربیع بن اخوینی بخارایی که تقریباً به سال ۳۷۰ تحریر یافته و تفسیری بر کلاباذی در تصوف و نیز کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، نگارش موفق ابومنصور هروی که بعقیدهٔ بهار مربوط به دوران منصور بن نوح سامانی بوده (۲) و به قول محمد قزوینی تعیین تاریخ آن

۱- مقدمهٔ مینورسکی برحدودالعالم ، آکسفورد سلسله اوقاف گیب ۱۹۳۹ ص ۷

۲- بهار، سبکشناسی، ج ۲ ص ۲۲.

غیر مقلد و راستینه، در اعداد آثار دوره سامانی به حساب میروند (۱). لیکن هیچ کدام خصوصیات ادبیات هنری را ندارد و تنها شاید از لحاظ بررسی مسایل دستوری و لغوی و موضوعات دیگر مورد توجه قرار گیرد.

از نویسنده گان معروفی که چند عدد از آثار خویش را به زبان دری نگاشته و بخشی از زنده گی شان تا پایان قرن چهارم هجری رابطه دارد و از آنان باید در دوره غزنوی به تفصیل یاد آوری شود، ابوعلی سینا (متولد ۳۷) و ابوریحان بیرونی (متولد ۳۶۲ ه) است. ابوعلی سینا در افشنه نزدیک خرمیشن از توابع بخارا تولد شد و در سال ۴۲۸ در همدان پدرود زنده گی گفت. پدرش از بلخ بود و در محیط اجتماعی وسیاسی و اقتصادی بلخ پرورده شده بود به همان سبب ابوعلی یکی از فرزندان نامی بلخ به حساب میرود و آثار دری او از لحاظ زبانی و علمی قابل توجه است.

جامع العلوم ابوریحان بیرونی در خوارزم تولد یافت، درغزنه به فعالیتهای علمی فنا ناپذیر خویش بپرداخت و در همین شهر به سال ۴۴۳ ه. چهره در نقاب خاك نهفت. بدان سبب وی نیز از دانشمندان بزرگ خراسان محسوب میشود. آثار دری او نیز از لحاظ زبانی، شناختن رسوم و رواجها و مسایل علمی دارای اهمیت فراوانست.

۱- یان ریپکا و دیگران، همان اثر ص ۲۴۴

این هر دو دانشمند را همچنان توجه بر آن بود که اکثر آثار خویش را طبق رسم معمول زمان به زبان عربی بنویسند. کتاب دانشنامه علایی ابن سیناء و التفهیم بیرونی در قطار سایر آثار دری آن دوران حایز خصوصیات نثر دورهٔ سامانی و به سبک ساده و روشن است. (۱)

۱ همان اثر، ص ص ۲۲۴ - ۲۲۵

فهرست مآخذ

الف) دری و عربی:

۱ - آذر بیکدلی، لطفعلی بیک، آتشکده، چاپ بمبی
۲ - آریانا دایرة المعارف، کابل
۳ - آسانا، دستور جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ، متنهای پهلوی با دیباچهٔ ماهیار نوابی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰
۴ - ابن الندیم، ابو الفرج محمد، الفهرست، ترجمهٔ رضا تجدد، تهران، ۱۳۴۳
۵ - اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمهٔ دکتور رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷
۶ - اسدی طوسی، ابو نصر علی، لغت فرس، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۲۶
۷ - الهام، پوهاند محمد رحیم، نقش افغانستان در ورود و انتشار زبان دری در هندوستان، مجلهٔ ادب شمارهٔ ۳ - ٤، سال ۱۳۵٤
۸ - انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی در دورهٔ غزنوی و سلجوقی، تهران، ۱۳٤۹
۹ - براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ علی صالح پاشا، چ۱، تهران

۱۰ – بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی، به تصحیح بهار، تهران، ۱۳۴۱
۱۱ – بهار، محمد تقی ملک الشعرا، سبکشناسی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۳
۱۲ – بهار، محمد تقی، ملک الشعرا، ترجمهٔ چند متن پهلوی به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۴۷
۱۳ – بیهقی، ابوالفضل محمد، تاریخ بیهقی، چاپ نفیسی، ۱۳۱۹
۱۴ – پطرو شیفسکی، اسلام در ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارت پیام، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۴
۱۵ – تاریخ سیستان، به تصحیح بهار، تهران، ۱۳۱۴
۱۶ – تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمهٔ نجم آبادی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
۱۷ – ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، غرر اخبار ملوک فرس وسیرهم چاپ زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰
۱۸ – ثعالبی، شاهنامه، ترجمهٔ محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸
۱۹ جامی، عبدالرحمن، بهارستان، چاپ وین
۲۰ – جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، چاپ هند.
۲۱ – جوزجانی، منهاج السراج، طبقات ناصری، کابل، ۱۳۴۲
۲۲ – جامی، سیف الدین، آثار الورزاء، به تصحیح جلال الدین حسینی.
۲۳ – حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل، ۱۳۴۶
۲۴ – حبیبی، عبدالحی، زبان دوهزار سال قبل افغانستان یا مادر زبان دری، کابل، ۱۳۴۲
۲۵ – حبیبی، عبدالحی، صندوق جواهر، مجلهٔ ادب، سال ۱۳۴۶
۲۶ – حدود العالم، با مقدمهٔ مینورسکی، چاپ اوقاف گیب، ۱۹۳۹

۲۷ – خانلری ، پرویز ناتل، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم ، تهران، ۱۳۵۰

۲۸ – خاوری، اسدالله ودیگران، سه گفتار در زمینهٔ ادب و تاریخ ایران، انتشارات دانشگاه پهلوی ، شیراز ، ۱۳۴۸

۲۹ – خوارزمی، ابی عبدالله محمد، مفاتیح العلوم، ترجمهٔ دری حسین – خدیوجم ، تهران .

۳۰ – دارمستتر، جیمس ، تاریخ تلفظ و صرف پشتو، با تعلیقات پوهاند حبیبی، کابل ، ۱۳۵۶.

۳۱ – دارمستتر، جیمس، وندیداداوستا، ترجمهٔ موسی جوان، تهران، ۱۳٤۲،

۳۲ – دقیقی، ابومنصور محمد، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳٤۷۷

۳۳ – دل آچار، زبان و زبانشناسی، انقره، ۱۹۶۸

۳٤ – دیاکونف، اشکانیان، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱

۳۵ – دینوری ، ابوحنیفه احمد ، اخبارالطوال، به اهتمام ولادیمیر – گیرگاس، لیدن، ۱۸۸۸

۳۶ – دین محمد، دستور پهلوی، پنجاب ، ۱۹۳٤

۳۷ – رودکی ابوعبدالله جعفر، آثار منظوم تحت نظر براگینسکی، مسکو

۳۸ – ریپکا، یان و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، تهران، ۱۳۵٤

۳۹ – سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، به اهتمام ادوارد براون، چاپ لیدن

٤۰ – سیستانی ، سرود آتشکدهٔ کرکوی، مجلهٔ آریانا، سال ۱۳٤۵، دورهٔ ۲٤، شمارهٔ – ۲۶۸

۴۱- شجیعی، پوران، منظومه های درباری ایران، اصفهان، ۱۳۴۹

۴۲- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۲۴

۴۳- صفا، ذبیح الله، علوم عقلی در تمدن اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱

۴۴- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، تهران ۱۳۳۸ و ۱۳۴۲

۴۵- طبری، ابوجعفر محمد، تاریخ طبری، سلسلهٔ سوم، چاپ لیدن.

۴۶- طبری، احسان، برخی بررسیها در بارهٔ جها نبینیها و جنبشهای اجتماعی ایران، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۴۸

۴۷- طوسی، ادیب، بحثی در بارهٔ زبان فارسی، مجله ارمغان، سال ۱۳۵۳، دورهٔ ۴۳، شمارهٔ یک

۴۸- عطار، شیخ فریدالدین، الهی نامه، چاپ استانبول

۴۹- عوفی، سدیدالدین محمد، لباب الالباب، طبع براون و نیز، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵

۵۰- فردوسی، ابوالقاسم حسن، شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶

۵۱- فردوسی، داستان رستم و سهراب، با مقدمه و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران ۱۳۵۲.

۵۲- فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، به کوشش محمدتقی دانش- پژوه و مدرس رضوی

۵۳- قزوینی، محمد، بیست مقاله، تهران، ۱۳۳۳.

۵۴- کای بار و دیگران، دیانت زردشتی، ترجمهٔ فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸

۵۵- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، زین الاخبار، به تصحیح پوها ند حبیبی بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.

۵۶- گورکی، ماکسیم، ادبیات از نظر گورکی؛ ترجمهٔ ابو تراب باقرزاده، انتشارات روز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷.

۵۷- گویواه راستارِ، دستور زبان پارسی میانه، ترجمهٔ ولی‌الله شادان، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۳۷

۵۸- لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷

۵۹- مجمل التواریخ والقصص، تهران، ۱۳۱۸،

۶۰- محجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی درشعر فارسی، تهران، ۱۳۵۰

۶۱ محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، به تصحیح ذبیح الله صفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۱

۶۲- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام ادوارد براون چاپ لیدن

۶۳- مسعودی، ابوالحسن علی، التنبیه والاشراف، چاپ لیدن و ترجمهٔ دری ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹

۶۴- مسعودی، ابوالحسن علی، مروج الذهب، چاپ باربیه دو مینار، پاریس

۶۵- معین، محمد، فرهنگ پارسی، تهران، ۱۳۴۲

۶۶- معین، محمد، نثر فارسی، تهران، ۱۳۳۲

۶۷- مقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶

۶۸- مقدم، مهدی، چند نمونه از متن نوشته های باستان، ایرانکوده، تهران، ۱۳۴۶

۶۹- منظومهٔ درخت آسوریک، به کوشش ماهیار نوابی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶

٧٠ - میرزایف، عبدالغنی، ابو عبدالله رودکی، ستالین آباد، ١٩٥٨

٧١ - ناصر خسرو، ابومعین، سفرنامه، برلین، ١٣٤١

٧٢ - ندوشن، محمدعلی اسلامی، اسفندیار و رازرویین تنی، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ١٩ شماره های ٣-٤

٧٣ نظامی عروضی سمرقندی، ابوالحسن نظام الدین احمد، چهار مقاله به کوشش محمد معین، تهران ١٣٣٣، و به اهتمام محمد قزوینی، برلین، ١٣٤٥

٧٤ - نعمانی، شبلی، شعرالعجم، ترجمهٔ فخر داعی گیلانی، تهران، ١٣٣٥

٧٥ - نفیسی، سعید، پیرامون تاریخ بیهقی، تهران، ١٣٣٢

٧٦ - نفیسی، احوال و اشعار رودکی، تهران، ١٣٠٩-١٣١٩

٧٧ - نفیسی، ماه نخشب، تهران، ١٣٤٧

٧٨ - نفیسی، نثر فارسی در قرن چهارم، مجلهٔ ارمغان، شمارهٔ اول

٧٩ - نفیسی، آثار گمشدهٔ ابوالفضل بیهقی، تهران، ١٣١٥

٨٠ - نگهت سعیدی، محمد نسیم، دوره ها و مکتبهای شعر فارسی افغانی، مجله ادب، سال دهم ١٣٤١، شمارهٔ اول

٨١ - نگهت سعیدی، متنهای قدیم فارسی دری، از انتشارات پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل، ١٣٤٢

٨٢ - نگهت سعیدی، شیوه ها و دوره های نثر فارسی، مجله ادب، سال دهم ١٣٤١، شمارهٔ چهارم

٨٣ - نوایی، امیرعلیشیر، مجالس النفایس، ترجمهٔ حکیم محمدشاه به اهتمام علی اصغر حکمت

٨٤ - نولدکه، تیودور، حماسه ملی ایران، ترجمهٔ بزرگ علوی، چاپ دوم، تهران، ١٣٠٥

۸۵– نوید، ابوالقاسم حبیب‌الهی، عمارهٔ مروزی، مجله یغما، سال ۱۳۵٤، شمارهٔ دوازدهم

۸۶– یارشاطر، احسان، زبانها و لهجه‌های ایرانی، مقدمهٔ لغتنامهٔ دهخدا، شمارهٔ مسلسل ٤۰

۸۷ – یشتها، گزارش پور داود، چاپ دوم، تهران ۱۳٤۷

ب) انگلیسی:

88- Arberry, AJ. Classical Persian Literature London, 1967.

89- Boyce, Mary, The Manichean Hymn Cycles in Parthian, London, 1954.

90- Brown, Edward, Literary History of Persia, London, 1902

91- Gershevitch, A Grammar of Manichean Sogdian Oxford, 1954.

92- Ishaq M. Daqiqi The Precursor of Firdusi Indo - Iranica Vol. 2, 1967.

93- Kent, R. Old Persian, Amercan Oriental Society,- New -Hayen ,Connecticut, 1953.

94- Mackenzie, D. H. A. Aconcise Pahlavi Dictionery, London, 1971

95- Reichelt, Hens, Avesta Reader, Berlin, 1968.

96- Rieu, Cataloque, of The Persian Manuscripts in The British Museum, London, 1936

97- Yan Rypka, History of Iranian Literature Hollaned, 1986.

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲٦	۱٥	*Dresheg*	*freshtag*
۲۷	٥	زبانهادی	زبانهای
۲۷	٦	*Takhri*	*Tukhri*
۲۸	٦	*dadaaiti*	*dazaaiti*
۲۸	۱۸	ایرانکرده	ایرانکوده
۲۹	۲۲	هما ان اثر	همان اثر
۳۲	۱	گفته شده شده	گفته شده
۳٤	۱٥	ادبیات	ابیات
۳۸	۱۲	(٤)	(۱)
۳۸	۲۱	٤	۱
٤۱	۲۰	کاب	کالب
٤۱	۲۲	القایسم	التقاسیم
٤۱	۲۲	القالیم	الاقالیم
٤۳	۲۲	چاپ سوم	چاپ چهارم
٤٤	۲۲	زبیح الله	ذبیح الله
٤۷	۱٥	کویی	گویی
٤۹	۲۰	آمزیه	آملدیه
٥۳	٤	گستراینده	گسترانیده
٥۳	۱۷	ابن العباس	این العیاس
٥٤	۳	ابن العباس	این العباس
٥٤	٥	گسترایده بجود فضل	گسترانیده بجود و فضل

درستنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴	۱۱	انگدمینو	انگره‌مینو
۹	۱۵	دورها	دوره‌ها
۱۵	۱۴	yusna	yasna
۱۵	۱۵	yugna	yajna
۱۵	۱۶	yagahsn	yazashn
۱۶	۷	حیر	خیر
۱۶	۷	بری	برای
۱۷	۱۴	یشتهتا	یشتها
۱۹	۱	۳	۴
۲۱	۱۱	franeo	franco
۲۲	۱۴	زیرات	زیرا
۲۴	۲۰	بمار	بهار
۲۵	۷	(۴)	(۳)
۲۵	۱۲	(۵)	(۴)
۲۵	۲۳	(Rug)	(guf)

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۹	٤	گشت‌وز	وزوگشت
۱۰۹	۵	بری	بزی
۱۱۰	۲۰	آندو گرگانی‌ازردووی	آندو گرگانی‌ودورازی
۱۲۱	۳	ازتاریخ وورد	از تاریخ ورود
۱۲۱	٦	(۲۹۵—۳۱ ﻫ .)	۲۹۵ – ۳۰۱ ﻫ .
۱۲٤	۱	سال۲٦۳ ﻫ :	سال ۳۲٦ ﻫ :
۱۲۹	۸	اینک مدمی	اینك مدحی
۱۲۹	۸	لفظ‌می	لفظ‌همه
۱۲۹	۹	جر یرم شعر	جریرم به‌شعر
۱۳۰	۲۱	۳ – منظومهٔ	۴– منظومهٔ
۱۳۱	۱	ورواین	و رامین
۱۳۱	۸	خرورا	خروار
۱۳۲	۲۲	مجاسن‌النفایس	مجالس‌النفایس
۱۳۳	۸	*gan gay*	*Jan gay*
۱۳٤	٦	دهحذا	دهخدا
۱۳۸	٤	بنیز	فبیذ
۱٤۱	۱۹	همان‌اثرج۱ص۳٦۵	همان‌اثرج۱ص٤۰٤
۱٤۳	۲۱	همان‌اثرج۱ ص۳٦۷	همان‌اثرج۱ص٤۰۷
۱٤۳	۱۹	ابو شکور	بو شکور
۱٤٤	۱۹	به‌کوشش‌دکتورمعین‌ص۸۳	طبع براون‌ج۱ص۸۱
۱٤٤	۱۷	سن	بسن

صفحه	سطر	نادرست	درست
٥٤	٥	درعالم بدین	درعالم بدین
٥٤	٨	تأمل	تأمل است
٥٥	٦	عروض	عروضی
٥٧	٢	مرزازمانی	مرززمانی
٥٧	٤	نفیس	نفیسی
٥٨	١	تعیین	تعیین
٥٨	٤	تدرج	تدریج
٥٩	١٨	چنتن	چنین
٥٩	٢٢	مجاع	مجامع
٦٢	٦	شاهای غرجستان	شارهای غرجستان
٦٢	١٨	لشکر کیشها	لشکر کشیها
٦٣	١	ین دودمان	این دودمان
٦٣	٧	میدهم	میدهیم
٦٦	١٢	فروش	فروشی
٦٩	٢	مسنوجات	منسوجات
٩١	١٤	او حنیفه	ابو حنیفه
٩٢	٧	رام لیشت	رام یشت
٩٤	١٤	ج تاوادا	ج. تاوادیا
٩٦	١٩	تاودیا	تاوادیا
٩٦	١٥	حماس	حماسی
٩٩	١	موجدان	موبدان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۴۴	۱۹	همان اثر ج ا ص ۳۶۴	همان اثر ج ا ص ۴۰۲
۱۴۵	۱۵	تاریخ ادبیات در ایران ج ۱	تاریخ ادبیات در ایران ج ا ص ۳۷۰
۱۴۶	۱۸	۱۳۶۲	۱۳۴۶
۱۴۸	۲۰	زامهٔ	نافهٔ
۱۵۰	۱	به اهتمام نفیسی	لیکن در لباب الالباب به اهتمام نفیسی
۱۵۱	۱۳	اوراجمعی	نام اوراجمعی
۱۵۵	۱۶	پیکار باد	پیکار بود
۱۵۶	۱۹	بپاداشی	به پاداش
۱۵۹	۱۸	سیک	سبک
۱۶۲	۱۳	ردآورندگان	گردآورندگان
۱۶۳	۸	بسی	پسی
۱۶۴	۱۱	*Koesar*	*Kofsar*
۱۶۵	۱۵	گنجا نیده است	گنجانیده شده است
۱۶۵	۱۶	رویات	روایات
۱۶۶	۱۸	حاصل پیام	حامل پیام
۱۶۶	۲۲	براده شی،	بدادش
۱۸۲	۷	میشارد	میشمارد
۱۸۲	۹	از نظامی عروضی	نظامی عروضی

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۸۲	۲۰	همان اثراج	همان اثرجا
۱۸۸	٤	مغروض	مفروض
۱۸۸	۱۲	روباعی	رباعی
۱۹۵	۱	آن صافی	آن صافیی
۲۰۰	۲۲	جمله های جایز	جمله‌ها جایز
۲۰۱	۳	قیاس	قیاسی
۲۰٦	٦	دانسه	دانسته
۲۱۰	۳	۳۵۰	۳۵۲
۲۱۱	٤	گرشانامه	گرشاسپنامه

PROPERTY OF ACKU 5365

طبع مطبعه ریاست نشرات وزارت تحصیلات عالی و مسلکی تیراژ (۱۰۰۰) جلد